



قصر دارالامان

بحران أفغانستان

نومبر ۲۰۱۸م

حبيب الرحمن الفت

بحران افغانستان

حبيب الرحمن «الفت»

ماه جدى ۱۳۹۶ هجرى شمسى

فهرست

صفحه

عنوان

| | | |
|----|-------|---|
| 1 | | وظیفه افغانان و مشکل افغانستان |
| 13 | | آیا مخالفت جائز است؟ |
| 19 | | اشتباه طالبان و آینده افغانستان |
| 23 | | بگذارید افغانان را، تا آینده خود را خودشان تعیین نمایند |
| 26 | | لویه جرگه اضطراری افغانستان |
| 30 | | قانون اساسی آینده افغانستان |
| 33 | | وفات اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان |
| 34 | | سرطان خبیثه |
| 38 | | زامدار یا رئیس جمهور |
| 41 | | مذاکرات صلح با طالبان یا با پاکستان؟ |
| 43 | | وحدت ملی یا مشکل اساسی |
| 46 | | خطر تجزیه افغانستان |
| 49 | | طاغوت و دوستان طاغوت |
| 51 | | مهمان نوازی یا جزای احسان |
| 53 | | مؤسسه ملل متحد |
| 55 | | دین و سیاست |
| 57 | | افغانستان در چهل سال اخیر |
| 59 | | هدف ایالات متحده چیست؟ |
| 61 | | شهادت بن لادن و سیاست پاکستان در برابر مجاهدین |
| 63 | | دستآورد های دیموکراسی در افغانستان |

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

خواننده محترم!

چون بنده ادیب و نویسنده نیستم، بنأ این اثر یا رساله من هم، علاوه از اینکه یک اثر ادبی و علمی نیست شاید اشتباهات املائی و انشائی هم در آن موجود باشد بنأ امید است با بزرگواری تان مرا عفو نمائید.

من قصد نوشتن رساله یا کتاب را نداشتم اما وقتیکه بحران و مشکل افغانستان آغاز و به اوج خود رسید، من هم مانند سائر افغانها نا آرام بودم و برای آرام ساختن خود مجبور شدم بعضی موضوعات را بنویسم و آنرا نشر و توزیع نمایم. چون تعداد این نوشته ها زیاد شد و عمر هم رو به آخر است، خواستم بعضی ازین نوشته ها را جمع آوری و به قسم یک رساله کوچک در چند جلد محدود چاپ و برای بعضی دوستان تقدیم نمایم تا مرا گاه یاد نموده و فراموش ننمایند. علاوه چون مضامین در سالهای گذشته و در زمانهای مختلف نوشته شده، امید است خوانندگان محترم تاریخ تحریر مضامین را در نظر بگیرند. با عرض حرمت حبیب الفت

رب زدنی علماً

وظیفه افغانان و مشکل افغانستان (راه حل مشکل افغانستان)

برای حل مشکل افغانستان از ابتدا تا حال راه های حل مختلف از طرف مراجع مختلف داخلی و خارجی پیشنهاد شده، اما متأسفانه تا حال این مشکل حل نگردیده است. علت آن هم اینست که اصلاً درین راه های حل از يك طرف علت اصلی بوجود آمدن این مشکل یا بحران، با واقعیت های موجود آن در نظر گرفته نشده و از طرف دیگر بدون در نظر گرفتن جنبه عملی راه حل، صرف به صورت تیوری نظریات ارائه گردیده است.

بطور مثال یکی از راه های حل که فعلاً برای موضوع افغانستان پیشنهاد می شود، راه حل شش جمع دو است. درین راه حل علاوه ازینکه علت اصلی مشکل افغانستان در نظر گرفته نشده و جنبه عملی هم ندارد فهمیده شده نمی تواند که چرا سرنوشت افغانستان را که یک کشور مستقل است می خواهند توسط امریکا، روسیه و همسایگان آن تعیین کنند؟ این راه حل شش جمع دو چه معنی دارد؟ و کدام انسان و افغان عاقل آن را قبول خواهد کرد؟ آیا این راه حل سلب آزادی افغانستان نیست؟ اما متأسفانه با آن هم بعضی افغانان به صورت غیر شعوری و یا از روی وطن فروشی از این راه حل پشتیبانی می کنند.

سرنوشت افغانستان باید مانند همه کشور های مستقل، صرف توسط افغانان و در داخل افغانستان و بدون مداخله روسیه، امریکا و همسایگانش تعیین گردد و هر وقتیکه همسایگان برای افغانان این حق را دادند که در سرنوشت شان افغانان مداخله کنند، افغانان نیز این حق را بعداً به آنان ها خواهند داد که در سرنوشت افغانان مداخله کنند.

راه حل دیگر، حکومت دارای قاعده وسیع است که در آن همه اقلیت های قومی، سیاسی و مذهبی سهم داشته و همسایگان افغانستان هم با آن موافق باشند این راه حل از طرف امریکا، ایران، پاکستان و بعضی افغانان .. پیشنهاد می گردد، این راه حل هم یک مفکوره پوچ و بی معنی است و علت اصلی بوجود آمدن بحران هم در آن در نظر گرفته نشده و جنبه عملی هم ندارد. آیا چنین یک حکومت، در امریکا، ایران، پاکستان و یا در کدام کشور دیگر وجود دارد که تشکیل چنین حکومت را در افغانستان پیشنهاد می کنند.

آیا در حکومت ایران تمام اقلیت های سیاسی، مذهبی و قومی حصه دارند که آن ها در افغانستان حکومت دارای قاعده وسیع می خواهند؟
آیا ایران به ۳۰٪ نفوس خویش که اهل سنت است، حقوق سیاسی و اجتماعی داده و به آنان در پارلمان و حکومت چوکی ها تعیین نموده که برای کمتر از ۱۰٪ اهل تشیع در افغانستان، حقوق سیاسی، اجتماعی، مذهبی، چوکی های پارلمان و چوکی های وزارت مطالبه می کند و به این ترتیب در بین شیعه و سنی در افغانستان تفرقه می اندازد.

موضوع جرگه ها و لویه جرگه ها که اکثراً از طرف شاه سابق و بعضی گروه های افغانی به اشاره و مساعدت مالی امریکا، ایران، کشور های غربی و غیره به حیث راه حل پیشنهاد می گردد و در خارج افغانستان تشکیل جلسه می دهند، نیز راه حل قضیه نیست و هیچگاه به نتیجه نرسیده و نخواهد رسید. و علت آن اینست که هر گروه و هر کشوری که این جرگه ها را ترتیب می کنند، هدف خاص داشته و این جرگه ها را در مواقع خاص ترتیب می دهند. آنان صرف اشخاص یا گروه های مورد نظر خود را با چند نفر محدود دیگر بدون در نظر داشت علمیت، اهلیت و نفوذ قومی یا اجتماعی شان به این جرگه ها دعوت می کنند و تجارت خویش را پیش می برند. از طرف دیگر درین جرگه ها یک اقلیت کم افغانان که در خارج هستند اشتراک می کنند و اکثریت افغانان که در افغانستان هستند و در راه حل مشکل رول عمده دارند مانند سران گروه های مسلح و غیره در این جرگه ها اشتراک نمی کنند. پس نتیجه آن پیش از پیش معلوم می باشد و باید از آن توقعی نشود. علاوه تا وقتی که گروه های مسلح موجود باشند، کنفرانس و جرگه نتیجه مثبت نمی دهد. پس هر جرگه که برای حل قضیه افغانستان تشکیل می شود باید در داخل افغانستان باشد، از طرف خود افغانان باشد و بدون کمک مالی و مداخله خارجی باشد. جرگه های خارجی جز تجارت سیاسی نتیجه دیگری ندارند.

طوریکه گفته شد تمام راه های حل فوق، صرف جنبه تیوری دارد و جنبه عملی ندارند و همین سبب به هیچ صورت مشکل افغانستان را حل نخواهد کرد.
طوریکه قبلاً گفته شد، برای حل هر مشکل و بحران باید اول علت بوجود آمدن بحران یا مشکل پیدا گردد و بعد راه حل جستجو شود تا بحران از بین برود و باز بوجود نیاید. پیدا کردن راه حل بدون پیدا کردن علت آن، مانند دادن دوا به مریضی است که اصلاً مریضی و علت مریضی وی تشخیص نشده باشد. بناً این دوا اولاً تأثیر نخواهد کرد و اگر تأثیر هم کند تأثیر آن مؤقتی خواهد بود چرا که علت اصلی بوجود آمدن مشکل کشف و از بین نرفته است.

اصلاً بحران یا مشکل افغانستان بعد از زمان سلطنت محمد ظاهر شاه بوجود آمد. در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه اگرچه افغانستان یکی از کشورهای غربی جهان سوم بود اما وضع امنیتی کشور آرام بود و مردم افغانستان مشکل و بحران داخلی نداشتند و زندگی عادی در کشور دوام داشت. با وجود فقر، کسی به خارج مهاجرت نمی کرد. جوانان افغان هم بعد از ختم تحصیل در خارج دوباره به کشور باز میگشتند و همان معاش ماهانه دو یا سه هزار افغانی را در داخل کشور به معاش

ماهانه دو یا سه هزار مارك یا دالر در خارج تر جیح میدادند. پناهنده سیاسی و اقتصادی افغان در هیچ کشوری وجود نداشت به جز از فامیل مرحوم امان الله خان که در روم پناهنده سیاسی بودند. اگر بیطرفانه قضاوت کنیم گفته میتوانیم که دوره سلطنت محمد ظاهر شاه بهترین و آرام ترین دوره تاریخ افغانستان بود.

بندگان خداوند(ج) مخصوصاً مسلمانان که در زمین خداوند(ج) زندگی می کنند باید قوانین خداوند(ج) را هم در تمام امور زنده گی خود بدون استثنای تطبیق نمایند.

برای مسلمان جائز نیست که قوانین مدنی، حقوقی و جزائی شرق و غرب را در کشور خود تطبیق کند و یا قاضیای خود را به اساس قوانین غربی و شرقی و یا در محاکم آن ها حل و فصل نماید.

در افغانستان قبل از آمدن طالبان با وجود اینکه ۹۹٪ مردم افغانستان مسلمان بودند نظام اسلامی وجود نداشت و شریعت اسلامی طور شاید و باید تطبیق نمی شد. علاوه در اواخر سلطنت محمد ظاهر شاه قانون اساسی جدید تدوین شد و دیموکراسی غربی را به افغانستان آورد. احزاب سیاسی تشکیل شدند، نظام پارلمانی به وجود آمد، روزنامه های آزاد به نشر رسیدند، و نظام دیموکراسی تقریباً مدت ده سال بر مردم حکومت کرد. در نتیجه این قانون اساسی که به اساس قوانین غربی تدوین شده بود و در نتیجه سیاست منفی شاه (بی طرفی مثبت) و دیموکراسی غربی آن و نبودن نظام اسلامی، احزاب کمونستی قدرت گرفتند و هرج و مرج سیاسی در مملکت به اوج خود رسید. امنیت آهسته آهسته از بین رفت. فساد اخلاقی و مخالفت با دین زیاد شد، و زمینه برای کودتای محمد داؤد خان که آنرا اولین کودتای کمونستی گفته میتوانیم مساعد گردید. عوامل فوق علت اصلی بحران یا مشکل افغانستان میباشد که با کودتای محمد داؤد خان این بحران آغاز گردید.

با رویکار آمدن محمد داؤد خان نظام جمهوری به وجود آمد و مردم بدبخت افغانستان را بدبخت تر ساخت. داؤد خان اگرچه یک انسان پاک و دارای اخلاق نیک بود اما در ضمن دکتاتور مطلق و تشنه قدرت بود. در زمان وی برای اولین بار قیودات شب گردی وضع گردید و وضع گردید آزادی مردم در همه ساحات محدود شد. زندگی توأم با ترس و نا آرامی آغاز گردید. در زمان محمد داؤد خان قدرت اصلی به دست پرچمی ها و خلقی ها بود. در کودتای محمد داؤد خان پرچمی ها و خلقی ها رول اساسی داشتند و حتی کودتای محمد داؤد توسط پرچمی ها و خلقی ها اجرا شد، داکتر حسن شرق، فیض محمد، پاچا گل وفادار، نعمت الله پژواک، جیلانی باختری، جلالر، غوث الدین فایق، عبدالمجید محطاط و حتی سید عبدالاله که اشخاص مقتدر و اعضای کابینه داؤد خان بودند همه پرچمی، خلقی و نوکران یا پیروان خط مسکو بودند. آنان شخصیت های ملی و اسلامی را توسط محمد داؤد خان یا از بین بردند و یا در زندان انداختند و ضعیف ساختند و حتی بعضی پیشروان جنبش اسلامی را اعدام و به قتل رسانیدند. جمهوری محمد داؤد خان در حقیقت دکتاتوری مطلق بود. ترس و وحشت همه جا را فرا گرفته بود. در مقابل مسلمانان و جنبش اسلامی فوق العاده از شدت و بی رحمی کار گرفته می شد. غیر از پرچمی ها و خلقی ها هیچ

کس مسئول نبود. در نتیجه احزاب چپی هنوز هم قویتر شدند، زمینه کودتا برای خلقی ها و پرچمی ها مساعد شد و جمهوریت نیز مانند دیموکراسی نتیجه مثبت نداد و ناکام شدو مردم افغانستان لذت جمهوریت را که سال ها خواب آن را می دیدند نیز چشیدند.

در نتیجه (فرزندان صدیق خلق) یعنی نوکران روس و عاشقان کمونیزم یکی بعد دیگری قدرت را به دست گرفتند و نظام کمونستی و عساکر روس را به افغانستان آوردند. در وقت کمونستان قدرت اصلی در دست روس بود و همه کار های مهم رسمی توسط مشاورین روسی اجرا می شد. مردم بیچاره افغانستان لذت کمونیزم را هم چشیدند و در نتیجه ظلم و تجاوز روس تمام شهر ها ویران و جنگ آن چهارده سال دوام کرد. ظلم و وحشت به حد اعلی آن رسیده بود. کسی در خانه خود و با اولاد خود مطمئن صحبت کرده نمی توانست. اطفال خورد را برای سال های متمادی به عسکری می بردند. همه مردم و حتی اطفال را مجبور می کردند که در حزب خلق و پرچم داخل شوند. مخالفت با دین و مذهب علنی بود. فحشاء و بی بند و باری به اوج خود رسیده بود. زندانی ساختن و کشتن مخالفان شان کار عادی بود. نوامیس مردم همه و هر لحظه در خطر بودند. در نتیجه این وضع در حدود پنج ملیون افغان مجبور به مهاجرت شدند و به احزاب اسلامی در پاکستان و ایران پیوستند. کمونستان خائن و وطن فروش هم امتحان خود را دادند. کمونستان خائن، نوکری و وفاداری خود را به روس و خیانت خود را به اسلام و افغانستان ثابت کردند، آنان از اسلام و افغانیت خارج شدند و برای سوسیالیسیم و کمونیزم هم در آینده افغانستان جایی باقی نگذاشتند. و اگر کمی وجدان هم داشته باشند در آینده افغانستان باید مداخله و حتی اظهار نظر هم نکنند.

بعد از ناکامی دیموکراسی، جمهوریت و کمونیزم، مجاهدین (راه حق) یکی بعد دیگری زمام امور را به دست گرفتند و بعضی از آنان با اعمال غیر انسانی و غیر اسلامی شان که در زیر نام اسلام انجام دادند، به اسلام، افغانستان و نام بشر چنان خیانت کردند که نظیر آن دیده نشده بود و در آینده نیز دیده نخواهد شد.

آنان نه تنها به مردم آزاری، اعمال غیر اخلاقی، چور و چپاول، آدم کشی، ویرانی شهر ها، غارت و فروش آثار تاریخی و قاچاق مواد مخدره اقدام کردند و قوانین انسانی، اسلامی و افغانی را زیر پا کردند بلکه مانند کمونستان به وطنفروشی و خیانت ملی نیز آغاز کردند، منتهی بدین فرق که کمونستان وطن را به طور کلی و یک پارچه بالای رفقای کمونست شان یعنی اتحاد شوروی می فروختند اما بعضی از رهبران مجاهدین می خواستند وطن را پارچه پارچه نموده و بالای باداران مختلف شان به فروش رسانند.

حکومت مجاهدین اصلاً حکومت نبود و یک دوران انارشی بود. نا آرامی نسبت به زمان کمونستان مخصوصاً در کابل زیادتر شد. مخالفت های قومی، مذهبی، لسانی و سمتی به حد اعلی خود رسید. ائتلاف مسعود (حزب جمعیت) و حکمتیار (حزب اسلامی) با کمونستان و ملیشه های کمونست، آنان را سست عقیده تر ساخت. کشتن و نا پدید شدن اشخاص کار عادی بود. کسی از یک ناحیه شهر به ناحیه دیگر شهر رفته نمی توانست. در یک شهر ده ها حکومت موجود بود. راه ها مسئول نبود و

رفتن از یک شهر به شهر دیگر با مشکلات و دادن پول گزاف به پاتک های مجاهدین صورت می گرفت. کسی پول و حتی ساعت بند دستی را هم نمی توانست از ترس این دزدان با خود حمل کند. دزدی خانه ها، گرفتن مال و خانه مردم به زور، قحطی و قیمتی، نبودن مواد غذایی و فیر کردن راکت بالای مردم بی گناه موضوعات عادی روز بود. کسی که از خانه خارج می شد، انتظار بازگشت وی به خانه خیلی کم بود. خلاصه این که آنان نه بر خود رحم کردند و نه بر مردم. هدف آنان گرفتن قدرت یا یک منطقه نبود. خراب کردن آبادی ها، کشتن مردم بی گناه آن هم با بی رحمی و غارتگری یگانه آرزوی آنان بود. تا وقتی که مجاهدین در مقابل روس جهاد می کردند و هدف نهائی رهبران شان واضح نبود، اکثریت مطلق مردم از آن ها دفاع می کردند و با آنها مساعدت می کردند. قتل ها، ترور ها، جنگ ها و مخالفت های داخلی آن ها را با همدیگر، سوء استفاده های آنان از پول جهاد و همه گناهان شان را نادیده می گرفتند و فکر می کردند که حالت جنگ است و این نواقص اصلاح خواهد شد. اما بعد از جنگ وقتی که به قدرت رسیدند و اهداف اصلی بعضی رهبران مجاهدین واضح و اعمال غیر انسانی و اسلامی شان مشاهده شد، نه تنها نفرت عمومی مردم در مقابل شان پیدا شد بلکه خداوند(ج) نیز آنان را ذلیل ساخت، که ذلالت دنیوی شان را همه مشاهده می کنند و دیگر جانی در آینده افغانستان برای شان باقی نمانده است.

علت بوجود آمدن همه این مشکلات و بحران از اواخر زمان ظاهر شاه الی آمدن طالبان این است که در يك کشور اسلامی به عوض نظام اسلامی، نظام های دیموکراسی و نظام های کمونستی بوجود آمد، قانون و شریعت اسلام کنار گذاشته شد و به احکام خداوند(ج) و سنت پیغمبر (ص) عمل نکردید .

اگر از ابتدا در افغانستان نظام اسلامی موجود میبود و شریعت اسلامی تطبیق می شد، این مشکل و بحران اصلاً بوجود نمی آمد و حال و روزگار افغانان به اینجا نمی کشید و این قدر بدبخت نمی شدند.

یکی از خاصیت های مردم ما اینست که گذشته را به بسیار زودی فراموش می کنند و فلاکت های این مدت یعنی از اواخر سلطنت محمد ظاهر شاه تا آمدن طالبان را نیز فراموش کرده اند. اگر آن را فراموش نمی کردند باید امروز نام نظام های دیموکراسی، جمهوریت، سوسیالیزم، کمونیزم و نام قوماندانان سابقه مجاهدین را نمی گرفتند و در راه حل قضیه افغانستان آنان را با همسایگان افغانستان و امریکا و شوروی که در به وجود آوردن بد بختی های سابقه و فعلی دخیل بودند و هستند شریک نمی ساختند. چرا که آنان همه امتحان خود را داده اند و آزموده را آزمودن خطا است.

بعضی افغانان که اکثراً در خارج زنده گی می کنند و هوا خواهان دیموکراسی می باشند، واقعیت ها را فراموش کرده و دیموکراسی را باز هم راه حل قضیه افغانستان می دانند. این اشخاص از یک طرف گذشته ناکام دیموکراسی را در افغانستان فراموش کرده اند و از طرف دیگر فکر نمی کنند که آن دیموکراسی خیالی اصلاً در غرب و امریکا هم وجود ندارد. در امریکا که مهد دیموکراسی است با

اقلیت بزرگ سیاه پوستان چه نوع معامله می شود؟ و باز هم در همین امریکا در مقابل اقلیت مسلمان و دین اسلام چه می کنند؟ آیا در امریکا دیموکراسی است؟ علوئاً در امریکا و نظام دیموکراسی، تمام ارزش ها را به صورت غیر مستقیم سرمایه و پول تعیین می کند. کرامت انسانی و علمیت و شخصیت انسان درین کشور ها مهم نیست. یک شخص عادی با یک سرمایدار از هیچ نگاه مساوی و برابر نیست. شخصیت انسان را هم در امریکا و غرب سرمایه وی تعیین می کند. انتخاب رئیس جمهور، انتخاب حکومت و همه کار ها در دیموکراسی به صورت غیر مستقیم توسط سرمایه تعیین می گردد.

در حقیقت در نظام های دیموکراسی موجوده عدالت و مساوات اجتماعی وجود ندارد و این دیموکراسی ها حکومت مردم بر مردم نیست. در این دیموکراسی ها اقلیت ها حمایت نمی شوند، این همه خواب و خیال است. آزادی فردی هم وجود ندارد و اگر آزادی موجود باشد آن هم در ساحات فحشاء و بد اخلاقی خواهد بود، که روز به روز جامعه را فاسد و از اخلاق و کرامت انسانی دور می سازد. برای یک جنایتکار که یک طفل را اختطاف می کند و بعد از روز ها شکنجه، زنا و لواطت آن طفل را به قتل رسانیده و مرده آن را هم در دریا یا جنگل می اندازد، یک یا دو سال حبس تعیین می کنند. این است عدالت و مساوات اجتماعی در کشور های غربی با نظام دیموکراسی.

در اسلام، آزادی فردی، عدالت اجتماعی و مساوات نسبت به همه نظام های سیاسی و اجتماعی زیادتیر و بهتر است. و درجه و ارزش شخص را سرمایه و پول تعیین نمی کند. یک شخص سرمایه دار با یک شخص فقیر تفاوتی ندارد. در اسلام به ارزش های اخلاقی اهمیت داده می شود و تقوی، علمیت و عمل شخص مقام وی را تعیین می نماید.

هدف از اسلام، اسلام واقعی و شریعت اسلامی است که مثال آن را در صدر اسلام دیده می توانیم. لباس، مسکن و غذای پیغمبر (ص) و خلفای راشدین نسبت به مردم عادی خرابتر بود نه بهتر. ظلم و ستم وجود نداشت. عدالت و مساوات به اوج خود رسیده بود. فرق بین سیاه پوست و سفید پوست، عرب و عجم و خلیفه و رعیت موجود نبود.

دین اسلام تغیر نکرده و نمی کند و همان دین وقت پیغمبر (ص) است، لکن این مسلمانان هستند که یا اصلاً اسلام را تطبیق نمی کنند و یا آن را غلط تعبیر کرده و بد نام می سازند. چنانچه مجاهدین ما در افغانستان، رژیم خمینی در ایران و دیگر زمامداران کشور های عربی در کشور های شان همین خیانت را به اسلام کردند.

اسلام یک نظام کامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. اسلام در تمام ساحات زنده گی قوانین و مقررات خاص دارد. قرآن کریم تنها برای قرانت و مطالعه نازل نشده بلکه مجموعه اوامر و نواهی است که برای تنظیم زنده گی بشر در تمام ساحات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، طبی و همه ساحات دیگر فرستاده شده است. و اگر قرآن کریم و شریعت اسلامی به صورت ۱۰۰٪ تطبیق شود، نه تنها تمام پروبلم های فعلی دنیا حل می شود بلکه تمام پروبلم های آینده آن نیز در تمام ساحات حل

خواهد شد. قرآن کریم واقعاً شفا است و تمام رنج‌ها و مشکلات را رفع می‌نماید مشروط به اینکه به آن ایمان داشته و آن را تطبیق نمایند.

برای یک مسلمان و یا یک ملت مسلمان حیف است که نظام اسلامی یعنی نظام خداوندی را گذاشته و دیگر نظام‌های سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی را در کشور خود تطبیق کند. خوبی‌هایی را که اسلام دارد هیچ نظامی ندارد. یهود و نصاری این نکته را خوب فهمیده‌اند و به همین اساس هر وقتی که در یک کشور اسلامی یک نظام اسلام واقعی به وجود بیاید و یا یک جنبش اسلامی واقعی پیدا شود، فوراً به سرکوبی آن اقدام می‌کنند. مثال‌های آن زیاد است و از ذکر آن درینجا صرف نظر می‌گردد.

افغانان باید زمانی را که کمونستان خائن و وطن‌فروش و تنظیم‌های مجاهدین قدرت را به دست داشتند با زمان فعلی (زمان حکومت طالبان) مقایسه کنند. در زمان کمونستان و مجاهدین ناآرامی فوق‌العاده زیاد شد و حتی به نوامیس مردم تجاوز صورت گرفت. و حال درین مدت سه سال علاوه از آرامی شاید به ناموس هیچ کس تجاوز صورت نگرفته باشد. در آن زمان در اثر راکت‌بازی‌های آنان روزانه چقدر نفر هلاک و چند خانه ویران می‌شد و حال وضع از چه قرار است. محاصره کابل توسط مجاهدین و در زمان حکومت مجاهدین و گشت و گذار مردم در شهر کابل به چه ترتیب بود و حالا چطور است. مال و پول مردم هر لحظه غصب می‌شد و حال چقدر مصئون است. در آن وقت کسی به افغانستان داخل شده نمی‌توانست و اگر داخل می‌شد از یک شهر به شهر دیگر رفته نمی‌توانست. افغانان مقیم خارج صرف تا پشاور به دیدن اقارب خود رفته می‌توانستند و حال هر افغان آزادانه به داخل کشور می‌رود و باز می‌گردد. از یک شهر به شهر دیگر بدون آزار و باج دادن سفر می‌کند. در آن زمان خانه‌های مردم بدون اطلاع‌شان چند بار فروخته شده بود و حال هر کس بدون درد سر ملکیت خود را دوباره به دست می‌آرد. علاوه بر رهبران مجاهدین، اقارب و قوماندانان‌شان از پول جهاد میلیونر شدند. و اکثر تنظیم‌ها و قوماندانان‌شان با پرچمیان، خلقیان و ملیشه‌های کمونست برای گرفتن قدرت چندین بار ائتلاف کردند که ائتلاف اکثر آنان تا حال هم ادامه دارد. در حالیکه طالبان از چنین اعمال تا حال پاک میباشند. بناً با وجود این هم اگر یک مسلمان، زمان نظام‌های گذشته را بهتر بگوید و از وضع فعلی شکایت کند و یا به طرفداری استاد ربانی، امر صاحب مسعود، جنرال دوستم، انجنیر صاحب حکمتیار و غیره مضامین نشر و بر خلاف طالبان پروپاگند دروغ نماید، این دشمنی‌ها و دوستی‌ها نه تنها از نگاه اسلام درست نیست بلکه این دشمنی‌ها دشمنی قومی، زبانی و سمتی است و هدف این اشخاص هم جز تجزیه افغانستان چیز دیگری نمیباشد.

در دوران جهاد و خصوصاً در زمانی که مجاهدین قدرت را به دست گرفتند خوشبینی زیاد به شاه سابق موجود بود. و علت آن هم این بود که واقعاً زمان شاهی با زمان داؤد خان، زمان کمونستان و دوران مجاهدین از نگاه آرامی قابل مقایسه نبود. اما متأسفانه که شاه مانند همیشه از منتهی محافظه‌کاری کار گرفته مستقیماً و عملاً هیچ اقدامی نکرد. اگر شاه سابق از روش پدر مرحومش استفاده می‌کرد و با کمی جرأت داخل افغانستان می‌شد می‌توانست در آن وقت افغانستان را نجات بدهد. اما

متأسفانه که در طول مدت جهاد و حتی بعد از آن تا پاکستان هم قدم رنجه نفرمودند و جز صدور اعلامیه هیچ کاری نکردند. حال شرایط تغییر کرده و دیگر به شاه خوشبینی وجود ندارد و اگر اقدامی کند هم نتیجه نمی دهد. بهترین خدمت شاه سابق به وطنش فعلاً این خواهد بود که از سیاست دست برداشته و در قضیه افغانستان مداخله منفی نکند. اطرافیان شاه و امریکا از نام شاه سوء استفاده نموده و ویرا در مواقع خاص به موقف گیری هائی وادار می سازند که این موقف گیری ها خلاف اراده اکثریت مردم و منافع ملت مسلمان افغانستان می باشد و در نتیجه طبعاً بد بینی و نفرت عمومی را در مقابل شاه زیاد می سازد.

یک واقعیت مهم دیگر که تا حال در راه های حل پیشنهاد شده در نظر گرفته نشده و یا بی اهمیت تلقی شده اینست که ۹۹٪ نفوس افغانستان مسلمان است و برای حل مشکل یک کشور مسلمان باید راه حل اسلامی جستجو شود، نه راه حل شرقی، غربی و غیر اسلامی.

به عبارۀ دیگر اسلام یگانه نقطۀ مشترک بین همه افغانها میباشد که میتوان همه افغانها را در دور آن جمع کرد و وحدت ملی را بوجود آورد در غیر آن برای جمع کردن اقوام مختلف، قبیله ها، لسانها و سمت های مختلف افغانستان هیچ نقطه مشترک دیگری وجود ندارد. علوئاً هیچ شخص، قوم، گروه یا تنظیمی نخواهد بود که از اسلام انکار کند و قوانین اسلام و شریعت اسلام را قبول نکند.

خلاصه این که برای مردم افغانستان که ۹۹٪ آن مسلمان است و نظام های دیموکراسی، جمهوریت، سوسیالیسیم و غیره در گذشته نتیجۀ مثبت نداده و راه حل حکومت دارای قاعده وسیع، راه حل شش جمع دو و راه حل جرگه و جرگه بازی های خارج و آمدن شاه سابق نیز طوری که به آن اشاره شد جنبه عملی ندارد، بوجود آمدن یک نظام واقعی اسلامی و شریعت اسلامی که عدالت، امنیت، مساوات و آرامی را در کشور به وجود می آورد، مردم را اصلاح میسازد، علت بوجود آمدن بحران را از بین میبرد و اکثریت مردم افغانستان یعنی هزاره، پشتون، تاجک و ازبک را به دور خود جمع مینماید و هدف اصلی جهاد افغانستان را بر آورده میسازد، یگانه راه حل قضیه می باشد.

طالبان از مدت تقریباً سه سال به این طرف امنیت، مساوات، آرامی و عدالت را در افغانستان قائم نموده و شریعت اسلامی را تا اندازه زیاد تطبیق می کنند. و مردم افغانستان بعد از چهارده سال جنگ با روس ها و چندین سال جنگ بین دزدان و غارتگران داخلی فعلاً به زندگی عادی خود شروع نموده اند و اکثریت مطلق مردم در افغانستان از حکومت طالبان راضی می باشند.

اقدامات مؤفقانه طالبان در مورد جمع آوری اسلحه و برقراری صلح و امنیت باید از طرف مردم جهان عموماً و از طرف افغانان خصوصاً بی ارزش تلقی نشود. و باید اعتراف شود که این کار را ملل متحد و امریکا در ظرف چندین سال و با مصرف چندین میلیون دالر و با ارسال چندین هزار عسکر هم نمی توانستند اجراء کنند. از طرف دیگر هدف طالبان، وحدت افغانستان و برقراری یک دولت اسلامی و عمل شان تطبیق شریعت اسلامی می باشد. بناً یک افغان مسلمان که به دین و وطن

خود علاقمند باشد، باید کوشش کند که ۱۰۰٪ قوانین و شریعت اسلامی در افغانستان تطبیق شود و نواقص فعلی را که در نظام موجود است اصلاح نماید. مثلاً طالبان در مورد ریش تا اندازه‌ی زیاد زیاده روی می‌کنند به این معنی که ریش سنت و حتی شاید هم بالاتر از سنت یعنی واجب باشد. اما در صدر اسلام هم به کسی از سبب کمی ریش جزاء داده نشده است. اما زیاده روی طالبان در این است که در این مورد خیلی از شدت کار می‌گیرند. و یا در مورد زرع کوکنار و محصولات تریاک با وجود این که طالبان می‌توانند از زرع آن جلوگیری نمایند (یکبار قرار راپور ملل متحد طالبان تولید و زرع کوکنار را بکلی از بین بردند)، در این مورد اقدام نمی‌کنند و می‌گویند که اگر ملل متحد و امریکا چنین و چنان کنند ما زرع تریاک را منع خواهیم کرد. در حالیکه طالبان به تمام معنی می‌دانند که این کار از نگاه اسلام جائز نیست. طالبان باید در این مورد هم توکل به خداوند (ج) نموده و زرع تریاک را به خاطر امریکا یا ملل متحد نه، بلکه برای رضای خداوند (ج) منع کنند و من یقین دارم که با این کار، خداوند (ج) آن‌ها را آنقدر کمک خواهد کرد که کمک امریکا و ملل متحد در مقابل آن ناچیز خواهد بود. طالبان در مورد تعلیم و کار زنان هم تا حال اقدامی نکرده اند و در این مورد از افراط کار می‌گیرند. علاوه‌تاً بعضی نواقص دیگر هم موجود است که باید اصلاح گردد. به هر صورت برای اصلاح نواقص موجوده و برقراری شریعت اسلامی هر کمکی که صورت بگیرد از طرف طالبان به خوشی استقبال خواهد شد و حق مخالفت را به آن نخواهند داشت.

از باطن و قلب انسان صرف خداوند (ج) میداند و یک مسلمان باید نیت و اعمال مردم را دیده و بعد در مورد آن حکم نماید. اعمال و نیت طالبان تا حال با اعمال و نیت گذشتگان قابل مقایسه نیست. اگر طالبان هم در آینده خدا ناکرده مانند گذشتگان، فاسد شوند در آن صورت هیچ کس از آنان دفاع نخواهد کرد و خداوند (ج) نیز آنان را مانند گذشتگان دلیل خواهد کرد.

یک تعداد زیاد افغانان صرف به اساس تعصبات لسانی، قومی و سمتی حتی از نام طالب هم بد می‌بینند. این اشخاص باید بدانند که طالبان نظام اسلامی و شریعت را به افغانستان آورده اند و دشمنی این اشخاص با طالبان در حقیقت دشمنی با اسلام میباشد، علاوه‌تاً این اشخاص باید آیات دوم و هشتم سوره المأذنه و آیات یازده و سیزدهم سوره الحجرات را در نظر گرفته و با دشمنی طالب با اسلام دشمنی نکنند.

از اینکه طالبان در افغانستان امنیت و آرامی را آورده اند حتی دشمنان شان نیز انکار نمی‌کنند. و در مورد متهم ساختن طالبان به پاکستانی بودن نیز غیر از تبلیغ دشمنان اسلام کدام شاهد و سندی وجود ندارد و از روی عقل و منطق نیز درست نیست، باز هم الغیت عند الله. علاوه‌تاً شخص استاد ربانی که فعلاً طالبان را به پاکستانی بودن متهم می‌کند، در زمان ریاست جمهوری خویش به آن شهادت داده که طلبان پاکستانی نیستند و این سخن را بهتان نامیده است.

با آنهم اگر موضوع پاکستان و پاکستانی بودن مطرح شود همه رهبران تنظیم ها و بعضی قوماندانان شان نسبت به طالبان با پاکستان روابط محکمتر و نزدیکتر داشتند. و حتی همه پاسپورت های پاکستانی و خارجی داشتند پس عجیب است که آنان

پاکستانی نبودند و طالبان پاکستانی اند. همین طور حزب وحدت و احزاب دیگر اهل تشیع همه مستقماً از طرف ایران رهبری و حمایت می شدند و هنوز هم می شوند. دفاتر و نشریات شان همه از عکس های خمینی پر بوده و در افغانستان شعار رهبری ایران را می دهند، با آن هم آن ها ایرانی نشدند و طالبان پاکستانی شدند. روابط کمونستان و دوستم نیز با بادران روسی شان معلوم است با آن هم کمونستان و دوستم روسی نیستند و طالبان پاکستانی هستند؟ بهتر است قضاوت به مردم گذاشته شود.

شوروی ابر قدرت با ۱۲۰ هزار عسکر و تمام تانک ها، توپ ها، طیارات جنگی، ملیشه ها و نوکران افغان شان نتوانست که در ظرف مدت چهارده سال بر افغانستان مسلط شود، پاکستان که خود هزاران مشکلات داخلی و خارجی دارد و با فقر و بدبختی دست و گریبان است چطور توانست که در مدت چند ماه بر افغانستان مسلط شود؟

اگر این تسلط پاکستان باشد چرا عساکر پاکستانی و تانک های پاکستانی مانند تانک ها و عساکر روسی در افغانستان دیده نمی شوند؟ آیا مردم کور هستند و یا آنان جن هستند که دیده نمی شوند.

همین که اسرائیل با ایران در مقابل طالبان اتحاد می کنند، برای اثبات مسلمانی و حقانیت طالبان کافی است. طالبان هنوز به فضل خداوند(ج) فاسد نشده اند. مانند مجاهدین قصر ها و خانه ها ندارند. موتر های لوکس ندارند. خانه، نان و لباس طالبان از خانه، نان و لباس مردم عادی فرق ندارد. حساب های بانکی در داخل و خارج ندارند و از عیش و نوش بهره مند نیستند.

این که طالبان اسلام و شریعت اسلامی می خواهند این گناه نیست. اگر کسی نمی تواند که در فامیل خود حجاب اسلامی را تطبیق کند، این نقص آن شخص است نه نقص طالبان. اگر کسی ریش نمی گذارد و سنت را ترک می کند این نقص آن شخص است نه گناه طالبان. حجاب و ریش را طالبان نیاورده اند. حجاب و ریش در اسلام است و حکومت اسلامی آرزوی دیرینه اکثریت مطلق مردم افغانستان بود و است. انتقاد باید سالم، بدون غرض شخصی و تبعیض باشد.

مسلمانان کوشش نمی کنند که در امریکا و یا در کشور های غیر مسلمان، نظام اسلامی و شریعت اسلامی را قایم کنند. چرا امریکا و کشور های غیر اسلامی می خواهند که مسلمانان نظام اسلامی خود را گذاشته و نظام دیموکراسی آنان را در وطن خود تطبیق نمایند؟ چرا تحریم های اقتصادی را در مقابل کشور ما وضع می کنند؟ در کشور ما و مخصوصاً در اسلام حقوق زنان و حقوق انسان نسبت به شرق و غرب زیادتر و محفوظتر است. تنها حجاب معنی آن را ندارد که حقوق زنان پایمال شده است. حجاب اسلامی حیثیت و شخصیت زنان را بلند می برد. فحشاء شرق و غرب تجاوز به حقوق زنان است نه حجاب اسلامی. این تحریم های اقتصادی و عدم به رسمیت شناختن، صرف مخالفت با اسلام است. یهود، امریکا و شرق و غرب نمی خواهند که یک نظام واقعی اسلامی به وجود بیاید. اما برای مسلمانان جائز نیست و ننگ است که با آن ها همدست شوند.

افغانانی که در امریکا و اروپا زنده گی می کنند وظیفه ایمانی و وجدانی شان است که افلاً این تبلیغات غلط و پروپاگنده های دشمنان داخلی و خارجی را بی جواب نگذارند.

موضوع بن لادن هم بهانه است. طالبان بن لادن را به افغانستان نیاورده اند و بن لادن جدیداً به افغانستان نیامده است. علوئاً بن لادن از افغانستان بر ضد امریکا هیچگونه فعالیت نمی کنند و امریکا در این مورد هیچ برهان و سندی ندارد. همین دولت امریکا از بن لادن در زمان جهاد افغانستان در مقابل روس حمایت میکرد و فعلاً آنرا تروریست میدانند. اگر امریکا عساکر خود را از جزیره عرب خارج کند و در مورد فلسطین یک سیاست منصفانه را در پیش گیرد، بن لادن و همه مسلمانان علاوه از اینکه با امریکا مخالفت و دشمنی نخواهند کرد، دست دوستی نیز به سویش دراز خواهند کرد. اصلاً در جزیره عرب بودن عیسویان، یهودیان، کمونستان و دیگر ادیان از نگاه اسلام جائز نیست. امریکا باید این نکته را درک نموده و دشمنی تمام مسلمانان را عمداً کسب نکند.

چرا امریکا یک کشور مسلمان را به واسطه تحریم ها و فشار های اقتصادی مجبور می سازد تا بر اساسات اسلامی پا گذاشته و یک مسلمان را که جرم وی قطعاً ثابت نیست برای محاکمه در محاکم کفر به کفار تسلیم نماید و قضیه خود را بر خلاف حکم قرآن در محاکم کفار حل و فصل کند.

بدبختی در افغانستان سال های زیادی دوام کرد و اکثریت مردم افغانستان بی اندازه رنج کشیدند. اما یک تعداد افغانان از این بدبختی ها سوء استفاده زیاد هم کردند و حتی ملیونر شدند. حال باید آنان مردم افغانستان را آرام بگذارند. شیعه، سنی، هزاره، تاجک، ازبک و پشتون همه افغان هستند و حق دارند که با هم در افغانستان زنده گی کنند. اما هیچ کس این حق را ندارد که افغانستان را تجزیه کند و یا آن را به باداران خارجی خود تسلیم نماید. با آن هم اگر کسی به اساس تعصبات زبانی، قومی و ستمی، کشور های دیگر را بر افغانستان و یا نظام های دیموکراسی، کمونستی و سوسیالستی را بر نظام اسلامی که در افغانستان موجود است ترجیح می دهد، می تواند به زنده گی دلخواه خود در آن کشور ها ادامه داده و از نظام مورد نظرش بهره مند شود. باز هم قابل تذکر است که ۹۹% مردم افغانستان مسلمان هستند و نظام اسلامی و شریعت اسلامی یگانه نظام برای مسلمانان است و اکثریت مطلق مردم افغانستان هم به آن راضی هستند. این امکان هم وجود ندارد که در یک قسمت افغانستان نظام کمونستی و در یک قسمت آن نظام دیموکراسی و در یک قسمت آن نظام خمینی به وجود بیاد و افغانستان تجزیه گردد.

افغانان باید به وضع موجوده شکر نموده و به اصلاح آن بکوشند و اگر خدا نخواست به اثر تلاش های دشمنان اسلام، همین نظام موجوده هم از بین برود، افغانان باید مطمئن باشند که همان هرج و مرج سابقه و بی امنیتی به وجود می آید و در آن وقت مسؤلیت به دوش همین دشمنان اسلام (چه داخلی و چه خارجی) خواهد بود و پشیمانی سودی نخواهد داشت.

۱۲ نومبر ۲۰۱۸ م. تبصره:

این مقاله بتاريخ ۱۳ نومبر ۱۹۹۹م. یعنی در زمان حکومت طالبان تحریر، توزیع و در چندین وبسایت و اخبار داخلی و خارجی نشر گردیده بود. تقریباً دو یا سه سال بعد از تحریر این مقاله، حکومت طالبان که امنیت و آرامی را در افغانستان برقرار و شریعت اسلامی را جاری کرده بودند، بعد از مقاومت زیاد، توسط قوای نظامی امریکا و متحدین آن سقوط کرد، عساکر امریکائی افغانستان را اشغال کردند، یا بعبارة دیگر کشوریکه تازه با جهاد اسلامی و غیرت افغانی مجاهدین واقعی از اشغال روس خلاص و آزاد شده بود با بی اتفاقی، وطن فروشی جاه طلبی و بی غیرتی يك تعداد رهبران مجاهدین به امریکا تسلیم گردیدو آزادی و حاکمیت ملی خود را از دست داد.

حکومت امریکا و متحدین آن در کنفرانس بن، نظام سیاسی افغانستان را تعیین و در لویه جرگه ساختگی قانون اساسی افغانستان را ساختند، رئیس جمهور افغانستان را تعیین کردند و همان کمونست های سابقه و سران بد نام مجاهدین و قوماندانان آنان را در چوکی ها و مقامات دولتی مقرر کردند.

با بوجود آمدن این تحولات و مصرف ملیارد ها دالر و موجودیت هزاران عسکر امریکا و ناتو در افغانستان تا حال، علاوه ازینکه صلح و آرامی بوجود نیامده، نا آرامی و بی امنیتی هنوز زیاد تر شده است. یعنی این راه حل دیگر که اصلاً اشغال افغانستان توسط امریکا و ظاهراً آوردن جمهوریت و دیموکراسی در افغانستان بود، باز هم نتیجه نداد و نا آرامی های قبل از زمان طالبان، دزدی، آدم ربایی، قتل و قتال، چور و چپاول و تجاوز بر خانم ها و حتی مردان پیر دو باره بوجود آمد.

امریکا با وجود اشغال نظامی افغانستان نه تنها به از بین بردن طالبان و القاعده موفق نشد بلکه جنگ افغانستان اقتصاد امریکا را هم مانند اقتصاد شوروی سابقه به سقوط مواجه نموده است که این امر ادامه جنگ را به امریکا در دراز مدت نیز ناممکن میسازد. بهر صورت الغیب عندالله، اینکه در آینده در افغانستان چه خواهد پیش بینی آن هم مشکل است.

در جنبش طالبان هم بعد از سقوط امارت اسلامی طالبان، مداخله پاکستان زیاد شد و حتی رهبر سابقه طالبان ملا محمد عمر را در پاکستان در شفاخانه زهر دادند و هلاک کردند و ملا برادر نفر دوم طالبان را در پاکستان زندانی کردند. بعد از آن نفوذ پاکستان در گروه طالبان به اندازه زیاد شد که حتی رهبران شانرا هم پاکستان تعیین میکند. از طرف دیگر گروه طالبان فعلاً پارچه پارچه شده که زیادتر آنها از طرف پاکستان اداره و رهنمایی میشوند، ازینکه گروه طالبان میتواند در آینده از چنگ پاکستان خود را خلاص کند یانه، هم پیش بینی آن مشکل است. بهر صورت آینده افغانستان و آینده طالبان هر دو مجهول است و باید سالها انتظار کشید.

آیا مخالفت جائز است؟

از وقتی که جنبش طالبان در افغانستان نظام اسلامی را قایم و شریعت را جاری نموده اند، با بعضی مخالفت های داخلی و خارجی رو به رو می باشند. در این جا کوشش می شود تا این مخالفت های داخلی و خارجی را مطالعه و بررسی نمایم و ببینیم که آیا این مخالفت ها از نگاه عقل و منطق انسانی درست و از نگاه اسلام جائز می باشد و یا نه؟ چون این مخالفت ها بسیار مهم است و حتی وحدت ملی و آینده افغانستان را در خطر می اندازد، بناً موضوع باید به غور مطالعه شود و در صورتی که این مخالفت ها معقول و از نگاه اسلام درست باشد، باید از طرف همه تقویه و به آن ادامه داده شود. و اگر این مخالفت ها ناجائز و جز ضرر هیچ مفادی به هیچ گروهی نداشته باشد باید در ختم و از بین بردن آن کوشش به عمل آید.

برای مطالعه بهتر موضوع، این مخالفت ها به دو قسمت عمده تقسیم می گردد.

الف: مخالفت های خارجی (مخالفت کشور های خارج و خارجیان)

ب: مخالفت های داخلی (مخالفت تنظیم های سابقه، گروه های سیاسی و سائر افغانان)

الف: مخالفت های خارجی (مخالفت کشور های خارجی و خارجیان)

در راس مخالفت های خارجی مخالفت ایالات متحده آمریکا، روسیه و ایران قرار دارد. که طبعاً یهود، نصارا، کمونستان و ملحدان هم با آنان هم نظر می باشند. علاوهً کشور های عضو ملل متحد، چه اسلامی و چه غیر اسلامی هم به حمایت از این مخالفت ها مجبور ساخته شده اند.

علت مخالفت های خارجی با جنبش طالبان ظاهراً موضوع بن لادن، مواد مخدره، حقوق زنان، حقوق بشر، از بین بردن تروریسم و آوردن دموکراسی در افغانستان می باشد. اما در حقیقت ایالات متحده آمریکا، روسیه و ایران هر یک می خواهند اسلام و دولت اسلامی را از بین برده و در افغانستان رژیم مزدوری را به وجود بیاورند که راه آنان را پیروی و خواهشات آنان را بر آورده سازد. یعنی از بین بردن اسلام، سلب آزادی و آوردن یک رژیم مزدور در افغانستان آرزوی آنان می باشد.

این مخالفت ها اساسی و عقیدوی بوده و اگر به عوض رژیم طالبان هر رژیم مستقل و اسلامی دیگر هم در افغانستان به وجود بیاید یا قدرت را به دست بگیرد، این مخالفت ها دو باره پیدا شده و ادامه می یابد.

مخالفت کفار با مسلمانان آشکار و واضح است و در قرآن کریم هم بار ها ذکر گردیده که درین جا به طور مثال دو آیت مبارکه را ذکر می کنیم، آیت ۱۲۰ سوره البقره: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۗ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» ترجمه: و هرگز راضی یا خشنود نمی شوند از تو، یهودان و نه

نصارا تا آن که پیروی کنی ملت آنان را (دین، کیش، آئین، طریقه و شریعت آنان را) بگو هدایت خداوند(ج)، هدایت است. و اگر پیروی کنی خواهشات یا آرزوهای باطل آنان را بعد از آن چیزی که آمد برای تو از علم یا دانش (قرآن کریم)، نباشد برای تو از جانب خداوند(ج) هیچ دوستی و یاری دهنده ای. آخر آیت ۱۴۵ سوره البقرة: «... وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ترجمه: و اگر تو پیروی کنی خواهشات آنان را، بعد از آن چه آمده است برای تو از دانش(قرآن کریم)، هر آئینه تو باشی آنگاه از ستمگاران. طوری که همه می دانند یکی از معجزه های قرآن کریم همین است که آیات آن همیشه تازه و موضوع روز می باشد. و این دوآیت مبارکه، که حکم آن عام است، کاملاً همین سیاست و پالیسی امروزه امریکا و کشور های غربی (یهود و نصارا) را در مقابل اسلام و نظام اسلامی واضح می سازد و عاقبت آن را هم به مسلمانان خاطر نشان می سازد. ایالات متحده امریکا امروز به صورت واضح کمک های خود، کمک های ملل متحد و کمک های کشور های غربی را برای مسلمانان و کشور های اسلامی به الخصوص به افغانستان مربوط به قبولی نظام دیموکراسی و تطبیق دیموکراسی غربی در آن کشور ها می سازد. و طوری که در آیات فوق هم ذکر شده این خواهش یا آرزوی آنان می باشد. کلمه اهواء، همین خواهشات آنان یا نظام دیموکراسی غربی است که در قطب مخالف نظام و شریعت اسلامی قرار دارد. و کلمه ملت هم به معنی دین، کیش، آئین و طریقه آنان می باشد.

یعنی اگر مسلمانان در کشور ما یا در هر کشور دیگر، شریعت اسلامی، نظام اسلامی و سنت پیغمبر(ص) را تطبیق نمایند، مخالفت امریکا و غرب (مخالفت یهود و نصارا) با آنان شروع می شود، آن نظام یا کشور را به رسمیت نمی شناسند، کمک نمی کنند و بر ضد آن بهانه گیری می کنند. به عبارۀ دیگر مسلمانان و کشور های اسلامی را در دوراهی قرار می دهد. که یک راه آن قبول دیموکراسی با کمک های آنان و راه دیگر آن، راه خداوند(ج) و دشمنی و مخالفت آنان می باشد. و اساس مخالفت های خارجی همین است.

کشور های غربی و ایالات متحده امریکا ادعا می کنند که به آزادی عقیده احترام دارند و باید دیگران هم آزادی عقیده را احترام نمایند. آیا این احترام به آزادی عقیده است، که کشور های اسلامی را خلاف عقیده آنان از تطبیق شریعت اسلامی باز می دارند؟ و کمک های جهان را مربوط به تطبیق دیموکراسی و از بین بردن شریعت اسلامی می سازند؟

بنأ مخالفت های خارجی یا کشور های خارجی وقتی از بین می رود که یا جهان غرب و امریکا واقعاً به عقیده مسلمانان احترام نمایند و آنان را به راه و رسم خود مجبور نسازند. و یا این که مسلمانان اسلام را گذاشته و دین و ملت آنان را پیروی نمایند. موضوعات از بین بردن تروریزم، تسلیمی بن لادن، مواد مخدره، آزادی زنان و حقوق بشر همه مسائل ظاهری قضیه می باشد. اگر این خواهشات ظاهری بر آورده هم شود طوری که در قرآن ذکر شده قضیه حل نمی شود تا آن که اسلام به کلی کنار گذاشته شود. زرع مواد مخدره که یکی از بهانه های آنان بود و در اسلام هم حرام میباشد، و منع کردن زرع آن در افغانستان کار آسان و بی مصرفی هم نبود،

فعلاً در افغانستان زرع آن منع شده، اما با وجود آن هم، امریکا، ملل متحد و کشور های غربی که برای جلوگیری از قاچاق مواد مخدره سالانه میلیون ها دالر به ایران کمک می کنند، از این عمل طالبان حتی قدردانی هم نکردند. بناً معلوم می شود که این موضوعات در حقیقت صرف بهانه می باشد و مخالفت شان طوری که گفته شد اساس دیگری دارد.

به هرصورت از جهان غرب و امریکا توقع دیگری هم باید نشود، اما به مسلمانان و مخصوصاً افغانان جائز نیست که از این مخالفت ها بر ضد مسلمانان و جنبش طالبان پشتیبانی نمایند. و اگر پشتیبانی نمایند در عمل این مخالفت شان، مخالفت با اسلام خواهد بود نه مخالفت با طالبان.

نظر به توضیحات فوق، مخالفت های خارجی یا کشور های خارج، مخالفت با معتقدات اسلامی، دینی و افغانی بوده که از نگاه اسلام جائز نیست و از نگاه عقل و منطق نیز درست نمی باشد. بناً مخالفت کشور های خارجی با رژیم طالبان درست و قابل قبول نیست و باید از بین برده شود و هیچ افغان و مسلمان به این مخالفت ها ادامه ندهد.

ب: مخالفت های داخلی (مخالفت بعضی تنظیم های سابقه جهادی، گروپ های سیاسی و سایر افغانان)

مجاهدین و تنظیم های جهادی سابقه که فعلاً اکثریت رهبران و بعضی قوماندانان آنان با طالبان می جنگند و یا مخالفت می کنند، اصلاً دو هدف داشتند. یک هدف آنان اخراج قوای روسی از افغانستان بود. و هدف دیگر آنان تشکیل دولت یا نظام اسلامی در افغانستان. صرف برای برآورده ساختن همین اهداف تقریباً همه مردم افغانستان به مجاهدین پیوستند و مجاهدین هم به هدف اول خود رسیدند، کار بسیار مهم و دشواری را انجام دادند، قوای روس را که امریکا را در ویتنام شکست داده بود، شکست دادند، امپراطوری روس را به کمک خداوند(ج) سقوط دادند که هیچ کس از این خدمت و عمل مجاهدین واقعی انکار کرده نمی تواند.

اما متأسفانه در بر آوردن هدف دوم، مجاهدین ناکام شدند. رهبران و قوماندانان مجاهدین در مدت چهارده سال جهادبا وجود این که هر یک از آنان شعار و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا، را می دادند و به آن (ایمان) داشتند و حتی در خانه کعبه سند اتحاد را امضاء کرده بودندبا آن هم قادر نشدند که به حبل الله همه یکجا چنگ بزنند و یک رهبری واحد را به وجود بیاورند. بعد از اخراج روس هم در مدت پنج سال دیگر نتوانستند که یک رهبر واحد انتخاب و نظام و شریعت اسلامی را در افغانستان تطبیق کنند.

مصیبت های بعد از اخراج قوای روس نسبت به مصیبت های تهاجم چهارده ساله قوای روس، در بعضی شهر ها مخصوصاً در کابل بزرگتر بود. اختلاف تنظیم ها و گروپ های سیاسی روز به روز بیشتر و منجر به بی امنیتی، بی عدالتی، بی ناموسی، غارتگری، کشتار مردم بی گناه و به وجود آمدن تفرقه های سمتی، زبانی و قومی گردید. تا این که نه تنها وحدت ملی، بلکه اسلام هم در افغانستان در خطر افتاد. مناقشه و مخالفت رهبران و قوماندانان مجاهدین با همدیگر، طوری که همه می دانند

صرف بالای تقسیم و به دست آوردن قدرت بود. در مدت پنج سال نه تنها اختلافات آنان حل نشد بلکه زیاده‌تر گردید. بالاخره از بین همین مجاهدین، جنبش طالبان قدرت را گرفت. اکثریت مجاهدین مسلمان و قومندانان شان و بعضی رهبران آنان که مخالف قدرت طلبی و برادر کشی بودند، به طالبان پیوستند. طالبان شریعت اسلامی و نظام اسلامی را اعلان کردند و هدف دوم مجاهدین و جهاد اسلامی را هم بر آورده ساختند. فعلاً که مجاهدین روس را از افغانستان خارج کرده اند و نظام اسلامی در افغانستان بر قرار است، یعنی هر دو هدف مجاهدین و مردم افغانستان بر آورده شده، پس مخالفت بعضی رهبران سابقه مجاهدین با طالبان جز قدرت طلبی و جنگ قدرت چیز دیگری نمی باشد.

هدف مخالفت رهبران تنظیم ها و قومندانان آنان با طالبان اصلاح نظام و یا اختلاف روی مسائل شرعی و دینی و یا حل تعصبات قومی و لسانی نمی باشد. اگر اختلاف روی مسائل فوق می بود آنان می توانستند این اختلافات را بدون جنگ از راه مذاکره با طالبان حل و فصل نمایند و از برادر کشی ها و جنگ اجتناب نمایند. اما طوری که دیده می شود، رهبران تنظیم ها و قومندانان آنان ائتلاف سمت شمال را در مقابل طالبان تشکیل داده و می‌خواهند به کمک روسیه، امریکا و ایران قدرت را به دست بگیرند و طالبان را که به قول آنان نوکران پاکستان میباشند از بین ببرند.

اگر مخالفین طالبان به این کار موفق شوند و توسط کشور های خارجی طالبان را شکست بدهند، آیا این عمل تسلیم کردن کشور به امریکا و روسیه و نوکران آنها نیست؟ و آیا مردم افغانستان نوکران روس، امریکا و ایران را به اصطلاح آنها به نوکران پاکستان ترجیح خواهند داد؟ باز هم ای کاش رهبران تنظیم ها و قومندانان آنها به قدرت و زور بازوی خود با طالبان می‌جنگیدند و یا مخالفت می کردند. آنان در بین مردم طرفدار ندارند و صرف يك اقلیت قدرت طلب میباشند که به امر و کمک کشور های خارج با طالبان که اکثریت مردم طرفدار شان است و به نود فیصد خاک افغانستان تسلط دارند می‌جنگند. پس این مخالفت ها که صرف برای به دست آوردن قدرت و از بین بردن نظام اسلامی و آن هم به کمک کشور های خارج میباشند، جنون و لجاجت بوده و از نگاه انسانیت، افغانیت و اسلام قطعاً جایز نمی باشد و باید به هر وسیله که ممکن باشد به آن خاتمه داده شود. هر کسی که از این مخالفت پشتیبانی و حمایت کند هم درحقیقت مخالف اسلام و وطن می باشد نه مخالف طالبان.

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان و طرفداران وی و خلقی ها و پرچمی های وطن فروش هم از جمله مخالفین طالبان میباشند و می‌خواهند نظام دیموکراسی غربی را جانشین نظام اسلامی بسازند و شریعت اسلامی را از بین ببرند.

چون ناکامی دموکراسی و نظام های سوسیالیستی و کمونستی در افغانستان ثابت شده و بد بختی امروز افغانستان نتیجه همین نظام ها می باشد و از طرف دیگر ۹۹٪ مردم افغانستان مسلمان هستند و نظام اسلامی آرزوی همه مردم افغانستان بود و برای رسیدن به این هدف جهاد کردند و يك و نیم ملیون شهید دادند بناً چطور امکان دارد که آوردن دوباره این نظام ها نتیجه بدهد و شرایط و وضع کشور را بهتر بسازد.

علاوتاً چون دموکراسی غربی اساس اسلامی ندارد بناً تغییر دادن نظام و شریعت اسلامی به یک نظام دیموکراسی غربی، جز خرید گمراهی در بدل هدایت و یا خرید زندگانی دنیا در بدل آخرت، معنی دیگری ندارد که این کار هم در اسلام جایز نیست و هر کس که این کار را بکند جز خواری در دنیا و عذاب شدید در آخرت جزای دیگری نخواهد داشت.

طوریکه قبلاً هم ذکر یک تعداد زیاد افغانان صرف به اساس تعصبات لسانی، قومی و سمتی با طالبان دشمنی میکنند وحتی از نام طالب هم بد میبرند. این اشخاص باید بدانند که طالبان نظام اسلامی و شریعت را به افغانستان آورده اند و دشمنی این اشخاص با طالبان در حقیقت دشمنی با اسلام میباشد، علاوتاً این اشخاص باید آیات دوم و هشتم سوره المائده و آیات یازده و سیزدهم سوره الحجرات را در نظر گرفته و با دشمنی طالب با اسلام دشمنی نکنند.

چون از يك طرف همه مخالفت های داخلی و خارجی با نظام موجوده، اساس شرعی، منطقی و انسانی ندارد و از طرف دیگر اکثریت مطلق مردم افغانستان با رژیم و جنبش طالبان هیچ گونه مخالفتی ندارند و از حکومت طالبان راضی میباشند باید مخالفت ها و برادر کشی و قدرت طلبی را کنار گذاشته و از حکومت طالبان که يك نظام اسلامی است اطاعت کنند.

جای شک نیست که در نظام فعلی بعضی نواقص و نارسائی ها طوریکه قبلاً ذکر شد وجود دارد. اما این نارسائی ها باید سبب اختلاف بین رعیت و حکومت نشود بلکه باید به اساس حکم قرآنکریم و سنت پیغمبر(ص) این اختلافات حل گردد. طالبان هم از نگاه دین و هم از نگاه وظیفه مکلفیت دارند تا منازعه و اختلافات را با مخالفین، مطابق احکام قرآنکریم و سنت پیغمبر(ص) حل و نواقص و نارسائی های موجوده را اصلاح نمایند.

خداوند(ج) در آیت ۵۹ سوره النساء چنین می فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا »

ترجمه: ای مومنان! اطاعت کنید خدا را، اطاعت کنید رسول را و آن کسانی را که صاحبان امر شما اند. و اگر در کاری منازعه کردید یا اختلافی پیدا شد پس آن را به راه خدا و راه رسولش راجع سازید، اگر شما به راستی به خدا و روز آخرت ایمان دارید. همین طریقه درست کار است و به اعتبار عاقبت هم بهتر است.

به اساس این آیت در نظام اسلامی، واجب الاطاعت اساسی خداوند(ج) می باشد. یک مسلمان از همه اولتر بنده خداوند(ج) است. مرکز و محور زندگی فردی و زنده گی اجتماعی مسلمان فرمانبرداری و وفا داری به خداوند(ج) می باشد. دیگر اطاعت ها و فرمانبرداری ها صرف وقتی پذیرفته می شود که بر ضد اطاعت و فرمانبرداری خداوند(ج) نباشد، بلکه تابع آن باشد. و اگر چنین نباشد تمام حصار های آن اطاعات باید شکسته شود که بر ضد این اطاعت اساسی باشد. در این مورد حدیث

پیغمبر(ص) چنین است: «لاطاعة المخلوق فی معصية الخالق» یعنی در نافرمانی خداوند(ج) برای هیچ مخلوقی نوع اطاعتی نیست.

اساس دوم اطاعت پیغمبر(ص) است. که این کدام اطاعت شخصی و مستقل نیست بلکه یگانه شکل عملی اطاعت خداوند(ج) می باشد. پیغمبر از سببی واجب الاطاعت است که این یگانه وسیله صحیح است که به واسطه آن احکام و فرامین خداوند(ج) به ما رسیده است. ما اطاعت خداوند(ج) را صرف آنگاه کرده می توانیم که اطاعت پیغمبر(ص) را بکنیم. رو گردانیدن از پیروی پیغمبر(ص) سرکشی از امر خداوند(ج) است. همین مطلب در حدیث شریف چنین ذکر شده است. «من اطاعنی فقد اطاع اله و من عصانی فقد عصی الله». یعنی کسی که اطاعت مرا کرد، اطاعت خداوند(ج) را کرد و کسی که نافرمانی مرا کرد وی نافرمانی خداوند(ج) را کرد.

بعد از این دو اطاعت، اطاعت سومی که در نظام اسلامی بر مسلمانان واجب است اطاعت اولوالامر میباشد و آنان کسانی اند که امور مسلمانان را مطابق احکام شرعی تنظیم می کنند و اطاعت شان واجب است. و با آنان از روی منازعه در امور اجتماعی مسلمانان خلل وارد کردن کار درست نیست. مشروط بر این که خود آنان از جمله مسلمانان باشند و فرمانبردار خداوند(ج) و پیغمبر(ص) باشند. و این دوشروط برای اطاعت آنان لازم می باشد. و این نه تنها در آیات ذکر شده فوق واضحاً ذکر گردیده بلکه در احادیث هم به صورت مفصل ذکر شده است. به طور مثال در حدیث ذیل: بر مسلمان لازم است که سخن اولوالامر خود را بشنود و قبولش کند، اگر خوش باشد و یا نه. تا آن که امر گناه برایش شود. و وقتی که امر گناه برایش شود بعد از آن نه بشنود و نه اطاعت کند.

موضوع چهارم در آیت مبارکه فوق اینست که در نظام اسلامی حکم خداوند(ج) و طریقه پیغمبر(ص) حیثیت قانون اساسی و فیصله آخری را دارد. اگر در بین مسلمانان و در بین حکومت و رعیت کدام منازعه و اختلاف پیش آید. برای رفع آن به قرآنکریم و سنت رجوع می شود. و از این راه هر فیصله که به وجود بیاید همه باید در مقابل آن سر تسلیم خم نمایند.

طالبان امروز مسوولیت بزرگ را به عهده دارند. اگر مخالفین طالبان خوش و راضی باشند و یا نباشند چون طالبان مسلمان هستند، از احکام خداوند(ج) و سنت پیغمبر پیروی میکنند، نظام و شریعت اسلامی را تطبیق میکنند، اداره امور را در افغانستان به دست دارند و اکثریت مطلق مردم افغانستان به آنان بیعت کرده اند بناً نظر به حکم آیت مبارکه فوق از نگاه شرعی حیثیت اولوالامر را دارند و تا وقتی که به گناه امر نکرده اند اطاعت آنان واجب و لازم می باشد. و برای رفع همه اختلافات و منازعات بین آنان و تنظیم ها و دیگر مخالفین شان، باید به قرآنکریم و سنت پیغمبر(ص) رجوع شود و هر فیصله که صورت بگیرد باید از طرف همه قبول گردد. اما مخالفت های خارجی و داخلی برای از بین بردن طالبان غیر ازینکه اساس شرعی ندارد از نگاه عقلی و منطقی هم جائز هم نیست.

اشتباه طالبان و آینده افغانستان

وقتی که طالبان در ابتدا به قدرت رسیدند پیشرفت آنان فوق العاده سریع، بدون مقاومت و تقریباً بدون تلفات بود. آنان در مدت کم به بسیاری شهر های افغانستان مسلط شدند و تمام تنظیم ها و حریفان خود را شکست دادند. بعضی تنظیم های بزرگ و قومندانان جبار آن ها حتی جرات مقابله را هم نکردند و به مجرد رسیدن طالبان فرار کردند. طالبان از طرف مردم به بسیار گرمی استقبال شدند. پیشرفت آنان مردم افغانستان و همه جهانیان را به تعجب انداخته بود و غیر قابل تصور بود. تعداد طالبان زیاد نبود و اسلحه آنان هم کدام فوق العاده گی نداشت و کمک خارجی هم دیده نمی شد. علت پیشروی طالبان را هر کس تعبیر مختلف می کرد اما اگر شرایط آن وقت را در نظر بگیریم بر این پیشروی خود به خود واضح خواهد شد.

ظلم و ستم همه تنظیم ها، عدم رعایت قوانین اسلامی، انسانی و اخلاقی با جنگ های دایمی و هزاران فتنه و فساد آن وقت که به همه معلوم است و نوشتن آن لازم نیست یک نفرت عمومی مردم را در مقابل تنظیم ها، قومندانان و رهبران آنان به وجود آورده بود و مردم می خواستند به هر وسیله و هر ترتیبی که شود از مصیبت آنان خلاص شوند. نزد مردم مهم نبود که چه کسی قدرت را می گیرد و چه کسی بر سر اقتدار می آید و در آینده چه خواهد شد. یعنی در حقیقت تنظیم ها به صورت غیر شعوری با اعمال غیر انسانی شان صد فیصد راه را برای آمدن طالبان همواره کرده بودند. طالبان هم صرف با آوردن امن و آرامی که یگانه اسلحه آنان بود به بسیار زودی بر قسمت اعظم کشور مسلط گردیدند. کمک خداوند(ج) هم در این مرحله با آنان فوق العاده زیاد بود زیرا که طالبان کاری نمی کردند که خلاف امر خداوند(ج) و نا رضایتی مردم باشد. با گذشت زمان پیشروی طلبان آهسته تر شد و حتی لذت شکست را هم چشیدند. علت این که چرا در ابتداء پیشرفت آنان سریع بود و حال کند و حتی به رکود مواجه شده این نیست که گویا طالبان با حریف قویتر رو به روی شده اند. زیرا که قدرت امر صاحب مسعود و استاد ربانی نسبت به قدرت حکمتیار اضافه تر نیست. تنظیم جمعیت با تنظیم حکمتیار چندین سال درمقابل یکدیگر در شهر کابل و دیگر مناطق جنگیدند اما از سبب توازن قوه که بین شان موجود بود تا آخر هیچ یکی از آنان قادر به پیشروی نشدند. چون حکمتیار از نام طالبان فرار کرد امر صاحب هم نمی توانست که در مقابل طالبان چندین سال مقاومت کند. ضمناً متحدین سابقه احمد شاه مسعود مانند جنرال دوستم، جنرال ملک، جنرال اسماعیل خان و غیره هم به کلی ضعیف و از بین رفته اند که این امر به ضعف امر صاحب هنوز هم افزوده است. علاوه احمد شاه مسعود با متحدینش یک جا در مقابل طالبان قبلاً شکست خورده و از کابل و اکثر مناطق دیگر مجبور به عقب نشینی گردیده بود.

به هر صورت رکود فعلی دو علت عمده دارد که یکی آن علت خارجی و دیگری آن علت داخلی است. علت خارجی آن دشمنی امریکا کشور های غربی و شرقی،

روسیه و یهود در مقابل اسلام است چون طالبان از یک طرف نظام اسلامی و شریعت اسلامی را در افغانستان پیاده می کنند و از طرف دیگر یک حکومت مزدور نیست که مطابق میل امریکا و متحدین آن عمل نماید بناً آنان همه مخالف طالبان بوده و برای سرنگونی طالبان و حمایت مخالفین شان از هیچ کاری دریغ نمی کنند. آنان نه تنها در مقابل طالبان تحریم های اقتصادی وضع کرده اند بلکه ادارات جاسوسی و ستلیت های شان نیز در از بین بردن طالبان با دشمنان شان کمک می کنند. دشمنان داخلی طالبان نیز از این موضوع استفاده کرده بر خلاف سابق که خواهان حکومت اسلامی بودند فعلاً دیموکراسی، حقوق بشر و حقوق زن را که در وقت قدرت خود همه آن ها را زیر پا کرده بودند شعار خود قرار داده و می خواهند به کمک غرب و شرق و دشمنان اسلام دوباره به قدرت برسند. این بود علت خارجی رکود فعلی که برای طالبان مشکلات خیلی زیاد خلق کرده و حتی پاکستان، عربستان سعودی و دیگر کشور ها نیز از ترس امریکا فعلاً کدام کمک مادی و یا معنوی به طالبان نمی کنند و برای طالبان نا ممکن خواهد بود که این وضع را برای مدت طویل تحمل کنند.

از طرف دیگر برای مردم افغانستان بعد از چهارده سال جنگ، صلح و آرامی را که طالبان آورده بودند کلانترین نعمت بود اما وقتی که مردم چند سال راحت شدند طبق خاصیت انسانی همه مشکلات سابقه را فراموش کردند و توقعات مردم بیشتر شد و فعلاً تنها به صلح و امنیت قناعت ندارند. طالبان نیز به اثر مشکلات زیاد داخلی و خارجی که دارند نمی توانند بدون کمک خارجی وضع زندگی مردم را بعد از چهارده سال جنگ و غارتگری تغییر مثبت بدهند. آنان با امکانات خیلی محدود که در اختیار دارند به آبادی و اعمار مجدد شروع کرده اند و اکثر پروژه ها و مؤسسات اداری، اقتصادی و غیره را دوباره فعال ساخته اند اما مردم مشکلات را نا دیده گرفته و توقعات بیشتر دارند.

علت دومی که بسیار مهم می باشد و علت داخلی است و حتی گفته می توانیم که خود طالبان به صورت غیر شعوری آن را به وجود آورده اند، بعضی اشتباهات طالبان میباشد که به ذکر برخی از این اشتباهات می پردازیم:

طالبان که نظام اسلامی را آرزو دارند و شریعت اسلامی را جاری نموده اند، باید احکام اسلام را نیز صد فیصد در نظر گرفته با مردم یا رعیت خود هم مطابق احکام اسلام و احادیث پیغمبر(ص) رفتار نمایند. پیشروی طالبان وقتی با رکود مواجه شد که طالبان بار اول چهاریکار و گلبهار را به سرعت تصرف کردند و بدون این که در منطقه مستقر شوند می خواستند به طرف سالنگ و پنجشیر پیشروی کنند اما به اساس تکنیک جنگی احمد شاه مسعود قوای طالبان شکست خورده و تلفات خیلی شدید را متحمل گردیدند. وقتی که بار دوم طالبان شمالی را تصرف کردند انتقام این شکست و تلفات را از مردم عادی گرفتند و با مردم عادی شمالی مانند دشمن رفتار کردند و مردم بی گناه، زنان، اطفال و ریشسفیدان را خلاف احکام اسلام از خانه های شان اخراج کردند و دشمنی دایمی مردم شمالی را کسب کردند. درین عمل طالبان که بعداً در مزار شریف هم تکرار شد چون احکام اسلام در نظر گرفته نشده بود نه تنها موجب کینه مردم شمالی و مزارشریف در مقابل طالبان شد بلکه مردم

شمالی را که اصلاً با مردم پنجشیر و به خصوص با احمد شاه مسعود مناسبات خوب نداشتند مجبور گردانید که برای گرفتن اسلحه و کمک مالی به وی روی آورند. نفرت مردم شمالی در مقابل طالبان که نتیجه عمل طالبان است سبب شده که هر مرتبه که آنان شمالی را تصرف می کنند بیشتر از چند روز در آنجا مانده نمی توانند. اگر طالبان در ابتدا با مردم شمالی طبق احکام اسلام مانند رعیت اسلامی رفتار می کردند احمد شاه مسعود قادر نمی بود که تا حال در مقابل طالبان مقاومت نماید.

در یک حدیث مسلم از بی بی عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفتند از محمد(ص) شنیدم که در این خانه ام می فرمود: بار خدایا کسی که سر پرستی چیزی از کار امتم را به دوش گیرد و بر آنان سختگیری کند با او سختگیری کن و کسی که سر پرستی چیزی از کار امتم را به دوش گرفته و با آنان نرمی کند با او نرمی کن. به اساس این حدیث شریف و احادیث دیگر و احکام مانند آن، طالبان که شریعت اسلامی را در افغانستان تطبیق می کنند باید روش و رفتار حضرت محمد(ص) و یاران شان را با امت مسلمان و رعیت شان هم در نظر بگیرند. آنان در تطبیق احکام اسلام فوق العاده شدید بودند و هیچ استثنائی قائل نمی شدند اما با وجود آن رویه و رفتار شان در مقابل مردم و مخصوصاً مسلمانان خیلی نرم، ملایم و پر از مهربانی بود.

پیروی از خلق و اخلاق محمد(ص) نیز برای مسلمانان سنت است و مخصوصاً برای فرمانروایان مسلمانان ضروری می باشد در غیر آن تطبیق احکام اسلام بر مردم خیلی مشکل خواهد بود.

مجبور ساختن مردم به گذاشتن ریش و حبس و جزاء دادن مردم در صورت ترک این سنت، اشتباه دیگر طالبان است. طالبان در مورد ریش تا اندازه زیاد زیاد روی می کنند به این معنی که گذاشتن ریش سنت و حتی شاید هم بالاتر از سنت یعنی واجب باشد، اما در صدر اسلام هم به کسی از سبب کمی ریش جزاء داده نشده است. اما زیاد روی طالبان در این است که در این مورد خیلی از شدت کار می گیرند. طالبان در مورد تعلیم و کار زنان هم از افراط کار می گیرند.

اشتباه دیگر طالبان باز هم در مورد بر خورد شان با مردم است. در ماه محرم ۱۴۲۰ هجری قمری همه ساکنین شهر کابل را به اساس امر شاروالی مجبور می کردند که دیوار های احاطه و دیوار های تعمیرات خود را که به طرف سرک می باشد حتماً رنگ و یا سفید نمایند. مجبور ساختن آن مردمی که نان خوردن و پول لباس خود را ندارند برای رنگ کردن و یا سفید کردن دیوار ها و ساختمان های شان جز بیزار ساختن مردم از دولت و حکومت معنی دیگری ندارد و صرف نفرت مردم را در مقابل طالبان زیاد می سازد علاوه بر رنگ کردن تعمیر ها و دیوار های شکسته که هر یک هزاران شگاف مرمی دارد نه تنها زیبایی شهر را زیاد نمی کند بلکه آن را قبیح تر می سازد. نتیجه یا تاثیر این تصمیم شاید ظاهراً مشاهده نشده باشد اما باشندگان کابل که شهر چند ملیونی است همه در باطن از طالبان ناراض بودند.

مجبور ساختن مردمی که نان خوردن و پول لباس خود را ندارند برای رنگ کردن خانه های شکسته و ریخته، اخراج پیران، زنان و اطفال از خانه های شان، مجبور ساختن مردم به گذاشتن ریش و جزاء دادن مردم در صورت ترک این سنت،

اخذ رشوت در دوائر دولتی (از طرف مامورین پائین رتبه که طالب نیستند) و رفتار خشن بعضی طالبان با مردم از نگاه اسلام درست نیست.

طالبان باید بدانند که علت پیشروی آنان و شکست مخالفین شان همین نا رضایتی مردم بود. آنان باید از گذشتگان عبرت بگیرند. تنظیم ها تا وقتی که جهاد کردند خداوند (ج) آنان را کمک کرد و با کمک خداوند (ج) بزرگترین قدرت دنیا را شکست دادند اما وقتی که به قدرت رسیدند و به سر قدرت خون های خود و مردم بیگناه را ریختند و بر مردم بیگناه ظلم کردند، خداوند (ج) همه آنان را با تمام قدرت و اسلحه شان به دست طالبان شکست داد. طالبان باید از افراط و تفریط کار نگیرند یعنی خیر امور اوسط ها را فراموش ننمایند.

طالبان با ارتکاب چنین اشتباهات از یکطرف مردم عام یا رعیت مسلمان را از خود می رنجانند و از طرف دیگر به دشمنان خود زمینه انتقاد را محیا میسازند.

اشغال و تصرف یک منطقه، یک ولسوالی، یک ولایت و حتی یک کشور کار مشکلی نیست چنانچه هر ولسوالی و هر منطقه در سال های اخیر چندین مرتبه از طرف قومندانان و تنظیم های مختلف و یا طالبان اشغال و تصرف شده و حتی انگلیس ها و روس ها هم افغانستان را اشغال کردند اما موضوع مهم و عمده باقی ماندن و حکومت کردن بالای مردم است. برای این کار در یک نظام یا کشور اسلامی باید از رویه و روش اسلامی استفاده شود.

حکومت کردن به جبر و زور برای یکمدت کوتاه ممکن است اما برای مدت دراز ناممکن می باشد و مثال های آن در گذشته هامشاهده شده است. کاری که با تبلیغ ممکن است با زور و جبر ممکن نیست.

طوری که از قرائن معلوم می شود طالبان در آینده مجبور خواهند شد که در بعضی موارد از نرمی و سازش کاربگیرند اما نرمی و سازش و تغیر پالیسی و سیاست در آن وقت نتیجه زیاد نخواهد داد و دردی را دوا نخواهد کرد. بنأ بهتر است تا حال از غور و دقت کار گرفته شود تا مشکل به جایی نرسد که قابل حل نباشد.

طالبان از یک طرف از افغانان خارج کشور دعوت می کنند که به داخل افغانستان رفته و در آبادی کشور شان سهم بگیرند. اما از طرف دیگر طالبان نیز مانند تنظیم ها معتقد هستند که خود شان در تمام ساحات دینی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی فنی نسبت به دیگران داناتر بوده و به همین دلیل با وجود این که پیشنهادات و انتقادات را می شنوند راه حل آن را قبول نکرده و به کار خود ادامه می دهند. که شاید یک دلیل عدم همکاری طبقه متوسط با ایشان هم همین باشد.

حتی در مورد مخالفان خود هم باید طالبان غور کنند و موقف قاطع اختیار کنند اگر خواسته ها و یا بعضی خواسته های مخالفین مشروع منطقی و قابل قبول باشد باید بدون جنگ و خونریزی قبول گردد و اگر خواسته های آنان غیر قابل قبول باشد باز هم موقف قاطع اختیار نمایند. مذاکره و توافق بعد از مجبور شدن و ویرانی کشور و برادر کشی ها برای هر دو جانب مناسب نیست.

هدف مخالفین طالبان هم اگر وحدت ملی و رفاه مردم افغانستان باشد باید واقعیت ها را در نظر گرفته به اشتباهات خود، آرامی و امنیتی را که طالبان در کشور قائم نموده اند و به موفقیت های دیگر طالبان و آوردن شریعت اسلامی در

کشور که خود مخالفین برای رسیدن به این اهداف موفق نشدند اعتراف نمایند و به عوض دامن زدن به اختلافات زبانی، قومی و سمتی که راه حل قضیه نیست از روی مذاکره اختلافات خود را با طالبان حل نمایند.

علت خارجی که قبلاً ذکر گردید با علت داخلی یعنی اشتباهات طالبان در مورد رفتار عمومی آنان با مردم، سبب شده که پیشرفت طالبان بطی و حتی به حالت رکود برسد و اگر چنین اشتباهات اصلاح نگردد و در آینده تکرار شود وضع فعلی به نفع دشمنان طالبان و دشمنان اسلام تغیر خواهد کرد و جنگ و نا آرامی دوباره سر تا سر کشور را فرا خواهد گرفت.

ناگفته نباید گذاشت که امن و آرامی و وضع فعلی با وجود اشتباهات طالبان باز هم با نظام های گذشته و مخصوصاً با وضع کشور در زمان کمونست ها و حکمروایی تنظیم ها قابل مقایسه نیست و حیف است اگر به عوض اصلاح این وضع دوباره جنگ و نا آرامی در کشور به وجود بیاید.

۱۴ اکتوبر ۲۰۰۱ م.

بگذارید افغانان را، تا آینده خود را خود شان تعیین نمایند

اتحاد شوروی سابقه، بیست و دو سال قبل می خواست آینده و سرنوشت افغانستان را تعیین نماید. برای رسیدن به این هدف و برقراری یک رژیم کمونستی در افغانستان، دولت شوروی به افغانستان حمله کرد و مدت ۱۴ سال جنگ را بر مردم افغانستان تحمیل نمود. بعد از ۱۴ سال جنگ و نه رسیدن به این هدف، بالاخره قوای شوروی مجبور شدند که با دادن تلفات زیاد از افغانستان خارج شوند. در این مدت تقریباً تمام شهر های افغانستان به استثنای کابل به کلی ویران گردید. یک و نیم میلیون افغان با یکعده مسلمانان کشور های دیگر در جهاد مقابل روس و کمونست های داخلی (خلقى ها و پرچمی ها) شهید و در حدود پنج میلیون افغان مجبور به مهاجرت گردیدند. خلاصه این جنگ تحمیل شده سبب تباهی و بربادی کشور و مردم افغانستان گردید و شوروی هم به هدف خود نرسید.

بعد از خروج روس، در زمان حکومت مجاهدین باز هم به اثر مداخله غیر مستقیم روس، ایران، پاکستان و غیره کشور ها، وضع افغانستان آرام نشد و حتی وضع در کابل از زمان جنگ با روس ها خرابتر گردید. شهر کابل که در جنگ با روس ها خراب نشده بود، در جنگ قدرت بین جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری مسعود و ربانی، حزب حکمتیار، حزب وحدت، حزب سیاف و ملیشه های کمونست رشید دوستم، به کلی ویران گردید. احمد شاه مسعود برای گرفتن قدرت با حزب پرچم ائتلاف کرد و بعد از اینکه از طرف طالبان شکست خورد، شهر دوشنبه را

مرکز سیاسی، نظامی و محل بود و باش خود قرار داد. و تا آخر عمر خود به کمک دولت روسیه و جنرالان پرچی در مقابل طالبان به جنگ ادامه داد. حکمتیار هم برای گرفتن قدرت با خلقی ها که از سابق با آنان مراوده دوستی داشت ائتلاف نمود. حزب وحدت مزاری که از طرف ایران تمویل و تربیه شده بود، اهداف ایران را در افغانستان پیش می برد. رشید دوستم که از ملیشه های روسی بود هم اهداف روس را تعقیب می نمود و سیاف که در آن وقت از طرف عربستان سعودی تمویل می گردید برای هر نوع فداکاری برای آن کشور آماده بود.

بعد از خروج روس، کابل به دست حکمتیار، مسعود، مزاری، دوستم و سیاف افتاد. تنظیم های آنان در شهر کابل به اعمالی دست زدند که اعمال شان نه تنها از اسلام، انسانیت و افغانستان خارج بود، بلکه در دوران بربریت و جاهلیت و در زمان چنگیز و هلاکو هم نظیر آن دیده نشده بود. هر یک از این رهبران از خود دوستان خارجی داشتند و به اوامر آنان در تباهی و خرابی کشور و مردم افغانستان می کوشیدند. افراد مسلح آنان، خانه، مال و حتی اولاد مردم را چور کردند. به هزاران زن و دختر در شهر کابل تجاوز جنسی کردند. کسی در شهر کابل از یک محل به محل دیگر و از یک ولایت به ولایت دیگر رفته نمی توانست. قومندانان آنان در هر محل پاتک ساخته بودند و مال، پول و ساعت مردم را به زور می گرفتند. افراد دوستم (گلم جم) با افراد دیگر تنظیم ها به دزدی و غارت خانه های مردم می پرداختند. حکمتیار از چهار آسیاب، مسعود از خیرخانه، سیاف از قرغه، مزاری از دشت برچی، کارته سه و کارته چهار و دوستم از شاه شهید، شهر و مردم بی گناه کابل را با توپ و راکت هدف قرار می دادند. آنان پول بانک ها و مال و دارائی دوائر دولتی را هم چور کردند. حتی کار شان به کشیدن و بردن سیم های برق و تلیفون و نل های آب کشید. خانه های مردم به اثر راکت های آنان خراب می شد و به مردم موقع پیدا نمی شد که مرده گان خود را در هدیره دفن نمایند. بناً مجبور می شدند تا مردگان خود را در خانه های خود دفن کنند. با وجود زمستان شدید در کابل و قلت برق، مواد ارتزاقی و مواد سوخت، حکمتیار راه های کابل را مسدود میکرد تا کمک ناچیز ملل متحد هم به مردم کابل نرسد و حتی لاری های کمک را در راه کابل چور می کردند. مدت چهار سال، مسعود، حکمتیار، سیاف، مزاری و دوستم به مردم بی گناه کابل به اصطلاح آسیاب سرچیه را چرخانیدند. جنگ آنان جنگ قدرت و اجرای اوامر دوستان خارجی شان بود. وضع دیگر ولایات کشور هم از کابل بهتر نبود. هر ولایت بین چند تنظیم تقسیم شده بود و قومندانان هر تنظیم مشغول چور و چپاول، قاچاقبری، و عیش و نوش بودند و حتی بعضی از آنان به نکاح پسران هم اقدام کردند. در آن مدت چهار سال کشور های دیگر هم، همه رنج و درد افغانان را نادیده گرفتند. نه صحبت از حقوق بشر بود و نه از حقوق زنان، ملل متحد و همه کشور ها، وضع افغانستان را به نام جنگ داخلی بی اهمیت و نا دیده می گرفتند.

مردم همه مایوس بودند و هیچ کس فکر نمی کرد که روزی این گروپ های مسلح و دشمنان اسلام و افغانستان خلع سلاح، و مردم افغانستان از شر آنان خلاص و در افغانستان امن و امنیت برقرار خواهد شد.

به هر صورت مردم از این حالت به جان آمده بودند و همین که گروهی به نام طالبان قیام کردند، همه مردم از آنان به گرمی استقبال نمودند و طالبان در وقت بسیار کم به ۹۰٪ خاک افغانستان مسلط شدند. طالبان امنیت و آرامی را آوردند. گروه های مسلح را خلع سلاح کردند. زرع و قاچاق مواد خدره را از بین بردند. شریعت اسلامی را مورد اجرا قرار دادند. و به ظلم و ستم تنظیم ها خاتمه دادند. در زمان طالبان با وجود عدم موجودیت کمک های خارجی، و عدم همکاری افغانان تعلیم یافته و منور، باز هم آهسته آهسته زنده گی در افغانستان حالت عادی را به خود می گرفت. طالبان هم بعضی اشتباهات خورد و ریزه را مرتکب شدند. اما با آن هم در زمان طالبان، مال، جان و ناموس مردم بکلی مصئون بود و مردم با وجود تحریم اقتصادی، و نا آرامی هائی را که افراد اتحاد سمت شمال به راه انداخته بودند، آرام بودند.

بعد از ناکامی روس و آرامی نسبی پنج ساله این بار ابر قدرت دیگر یعنی ایالات متحده امریکا می خواهد سرنوشت و آینده افغانستان را تعیین نماید. و همان اشتباه روس را تکرار نماید.

امریکا با حمله خود به افغانستان، می خواهد دو باره همان رشید دوستم، سیاف، ربانی، حزب وحدت و جنرالان پرچمی را که فعلاً همه به نام اتحاد سمت شمال دور هم جمع شده اند، به همراهی ظاهر خان دوباره در افغانستان به قدرت برساند. اگر چه فکر نمی شد که هیچ افغان ظلم و ستم چهار ساله تنظیم ها و اشغال نظامی روس ها را به این زودی فراموش کند. اما متأسفانه بعضی افغانان تنگ نظر و متعصب به اساس تعصبات قومی، لسانی و سمتی، دوران ظلم کمونستان و تنظیم ها فراموش کرده و امنیت و آرامی را که طالبان به وجود آورده اند نادیده می گیرند. این اشخاص بر اجراءات شرعی طالبان هم انتقاد می کنند و از حمله امریکا بر افغانستان جانبداری می کنند. این متعصبین باید موضوع اسلام و افغانستان را بالاتر از موضوعات قومی، سمتی و لسانی بدانند و اعمال گذشته و سوابق گروه های اتحاد سمت شمال و حمله روس را بر افغانستان فراموش نکنند.

دولت امریکا هم باید از عقل سلیم کار بگیرد. از مداخله در موضوع افغانستان و تعیین سرنوشت و آینده افغانستان و تحمیل حکومت دست نشانده خود بر مردم افغانستان دست بکشد. و خود افغانان را بگذارد که سرنوشت و آینده خود را خود شان تعیین نمایند. امریکا باید خود را در مشکلی در گیر نسازد که خارج شدن از آن در آینده برایش ممکن نباشد و تاریخ را دوباره تکرار نکند.

اگر جنبش طالبان در اثر حملات امریکا ضعیف و حکومت طالبان از بین برود، باز هم امریکا نمی تواند که با پیاده کردن عساکر خود و یا عساکر ناتو در افغانستان، برای مدت دراز حکومت دلخواه خود را بر قرار سازد. چرا که این کار را روسیه با تلفات ۱۵ هزار عساکر روسی و همکاری گروه های افغانی طرفدار مسکو از قبیل خلق و پرچم، ملیشه های رشید دوستم و غیره نتوانست در افغانستان انجام بدهد. پس از این حمله امریکا تنها اتحاد سمت شمال برای گرفتن قدرت در افغانستان استفاده اعظمی خواهد کرد. و برنده اصلی روس خواهد بود که با مصارف

و تلفات نظامی امریکا، نوکران شان دوباره به قدرت برسند و همان هرج و مرج سابقه را که قبل از آمدن طالبان موجود بود، به وجود بیاورند.

۱۴ جون ۲۰۰۲ م. .

لویه جرگه اضطراری افغانستان

بعد از واقعه ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ م. در امریکا و ناکامی اتحاد سمت شمال در مقابل طالبان، دولت های امریکا و روسیه مجبور شدند تا برای سرنگونی حکومت طالبان پلان مشترکی را طرح و تطبیق نمایند. به اساس این پلان امریکا و روسیه، اتحاد سمت شمال به رهبری استاد ربانی و محمد ظاهر شاه، شاه سابق افغانستان را مجبور ساختند تا در مقابل طالبان با هم متحد شوند و شورای عالی وحدت ملی را تشکیل نمایند. این دو گروه به اساس فشار امریکا متحد شدند و شورای عالی وحدت ملی در ماه اکتوبر ۲۰۰۱ م. تشکیل شد. استاد ربانی و شاه سابق به دولت امریکا اجازه دادند تا عساکر خود را در افغانستان پیاده نماید و به حملات هوایی در خاک افغانستان شروع نماید. در شورای عالی وحدت ملی موافقه شده بود که بعد از سقوط طالبان، این شورا تحت سرپرستی شاه سابق اداره امور افغانستان را به دست بگیرد.

بعد از سقوط حکومت طالبان که حملات هوایی امریکا در آن رول اساسی داشت و استقرار عساکر امریکائی و انگلیسی در افغانستان، کنفرانس بن در مورد افغانستان به ابتکار امریکا و موافقه روسیه تشکیل گردید. دولت امریکا، شوروی و متحدین شان با جمع نمودن یک تعداد نوکران افغان خود درین کنفرانس، که ظاهراً از طریق ملل متحد برگزار گردید راجع به آینده افغانستان و مردم آن تصمیم گرفت. در کنفرانس بن نظام سیاسی آینده افغانستان از طرف امریکا با موافقه روسیه تعیین گردید. یعنی نظام دیموکراسی غربی جانشین نظام اسلامی شد. به اساس این موافقتنامه اداره مؤقت تشکیل شد و چوکی های کلیدی و پست های اساسی دولتی (وزارت های خارجه، داخله، دفاع و معاونیت اداره مؤقت) به اتحاد سمت شمال که متحد و هوا خواه روسیه بود گذاشته شد. اما ریاست اداره مؤقت بر خلاف فیصله شورای عالی وحدت ملی به عوض محمد ظاهر شاه به آقای کرزی داده شد. شش ماه بعد از کنفرانس بن، لویه جرگه اضطراری افغانستان که باید مطابق فیصله نامه بن به تاریخ ۱۰ جون ۲۰۰۲ م. در کابل افتتاح می شد بطور غیر مترقبه با یک روز تاخیر یعنی به تاریخ ۱۱ جون در کابل افتتاح گردید. در این لویه جرگه اضافه از ۱۶۰۰ نفر نماینده اشتراک داشتند که تمام اعضای آن انتصابی بودند یعنی از طرف کمیسیون تدویر لویه جرگه تعیین شده بودند. خود کمیسیون بیست و یک نفری تدویر لویه جرگه که اعضای لویه جرگه را تعیین کرده هم کمیسیون انتخابی افغانان نبود

بلکه از طرف امریکا توسط لخداری ابراهیمی که نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان می باشد تعیین گردیده بود.

با وجود این که در داخل و خارج افغانستان یک تعداد شخصیت های ملی شناخته شده وجود دارند که علاوه از تحصیلات عالی در رشته های سیاست و حقوق در موضوعات شورا و جرگه هم تجارب کافی دارند و در گذشته هم اعضای حکومت، پارلمان و یا لویه جرگه ها بودند، آقای ابراهیمی و مقامات امریکائی اعضای کمیسیون تدویر لویه جرگه را از اشخاص کم تجربه و ناشناس اما مورد اعتماد امریکا تعیین کردند تا توسط این اشخاص اعضای لویه جرگه اضطراری را تعیین و به فیصله های کنفرانس بن (پلان امریکا در مورد آینده افغانستان) توسط این لویه جرگه شکل قانونی بدهند.

قبل از تشکیل لویه جرگه چنین فکر می شد که اعضای لویه جرگه از داخل افغانستان و از افغانان مقیم خارج به اساس انتخابات تعیین خواهند شد. اما متأسفانه غیر از این که تعیین اعضای لویه جرگه انتخابی نبود، تعداد چوکی های لویه جرگه هم به اساس تناسب نفوس تعیین نشده بود. به این معنی که به مناطقی که تحت فرماندهی اتحاد سمت شمال می باشد، چوکی های زیاد تخصیص داده شده بود و برای مناطق دیگر مخصوصاً مناطق پشتون نشین تعداد چوکی های کمتر داده شده بود. حتی چوکی های لویه جرگه برای کوچی ها را نیز این کمیسیون به چهار قسمت تقسیم نمود و صرف یک قسمت آن را به کوچی های اصلی که از قوم پشتون می باشند دادند و سه قسمت دیگر آن را به کوچی های هزاره، کوچی های ازبک و کوچی های تاجک که اصلاً وجود ندارند دادند.

نمایندگان افغانان مقیم کشور های خارج برای لویه جرگه هم از طرف کمیسیون تدویر لویه جرگه تعیین شدند و اکثریت افغانان مقیم خارج یا از انتخابات اصلاً خبر نشدند و یا اگر نماینده را انتخاب نمودند، آن نماینده به لویه جرگه راه نیافت که خبر های آن را نیز همه از رادیو های غربی یعنی صدای امریکا و بی بی سی شنیده اند. چون کنفرانس بن و فیصله های آن و به تعقیب آن لویه جرگه اضطراری و تعیین اعضای آن از طرف افغانان و به ابتکار افغانان نبود، بنأ نتیجه کار آن از ابتدا معلوم بود و اکثریت افغانان به آینده آن خوشبینی چندانی نداشتند.

شاید آزادی افغانستان، اخراج قوای امریکائی از افغانستان، وحدت ملی افغانستان، تحکیم حکومت مرکزی در افغانستان، از بین بردن حکومت محلی مستقل (جنگ سالاران و قومندانان محلی) در افغانستان و انتخاب آزاد رئیس دولت و رئیس حکومت در افغانستان، آرزوی هر افغان یا همه افغانان باشد. اما متأسفانه لویه جرگه اضطراری در موارد فوق قطعاً بحث یا فیصله نکرد.

لویه جرگه اضطراری که نزد اکثریت افغانان از نگاه حقوقی و عنعنوی مشروعیت قانونی ندارد، اصلاً مرجع تصمیم گیری نبود. تصامیم قبلاً در کنفرانس بن گرفته شده بود و مرجع تصمیم گیری زلمی خلیل زاد نماینده خاص جورج بوش رئیس جمهور امریکا بود که لویه جرگه اضطراری تصامیم آنان را تأیید می کرد.

قبل از این که لویه جرگه اضطراری شروع به کار نماید دولت امریکا بر خلاف پرنسیب های دیموکراسی، محمد ظاهر شاه را مجبور ساخت تا از قبولی

ریاست دولت و یا زعامت افغانستان رسماً صرف نظر نموده و حمایت کامل خود را از آقای کرزی اعلان نماید. آقای ابراهیمی هم وضع شاه سابق را به مریضی تشبیه کرد که تازه از بستر مریضی یا شفاخانه خارج شده باشد و قوت دوییدن را نداشته باشد. و به همین دلیل لویه جرگه را یک روز به تاخیر انداختند و ظاهر شاه در ابتدا افتتاح لویه جرگه استعفای خود را اعلان کرد. یکی از علل عمده سقوط طالبان بعد از حملات شدید هوایی امریکا، نام یا رول محمد ظاهر شاه پادشاه سابق بود و آقای کرزی هم اصلاً به نام ظاهر شاه و به نام نفر ظاهر شاه داخل افغانستان شده بود. اگر نام ظاهر شاه در بین نمی بود مردم افغانستان به دور آقای کرزی جمع نمی شدند و حکومت طالبان هم به آن زودی سقوط نمی کرد. علاوهً شاید با رویکار آمدن محمد ظاهر شاه وحدت ملی افغانستان تامین می شد و صلح و امنیت به افغانستان باز می گشت. اما امریکا محمد ظاهر شاه را بر عکس اراده اکثریت مردم افغانستان و اراده خود شاه و برخلاف پرنسپ های دیموکراسی صرف برای تامین منافع امریکا مجبور ساخت تا از قبول ریاست دولت و زعامت افغانستان صرف نظر نماید. اگر چه ظاهر شاه یک شب قبل از دایر شدن لویه جرگه اضطراری در مصاحبه با بی.بی.سی. گفته بود که اگر لویه جرگه وی را به حیث زعیم و یارنئس دولت پیشنهاد و قبول نماید وی آماده خدمت میباشد، اما امریکا وی را مجبور کرد که در روز افتتاح لویه جرگه از این مقام صرف نظر نموده و استعفای خود را اعلان نماید.

دولت امریکا برای از بین بردن طالبان، از محبوبیت محمد ظاهر شاه در بین مردم استفاده نموده و شاید وی را دوباره به قدرت هم می رسانید. اما وقتی که امریکائی ها خدمات آقای کرزی را بهتر و بی درد سر یافتند، محمد ظاهر شاه را نه تنها فراموش کردند بلکه وی را مجبور ساختند که با قبول لقب بابای ملت به نفع آقای کرزی از مقام ریاست دولت و زعامت صرف نظر نماید. بناً بازنده اصلی این جریان سیاسی در قدم اول محمد ظاهر شاه می باشد که طالبان به نام وی سقوط کردند، مردم افغانستان به نام وی دور هم جمع شدند، آرامی نسبی به نام وی به افغانستان آمد، و بدنامی و مسؤلیت آمدن قوای امریکا به افغانستان به وی تعلق گرفت اما امریکا به وی صرف لقب بابای ملت را داد و از صحنه سیاست خارج و در تعمیر ارگ نظر بند نمود.

بازنده دیگر این جریان، پشتون ها بودند که با وجود این که اکثریت نفوس افغانستان را پشتون ها تشکیل می دهند، در اقلیت کوچک حساب شدند. کاندیدای پشتون ها برای ریاست دولت محمد ظاهر شاه بود که از طرف امریکا قبول نشد و مؤفقت قاسیمار برای ریاست لویه جرگه در مقابل آقای واصفی شکست دیگری به پشتون ها بود که در این شکست رول آقای سیاف که از کاندیدای خود برای ریاست لویه جرگه به طرفداری آقای قاسیمار صرف نظر کرد خیلی مهم و قاطع بود.

به هر صورت این لویه مطابق پلان قبلی امریکا تشکیل شد و وظایف خود را انجام داد و به فیصله نامه بن صحه گذاشت و آن را شکل قانونی داد.

بی نظمی، سر در گمی و نداشتن پروگرام و آجندای معین از خصوصیات دیگر این لویه جرگه بود. سخنان آقای سیاف در این لویه جرگه نیز قابل توجه بود. آقای سیاف با دانش اسلامی شان مخالفت با قومندانان را بدون این که اعمال و عقیده همه

قومندانان را در نظر بگیرد مخالفت با اسلام خواند. آقای سیاف که به نام عالم دین و مجاهد سال های متمادی به کمک روس ها و اسلحه روسی در مقابل طالبان جنگیده بود و بعد به کمک قوای روسی و امریکائی داخل کابل و لویه جرگه اضطراری شده بود، می خواست با زیاد کردن کلمه اسلامی در نام اداره مؤقت به اسلام خدمت نماید و توجه مسلمانان را بار دیگر به خود جلب کند، چنانچه در این کار با کمک شیخ آصف محسنی موفق هم گردید.

با وجود این که اضافه از نیم کرسی های کابینه در حکومت فعلی به اتحاد سمت شمال داده شده و سه معاون آقای کرزی هم از اتحاد سمت شمال می باشند و به پشتون ها و طرفداران شاه سابق(؟) صرف دو یا سه وزارت داده شده با آن هم آقای قانونی، اسماعیل خان و رشید دوستم عدم رضائیت شان را نشان داده و حتی اسماعیل خان و رشید دوستم حاضر نشدند تا در حکومت مرکزی شخصاً اشتراک نمایند. بناً اگر این حکومت همان طوری که از طرف امریکا بر مردم تحمیل شده به همان ترتیب تا آخر از طرف امریکا حمایت نشود چانس موفقیت را نخواهد داشت و به عوض صلح و امنیت جنگ و نا آرامی به افغانستان باز خواهد گشت.

در لویه جرگه اضطراری علاوه از این که قدرت از جنگ سالاران و قومندانان محلی به حکومت مرکزی انتقال نشد این جنگ سالاران و قومندانان محلی با حفظ قدرت محلی در حکومت مرکزی هم قدرت خود را با تعیین یک تعداد وزرا محکمتر نمودند.

در دولت فعلی افغانستان قدرت به دست دو جناح مختلفی می باشد که در نتیجه ائتلاف امریکا و روسیه به وجود آمده است. یکی جناح روسی یا اتحاد سمت شمال که در راس آن مارشال فهیم، داکتر عبدالله و قانونی قرار دارند و دیگری جناح امریکایی که در راس آن زلمی خلیل زاد، آقای کرزی و داکتر اشرف غنی احمد زی قرار دارند. که به این ترتیب اهداف جهاد و خون یک و نیم میلیون شهید با برقراری حکومت روسی با سرپرستان امریکائی به هدر رفته است.

فعلاً عساکر امریکا و متحدین آن در افغانستان موجود است و با آزادی کامل در هر نقطه افغانستان که خواسته باشند عمل می کنند، حکومت محلی مستقل در مناطق شمالی، غربی، جنوبی، شرقی و مرکزی افغانستان وجود دارند. حکومت مرکزی فاقد قدرت می باشد. وحدت ملی و امنیت در افغانستان وجود ندارد. تجارت و کشت مواد مخدره که در سال های اخیر حکومت طالبان به اساس راپور های ملل متحد کاملاً از بین رفته بود دوباره به اوج خود رسیده است. بناً گفته می توانیم که افغانستان از یک طرف توسط امریکا و روسیه اشغال شده و استقلال و آزادی خود را از دست داده است و از طرف دیگر افغانستان به حکومت محلی مستقل تجزیه شده و افغانستان واحد وجود ندارد و اکثریت مطلق افغانان هم با خاموشی که اختیار کرده اند به این وضع راضی و موافق می باشند.

قانون اساسی آینده افغانستان

طوریکه همه اطلاع دارند، در کابل کمیسیون تسوید قانون اساسی به کار آغاز نموده تا مطابق فیصله های کنفرانس بن (امریکا) مسوده قانون اساسی آینده افغانستان را تهیه و ترتیب نماید. دانشمندان و صاحب نظران افغانی هم نظریات شان را در مورد چگونگی قانون اساسی آینده ابراز می دارند و در جرائد و روزنامه ها به نشر می رسانند. در پهلوی قانون اساسی از نظام دیموکراسی صحبت می شود، که نظام دیموکراسی هم قبلاً توسط کنفرانس بن (امریکا) به حیث نظام سیاسی آینده افغانستان تعیین شده است. چون فیصله های کنفرانس بن که تا حال در افغانستان قدم به قدم و مرحله به مرحله تطبیق می شود، اصلاً تصمیم و فیصله دولت امریکا در مورد سرنوشت و آینده افغانستان می باشد، که با موافقه روسیه از طریق مؤسسه ملل متحد بر گروه های افغانی طرفدار امریکا و روسیه به زور تحمیل شده است، بناً این تصمیم و فیصله ها به نظر اکثریت افغانان تصمیم و فیصله ملت و مردم افغانستان یا نماینده گان آنان نمی باشد.

از همین سبب یک عده افغانان در این فکر اند که فعلاً افغانستان در حالت اضطراری قرار دارد، حکومت مرکزی بر ولایات حاکمیت ندارد، قوای خارجی در افغانستان وجود دارد، اداره امور به دست خارجیان است و مشروعیت حکومت هم قابل سوال می باشد، بناً در این حالت ساختن قانون اساسی و آن هم به اساس فیصله های کنفرانس بن برای افغانستان اصلاً منطقی و معقول نمی باشد. اما یک عده مردم این موضوع را نادیده گرفته و در همین حالت و شرایط موجود از ساختن قانون اساسی و نظام دیموکراسی حمایت می کنند.

اگر به حقیقت موضوع و گذشته ها توجه شود، قبل از این هم در افغانستان نظام های سیاسی مختلف با قوانین اساسی مختلف وجود داشت. بطور مثال قانون اساسی زمان شاه، زمان جمهوری بانظام دیموکراسی آنان، با وجود اینکه آن قوانین و نظام ها از طرف خارجی ها ساخته نشده بود و بر مردم افغانستان تحمیل نشده بود با آن هم به ناکامی انجامید و سبب هرج و مرج سیاسی و رویکار آمدن رژیم های چپی و آمدن روس ها به افغانستان گردید. علاوه ازینکه هیچ یک از نظام های سیاسی و قانون های اساسی گذشته قادر نشد که افغانستان را از فقر و بدبختی نجات بدهد، مصیبت های جدید نیز به وجود آورد حتی حاکمیت و وحدت ملی آن را در خطر انداخت و ملت افغان را به درد های بی دوا مبتلا کرد. علت این همه بدبختی های فعلی هم همین قوانین اساسی ناقص و نظام های سیاسی گذشته می باشد که بدون در نظر داشت اوضاع جامعه افغانستان ساخته شده بودند و ممثل واقعیت های محیط اجتماعی نبودند.

فعالاً نیز صاحب نظران، دانشمندان و علمای افغانی توجه نمی کنند که ۹۹٪ مردم افغانستان مسلمان هستند و این مردم مسلمان هم نظام سیاسی دارند و هم قانون اساسی.

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم

پار در خانه و ما گرد جهان می گردیم

همان طور که شاعر گفته است، آب در کوزه و پار در خانه موجود است. یعنی قانون اساسی و نظام سیاسی هر دو موجود است اما کمیسیون تسوید قانون اساسی، صاحب نظران و دانشمندان افغانستان در فکر ساختن قانون اساسی و تعیین نظام سیاسی می باشند. اگر یک ملت مسلمان قانون اساسی ندارد پس قرآن کریم و سنت پیغمبر(ص)، قانون اساسی کدام گروه می باشد؟ آیا دیموکراسی و قانون اساسی را که قدرت های بزرگ و همسایگان می خواهند بر ملت افغانستان تطبیق کنند از قوانین و نظامی را که خداوند(ج) برای مسلمانان تعیین کرده است بهتر می باشد؟ آیا کمک ها و وعده هائی را که رئیس جمهور امریکا و کشور های غربی که در بدل قبول نظام دیموکراسی برای ملت های مسلمان می دهند و به آن وعده ها عمل هم نمی کنند، نسبت به وعده های خداوند(ج) بهتر و معتبر تر می باشد؟ آیا خیر و شر انسان و یک کشور و ملت مسلمان را جورج بوش رئیس جمهور امریکا و متحدین وی نسبت به خداوند(ج) بهتر می دانند؟ آیا آزادی های فردی را که خداوند(ج) برای مسلمانان داده است نسبت به آزادی های نظام دیموکراسی از نگاه کیفیت و اخلاق انسانی خرابتر یا کمتر می باشد؟ آیا حقوق انسان، و حقوق زنان در اسلام نسبت به همه نظام های دیگر محفوظ تر و بهتر نیست؟ آیا عدالت اجتماعی که در اسلام موجود است در دیگر نظام ها وجود دارد؟ بنأ بهترین قانون اساسی و نظام سیاسی موجود است اما از آن استفاده نمی شود. اگر به قانون یا قوانینی ضرورت باشد، قانون و قوانین فرعی خواهد بود نه قانون اساسی. برای مسلمانان جایز نیست در مواردی که احکام و قوانین خداوند(ج) و سنت پیغمبر(ص) موجود باشد از خود قوانین دیگری وضع و تطبیق نماید. در غیر آن مسلمان بودن چه مفهومی خواهد داشت؟ قرآنکریم صرف برای قرائت و خواندن نازل نشده است بلکه بنده گان خداوند(ج) به تطبیق احکام آن در تمام امور زندگی مکلف می باشند.

رئیس جمهور امریکا، نظام دیموکراسی را بهترین نظام برای همه کشور های جهان می داند و مانند فرعون آن را سبیل الرشاد می نامد. دولت امریکا می خواهد به بهانه آوردن دیموکراسی و مقابله با تروریزم، اسلام را از بین ببرد و با رویکار آوردن حکومت های مزدور و تغییر قوانین و نظام آنان، امور داخلی تمام کشور های اسلامی را در دست خود بگیرد. که این یک شکل جدید استعمار یا امپریالیزم امریکا می باشد.

هدف امریکا از حمله بر افغانستان، حمله بر عراق و کشور های بعدی و به دست گرفتن اداره امور آن ها، دشمنی با اسلام، محافظه و توسعه اسرائیل، و به دست گرفتن کنترل منابع نفتی جهان می باشد. اما سؤال در این جاست که چرا یک عده مسلمانان از قانون و نظام خداوندی غافل می شوند و در فکر قانون و نظام دیگر و غلامی امریکا می افتند.

در زمان طالبان تجربه ثابت کرد که یک مسلمان می تواند با وجود فقر و تنگدستی به اساس حکم قرآن و شریعت اسلامی از کشت و تجارت تریاک و منفعت سرشار مادی آن صرف نظر نماید، اما دیموکراسی با هزاران تدبیر آن نتوانسته است که مسلمان یا غیر مسلمان را از کشت و تجارت تریاک باز دارد. علت موفقیت طالبان در تأمین نظم و امنیت و جلوگیری از کشت و تجارت تریاک، از بین بردن جرم و جنایات و جمع آوری اسلحه، تنها و تنها تطبیق احکام خداوند (ج) و شریعت اسلامی بود که مردم مسلمان افغانستان آن را قبول دارند، به آن ایمان دارند و از آن سرپیچی نمی کنند. بنأ برای مردم مسلمان افغانستان و کشور افغانستان یگانه قانون اساسی و نظام سیاسی مناسب و قابل تطبیق که آینده آن را تضمین کند و ممثل واقعیت های محیط اجتماعی آن باشد، احکام قرآن کریم، سنت پیغمبر(ص) و شریعت اسلامی می باشد.

قرآن کریم و سنت پیغمبر(ص) برای همه بشر و مخصوصاً برای مسلمانان، قانون اساسی و قانون جامع می باشد که نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام اجتماعی، نظام صحتی و همه روابط بشری را ترتیب و تنظیم نموده است. «ما فرطنا فی الكتاب من شیء». اگر کسی از نگاه عدالت اجتماعی، حقوق زنان، حقوق بشر و غیره بر قوانین و نظام اسلامی انتقاد می کند، و یا در مورد این که قرآن کریم و سنت پیغمبر(ص) قانون اساسی و نظام سیاسی مسلمانان است، شک و تردید دارد، این انتقاد و شک و تردید هم ناشی از عدم معلومات آن شخص در اسلام می باشد. احکام خداوند(ج) و سنت پیغمبر(ص) همه شفاء و رحمت می باشد. حیف است اگر این احکام کنار گذاشته شود و حدودی را که خداوند(ج) تعیین کرده است از آن تجاوز شود.

به هر صورت در مرحله فعلی رئیس دولت مؤقت، اعضای حکومت مؤقت و اعضای کمیسیون تسوید قانون اساسی و در مرحله های بعدی اعضای لویه جرگه که قانون اساسی را تصویب می کنند باید مسؤلیت های دینی، انسانی، اخلاقی و افغانی خود را فراموش نکنند. وبا ساختن قانون اساسی و آوردن نظام دیموکراسی که آرزوی قدرت های بزرگ و دشمنان اسلام می باشد قوانین و نظام خداوندی فراموش و زیر پا نکنند.

اگر سرپیچی از امر ناممکن باشد، کناره گیری از چوکی و مقام به مراتب بهتر خواهد بود از نام بدی دنیا و خرابی آخرت. هر کسی که مطابق آیات قرآن و سنت پیغمبر(ص) حکم نکند و یا امر خداوند(ج) را تغیر دهد مطابق آیات مبارکه ۴۴، ۴۵ و ۴۷ سوره المائدة، کافر، ظالم و فاسق می باشد. و ما علینا الالبلاغ.

وفات اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه یا به اصطلاح بابای ملت بتاريخ دوشنبه ۲۳ جولای ۲۰۰۷ م. مطابق اول اسد ۱۳۸۶ هجری شمسی به رحمت حق پیوست. انا لله و انا الیه راجعون.

در مورد محمد ظاهر شاه که مدت چهل سال پادشاه افغانستان بود، طوریکه معمول است شاید بسیار مضامین، مقالات و حتی کتابها نوشته شده باشد و یا در آینده نوشته شود و هر کس در مورد وی تبصره نماید. من هم به صفت يك افغان که رعیت شاه بودم این چند سطر را بدون مقدمه، به الفاظ بسیار ساده و بصورت بسیار مختصر در مورد محمد ظاهر شاه مینویسم که شاید به برخی از نکات آن تا حال کسی اشاره هم کرده باشد و در آینده هم اشاره نکنند.

ظاهر شاه يك پادشاه بود که چهل سال سلطنت کرد، اگر سؤ استفاده ها، اشتباهات، خطا ها و حتی خیانت های بعضی کارکنان و مامورین بزرگ و کوچک دولتی را به پادشاه نسبت ندهیم یعنی بار دیگران را به دوش وی نگذاریم وی يك پادشاه نسبتاً عادل بود که آرامی و امنیت زمان وی نه قبلاً در افغانستان موجود بود و طوریکه اوضاع فعلی و تجربه نشان میدهد نه بعد ازین بوجود خواهد آمد.

وی عالم دین نبود اما عمل وی از اعمال اکثر علمای دین و مخصوصاً اخلاقی و رهبران جهادی صالحتر بود، در ایمان وی هیچ کس شك نداشت یعنی ایمان و عمل نسبتاً صالح، را دارا بود. ظالم نبود و در زمان سلطنت وی کشت و خون وجود نداشت، وی به مقایسه اخلاقی يك شخص پاک بود. با وجود چهل سال سلطنت بر تمام افغانستان، دارائی وی با دارائی هیچ يك از رهبران و حتی قوماندانان جهادی که حتی در يك منطقه کوچک افغانستان قدرت داشتند قابل مقایسه نبود و حتی در زمان تبعید و مهاجرت به كمك مالی دیگر کشورها امرار حیات میکرد.

در زمان وی وحدت ملی موجود بود و همه اقوام افغانستان يك ملت واحد بودند، یعنی وی حافظ و نگهبان وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور بود.

با وجود وضع اقتصادی و سیاسی نا مناسب آن وقت باز هم در راه ترقی افغانستان مخصوصاً در ساختن سرکها، شفاخانه ها و معارف گامهای بیشماری برداشته شده بود.

دادن لقب بابای ملت به هر منظوری که بود برای وی يك لقب یا پاداش کوچک بود. بدین معنی که با از بین رفتن یا فقدان بابا، يك طفل یا ملت یتیم نمی شود اما با رفتن محمد ظاهر شاه به روم (کودتای داؤد خان) ملت افغان یتیم شد، یعنی وی بابا نه بلکه پدر ملت بود. بعد از رفتن ظاهر شاه به روم تا امروز ملت افغان سرپرستی ندارد، تفرقه های سمتی، نژادی و قومی وحدت ملی را از بین برده و استقلال و حاکمیت ملی اصلاً وجود ندارد و هر لحظه خطر تجزیه موجود است. چون حق پدر از با زیادتر میباشد بناً لقب پدر ملت نسبت به بابای ملت برای وی مناسب تر بود.

در مقابل این همه خوبی ها اولین پاداش خدمات وی از طرف سردار محمد داؤد خان که افغان، قوم و خسربره وی بود برایش داده شد. چون ظاهر خان شخص ظالم

و فاسد نبود و ملت و مردم هم از وی راضی بودند بآن کودتا به هر منظوری که بود در مقابل وی جایز نبود. کودتای داود خان و رفتن ظاهر خان از صحنه قدرت، شروع در به دری افغانستان و ملت افغان میباشد که تا امروز ادامه دارد. دومین خیانت در حق محمد ظاهر شاه، باز داشتن یا وادار ساختن ظاهر خان به استعفی از کاندید شدن به مقام ریاست جمهوری یا سلطنت در وقت لویه جرگه اضطراری، توسط امریکا بود. همه به یاد دارند که حتی يك روز قبل از تعیین نمودن رئیس جمهور موقت در لویه جرگه، ظاهر شاه در مصاحبه مطبوعاتی آمادگی خود را برای احراز این مقام در صورتیکه ملت بخواهد اعلان کرد، اما دولت امریکا لویه جرگه را يك روز به تعویق انداخت تا محمد ظاهر شاه را به استعفی به نفع حامد کرزی مجبور نماید.

در حقیقت این دو خیانت فوق تنها خیانت به ظاهر شاه نبود بلکه خیانت به افغانستان و همه ملت افغان بود. اگر ظاهر شاه از صحنه سیاست دو بار پس نمی شد شاید وضع به این اندازه بحرانی و نا مناسب نمی گردید. اما متأسفانه که همه آنرا به یاد فراموشی سپرده اند.

ملت افغان به خصوص جنرالهای اردوی افغانستان هم در مقابل ظاهر خان نا سیاسی کردند، در مقابل کودتای داود خان، ملت و اردو آرام گرفتند و خیانت دوم یا خیانت امریکا را باز هم مردم نا دیده گرفتند و حتی فراموش کردند و تا امروز کسی از آن یاد هم نمی کند.

محمد ظاهر شاه در حلیم بودن و نرم بودن تا اندازه افراط کرده بود و حلیم بودن و نرمی زیاد، بزرگترین عیب شاه بود. اگر در حق وی خیانت و نا سیاسی کردند و حق وی را سلب کردند باز هم از عفو کار گرفت و خاموش ماند.

یگانه نقطه انتقاد بر محمد ظاهر شاه موافقت وی به حمله نظامی امریکا به افغانستان بود، اگرچه موافقه خود را مشروط به خارج شدن دوباره امریکا از افغانستان نموده بود و مانند استاد ربانی بدون قید و شرط ابراز موافقت نکرده بود. از اینکه درین مورد تا چه اندازه بر وی فشار وارد کرده بودند برای من و اکثریت مردم معلوم نیست اما حتماً این موافقت بدون فشار سیاسی نبوده است.

اگر چه شاه بعد از سرنگونی دولت طالبان به افغانستان باز گشت اما این بازگشت هم متأسفانه برای وی يك حبس سیاسی در ارگ شاهی یا جمهوری بود که به قیمت مرگ بالاخره ازین حبس بتاریخ ۲۳ جولای ۲۰۰۷ م. رها گردید. خداوند روح شانرا شاد داشته باشد و جنت فردوس را نصیب شان بسازد.

۲۷ اکتوبر ۲۰۱۰ م.

سرطان خبیثه

همه میدانند که سرطان خبیثه يك مرضی است که اکثرأ انسانها به آن مبتلا میشوند و طب امروزی با وجود پیشرفتهایش از درمان آن عاجز میباشد.

اما متأسفانه کشور ما را هم اختلافات سیاسی، زبانی، قومی، سمتی و غیره از يك طرف و مداخلات کشور های خارجی بخصوص کشور های همسایه از طرف دیگر امروز به این مرزی مبتلا نموده که مردم ما و حتی جهانیان از تداوی آن عاجز میباشند. ازین که این اختلافات و زمینه مداخله خارجی ها را چه کسانی و چه گروه هائی بوجود آورده اند به همه معلوم است و حاجت به تکرار ندارد. اگر در کشور ما يك زعيم ملی و یا يك رهبر ملی واقعی موجود میبود این اختلافات حل میشد و یا اصلاً بوجود نمی آمد، مداخله خارجی ها صورت نمی گرفت و مرزی کشور ما به سرطان مزمن و خبیثه تبدیل نمی گردید.

کشور های خارجی و کشور های همسایه هر يك منافع خود شانرا میخواهند و حق هم دارند که برای منافع کشور های شان از هر نوع امکانات استفاده نمایند. آنها برای منافع خود شان اختلافات داخلی را در کشور ما دامن زدند، در امور کشور مداخله کردند و کشور را اشغال کردند. یعنی سبب اصلی این مرض همسایگان ما، پاکستان، ایران، شوروی سابقه و امریکا و نوکران افغانی آنها میباشند که این مرض را به کشور ما انتقال داده اند.

چون کشور ما با پاکستان روی مسائل سرحدی اختلاف دارد و علاوهً از ابتدای جهاد تا حال وطن ما بزرگترین منبع عایداتی برای پاکستان میباشد و شاید کمک هائی را که دولت پاکستان در ظرف تقریباً سی و پنج سال اخیر از سبب نا آرامی های کشور ما بدست آورده به مراتب زیادتر از عواید ملی پاکستان باشد و حالا هم کمک هائی را که پاکستان از امریکا و متحدین آن از سبب نا آرامی های وطن ما حاصل میکند به مراتب زیاد تر از کمک امریکا و متحدینش به کشور ما میباشد. بناً پاکستان به هیچ صورت حاضر نیست تا در وطن ما امنیت بوجود بیاید و يك دولت مستقل قوی تشکیل گردد و منافع پاکستان از بین برود. پاکستان به برکت همین کمک ها از سبب بحران وطن ما صاحب بم ائومی گردید. رئیسان جمهور پاکستان از زمان علی جناح تا حال، هر کدام اگر به کشور ما خیانت هم نموده اند باز هم برای پاکستان بهترین رئیسان جمهور بودند و در هر حال منافع کشور شان را در نظر گرفته اند. همین اکنون دولت پاکستان يك دولت قوی است، اگر هر عضو القاعده و یا طالبان را خواسته باشند میتوانند در ظرف يك روز دستگیر و یا به امریکا تسلیم نمایند اما آنها نمی خواهند که این بازی شطرنج را ختم و منبع عایداتی را بر خود مسدود نمایند. پاکستان به مقصد آوردن امنیت به افغانستان پول و کمک خارج را میگیرد و علاوه ازین که برای برقراری صلح در افغانستان اقدامی نمی کند بواسطهً عمال و نوکران افغانی شان کوشش میکنند تا این مرزی وطن ما تا حدی که امکان دارد ادامه پیدا کند.

منفعت های اقتصادی ایران هم در کشور ما کمتر از منفعت های کشور پاکستان نیست. علاوهً اختلافات دیرینه ایران با کشور ما، منافع اقتصادی ایران، موجودیت امریکا در منطقه و روابط لسانی و مذهبی ایران با بعضی اقوام در کشور ما سبب میشود که ایران در امور داخلی کشور ما مداخله نموده و از آمدن ثبات و يك دولت قوی در کشور ما جلوگیری نماید.

مداخله ایران در وطن ما به اندازه عمیق است که حتی رئیس جمهور ما را به خدمت شان استخدام نموده اند. آقای کرزی خودش اعتراف میکند که سالانه يك يا دو بار مبلغ پنج یا شش صد هزار آبرو از دولت ایران دریافت میکند. آیا گرفتن این پول توسط آقای کرزی از دولت ایران شرم آور تر از آن عطیه نیست که امیر عبدالرحمن خان از وایسرای هند بدست می آورد. اقلأ عطیه را که امیر عبدالرحمن خان بدست می آورد آشکار بود و از مزد آقای کرزی کسی آگاه نبود.

آیا آقای کرزی در بدل این پول هیچ خدمتی را به ایران انجام نمی دهد؟ و یا این پولها، پولهای زکات عواید نفتی ایران است که آقای احمدی نژاد آقای کرزی را مستحق آن میداند. وقتیکه رئیس جمهور ما که به اصطلاح در زیر دالر غرق است در خدمت ایران و جیره خوار ایران باشد طبعاً اشخاص زیاد دیگری هم وجود دارند که در خدمت ایران بوده و جیره خواران ایران میباشند.

این يك رسوائی بزرگ در تاریخ رؤسای جمهور دنیا میباشد، دیده شود که جامعه بین المللی و مردم کشور ما با این رسوائی چه نوع معامله میکند.

امریکا که بنام مبارزه با القاعده و طالبان به منطقه آمده بود و دولت طالبان را هم سقوط داده، به عوض اینکه با القاعده در خاک پاکستان مبارزه کند از کشور ما با القاعده مبارزه میکند و از کشور ما خارج نمی شود. همه میدانند که امریکا اصلاً از سبب کنترل مواد نفت و گاز آسیای میانه و معادن کشور ما که ارزش آن به تریلیون ها دالر میرسد کشور ما را اشغال نموده و نمی خواهد که این کشور مناسب در منطقه را ترك نماید.

کشور های روسیه و چین هم نمی توانند موجودیت امریکا را در منطقه نادیده بگیرند و از معادن خداداد وطن ما صرف نظر نمایند. علاوه بر امریکا هم برای اینکه در منطقه باقی بماند باید به کشور های چین و روسیه هم مانند کشور های ایران و پاکستان در افغانستان امتیازاتی بدهد که این امر مشکل و مریضی کشور ما را پیچیده تر میسازد.

کشور ما با معادن سرشار (که حالا ارزش آن هم معلوم گردیده) و با موقعیت جغرافیائی آن برای همه این کشور ها حیثیت گاوی شیری یا مرغ طلائی را پیدا کرده است و چون منفعت این کشور ها در نا آرامی کشور ما است بناً هیچ يك ازین کشور ها نمی خواهند که وضع وطن ما آرام شود. حتی این کشور ها در مورد آینده کشور ما با هم به موافقه رسیده اند تا همه مشترکاً بصورت دوامدار از وضع نا آرام و بی اتفاقی مردم ما نفع ببرند.

این کشور ها در وطن ما شرایطی را بوجود آورده اند تا مردم متحد نشوند و يك دولت مستقل و قدرتمند تشکیل نگردد. این کشور ها از يك طرف يكده زیاد مردم هر قوم و هرگروه را نوکر خود ساخته اند که آنها منافع بادران شان را با لا تر از منافع کشور شان میدانند و از طرف دیگر اقوام و گروه ها را چنان به جان همدیگر انداخته اند که غیر از تخریب همدیگر در فکر نجات کشور شان نیستند و حتی بعضی گروه ها از نام افغان و افغانستان هم ننگ و عار دارند.

ایران، پاکستان و دیگر کشورها در هر وقت و زمان رهبران، پادشاهان یا رؤسای جمهوری داشتند که کشور های شانرا در وقت بحران نجات داده اند اما متأسفانه در کشور ما مخصوصاً درین نیم قرن اخیر رهبران و قهرمانانی پیدا شدند که اقوام را متفرق و کشور را تباہ کردند.

اگر با وجود اختلافات داخلی، تنها امریکا و ناتو کشور را اشغال میکردند و کشور های همسایه در امور کشور ما مداخله نمی کردند امکان نجات و امید نجات موجود میبود اما فعلاً که مداخله و رول ایران و پاکستان در کشور ما نسبت به امریکا زیاد تر است، قضیه افغانستان در داخل یک دایره خبیثه میچرخد و موضوع خیلی پیچیده است، بناً خارج شدن ازین دایره شیطانی و نجات کشور ممکن به نظر نمی رسد.

کوشش هائی که به نام های جرگه ملی صلح و آشتی ملی از طرف دولت کرزی و با دیگر دولت ها صورت میگیرد صرف برای فریب مردم و سپری نمودن وقت و استفاده شخصی از بودجه این جرگه ها میباشد.

چندی قبل زندانی شدن ملا برادر دوم طالبان در پاکستان، و تسلیم نکردن وی به امریکا و باز آزاد ساختن ملا برادر از زندان بدون کوچکترین عکس العمل امریکا همه نشان میدهد که در زیر کاسه نیم کاسه های زیادی وجود دارد و اگر طالبان به صلح حاضر شوند یا نشوند و یا در دولت اشتراک کنند یا نکنند صلح و آرامی در کشور ما تا وقتی بوجود نمی آید که امریکا، ایران و پاکستان بصورت دسته جمعی از مداخله در کشور ما دست کشیده و کشور مارا ترک نمایند و موضوع را صرف به خود افغانها واگذار شوند.

چون صرف نظر نمودن این سه کشور از کشور ما نظر به منافع دایمی شان و سرمایهگذاریهائی که برای اشغال کشور ما از ابتدای جهاد مقابل روسها تا حال نموده اند نا ممکن به نظر میرسد و اکثریت ملت هم به علت بیسوادی و یا فقر اقتصادی صرف در غم پیدا کردن نان هستند و این توطئه های خارج را درک نمی کنند و یا اگر درک کنند هم از دست شان کدام کاری پوره نیست و طبقه تحصیل کرده و یا به اصطلاح روشن فکر هم در خدمت دیموکراسی و کشور های خارجی غرق و متفرق هستند، بناً در شرایط فعلی هیچ راهی برای در مان این مریضی خبیثه وجود ندارد مگر اینکه خداوند(ج) که شافی حقیقی است کشور ما را از ین مریضی نجات دهد. چون خداوند(ج) هم وضع و حال هیچ قوم را تغیر نمیدهد تا اینکه آنها نفس های خود را تغیر ندهند و مردم ما نمیتوانند نفس های خود را تغیر دهند بناً به عوض مایوس شدن دعا میکنیم که خداوند(ج) خودش اول نفس های افغانان را تغیر بدهد و بعد از آن وضع و حال کشور مارا اصلاح نماید.

زامادار یا رئیس جمهور

در حقیقت دادن اسم یا لقب رئیس جمهور به تمام زمامدارانی که بعد از سقوط رژیم شاهی افغانستان توسط کودتای محمد داؤد خان در افغانستان به قدرت رسیده اند (از داؤد خان الی داکتر صاحب اشرف غنی) خطا و حتی گناه میباشد. رئیس جمهور در یک کشور جمهوری از طرف مردم در انتخابات آزاد انتخاب میشود. چون همه رؤسای جمهور افغانستان توسط انتخابات نامشی و ساختگی و یا جرگه ها و لویه جرگه های نامشی و تقلبی تعیین و انتخاب شده اند و هیچ یک از رؤسای جمهور افغانستان از طرف مردم و به رای مردم انتخاب نشده اند بناً بعض کلمه رئیس جمهور کلمه (زامادار) به آنها لقب مناسب تر میباشد.

داؤد خان توسط کودتا قدرت را گرفت و بعد توسط لویه جرگه ساختگی، خودش را رئیس جمهور یا رئیس دولت تعیین کرد. ترکی، حفیظ الله امین، ببرک، نجیب همه توسط شوروی وقت و بیروی سیاسی خود شان بدون انتخابات یا لویه جرگه لقب رئیس جمهور را گرفتند. روسای جمهور وقت مجاهدین بدون انتخابات، به هدایت آی. اس. آی. پاکستان توسط خود شان انتخاب شدند. طالبان اصلاً از لقب رئیس جمهور استفاده نکردند. کرزی را هم امریکا توسط کنفرانس بن بریاست جمهوری رسانید. و در دوره های بعدی هم توسط لویه جرگه های ساختگی و انتخابات ساختگی و به قوت دالر امریکایی رئیس جمهور گردید.

ایالات متحده امریکا بعد از حامد کرزی میخواست داکتر اشرف غنی را به حیث زمامدار یا رئیس جمهور افغانستان تعیین نماید. انتخابات ریاست جمهوری مانند انتخابات زمان کرزی جز یک انتخابات نامشی و فریب سیاسی چیز دیگری نبود. اما چون امریکا میدانست که اشرف غنی نه اهلیت ریاست جمهوری و نه قدرت مردمی و قومی دارد بناً قبل از انتخابات جان گیری وزیر خارجه امریکا به افغانستان سفر کرد که درین سفر صرف با جنرال دوستم ملاقات نمود و بعد از موافقه دوستم، امریکا به قوت دالر امریکایی و قدرت مردمی دوستم اشرف غنی را به حیث زمامدار و دوستم را به حیث معاونش به کرسی ریاست جمهوری نشانید.

چون داکتر عبدالله با این انتخاب موافق نبود و خود را مستحق ریاست جمهوری میدانست بناً لاجابت داکتر عبدالله و اخطار های امرالله صالح، امریکا را مجبور ساخت تا مخالف قانون اساسی افغانستان، داکتر عبدالله را به حیث زمامدار دوم در پهلوی اشرف غنی مقرر نماید.

این دو زمامدار اگرچه در ظاهر در اکثر موضوعات اختلاف دارند اما در حقیقت باهم هیچ اختلافی ندارند و جلو هر دو در دست یک نفر میباشد. حتی در مورد تغییر قانون اساسی توسط لویه جرگه برای تصویب پست رئیس اجرایی و اصلاح

کمیسیون مستقبل انتخابات که در سابق باهم فوق العاده اختلاف داشتند حال هر دو خاموش هستند.

طوری‌که از ترکیب حکومت و اجراءات این دو زمامدار معلوم میشود آنها تنها فرمانبرداران امریکا و متحدین آن نه بلکه فرمانبرداران پاکستان، ایران و روسیه هم میباشند.

اساس این فرمانبرداری و بردگی در کنفرانس پلید بن فیصله و به حیث کتاب آسمانی دولتمردان افغانستان به اجرا گذاشته شده و کرزی هم از آن پیروی و متابعت مینمود اما فرق در بین کرزی و اشرف غنی اینست که کرزی به اصطلاح (یگان پس لگدی خود را میزد) اما این دونفر بطور آرام و خاموش به نوکری خویش ادامه میدهند. انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان همیشه یک حرکت نمایشی است یعنی رئیس جمهور قبل از انتخابات تعیین شده میباشند و از سببی که این سر افشا نشود هیچ قدرتی بشمول رئیس جمهور نمی تواند رییس کمیسیون انتخابات و یا کشمشنر های کمیسیون مستقل انتخابات را عزل نماید.

در افغانستان فعلاً بعوض دولت مرکزی انارشیزم حکومت میکند. دولت مرکزی قدرت تصمیم گیری را ندارد. در صورت اشغال ولسوالی ها توسط آی. اس. آی. پاکستان بنام طالب، داعش و غیره تصمیم باید در امریکا گرفته شود و بهمین سبب ولسوالی ها به ماه ها از اداره حکومت مرکزی خارج میشود. ملا محمد اختر منصور رهبر طالبان به ولایت غزنی میآید تا غزنی را سقوط بدهد والی غزنی و قوماندان امنیه به مرکز خبر میدهند اما حکومت مرکزی هیچ اقدامی نمی کند. این خود واضح میسازد که تصمیم را چه کسی و در کجا میگیرد. اشغال قندوز و ولسوالی سنگین ولایت هلمند توسط طالبان و اشغال ولسوالی های اچین در جلال آباد توسط داعش مثال های دیگر است که ثابت میسازد که دولت مرکزی هیچ قدرتی ندارد و انارشی در افغانستان حکومت میکند.

با رویکار آمدن این زمامداران یا گماشتگان امریکا نه تنها استقلال و آزادی افغانستان از بین رفت بلکه حاکمیت ارضی، وحدت ملی، غرور افغانی، و حیثیت انسانی افغانها هم از بین رفت.

در حقیقت وحدت ملی با قوم گرایی و سمت گرایی رهبران جهادی قبلاً از بین بردن رفته بود و با از بین بردن کلمه (ملیت افغان) در تذکره های برقی و به عوض آن ذکر قومیت، وحدت ملی بصورت رسمی هم از بین رفت. که این کار خیانت ملی است و کسانی که این کار را انجام داده اند خاین ملی میباشند.

چندین ولسوالی افغانستان از طرف آی. اس. آی. پاکستان بنام داعش و طالب اشغال شده و از طرف پاکستان اداره میشود اما آقای احمد زی میفرمایند که ما ۳۵۰ هزار نفر اردوی ملی و پولیس ملی داریم و کسی طرف ما چپ سیل کرده نمی تواند. چپ سیل کردن به نزد آقای احمد زی چه معنی دارد؟ خدا کند قصه آن بچه نباشد که کارد یا قمه را در کمر بسته بود تا کسی طرفش چپ سیل نکند.

در افغانستان در گذشته و حال تمام فعالیت های مجاهدین و تمام فعالیت های طالبان، داعش، گروه حقانی و لشکر طیبه از طرف آی. اس. آی. پاکستان ترتیب و اجرا میشود. اصلاً طالب و داعشی در افغانستان وجود ندارد این آی. اس. آی. پاکستان است که با موافقه قبلی امریکا یک روز بنام داعش یک روز بنام طالب و غیره در افغانستان عملیات جنگی را انجام میدهند.

موقف داکتر صاحب اشرف غنی، داکتر عبدالله و کرزی را در مقابل پاکستان هم امریکا تعیین میکند و حکومت صلاحیت ندارد که برای رهایی یک ولسوالی از نزد طالب یا داعش کدام اقدامی کند.

بناً اگر دولت بنام صلح با طالبان در کابینه چوکی چند وزارت را به طالبان بدهد و یا اداره چند ولایت را به طالبان بگذارد و یا هر امتیاز دیگری به طالبان بدهد در حقیقت دادن چوکی چند وزارت به آی. اس. آی. پاکستان یا واگذاری چند ولایت به پاکستان و یا دادن امتیاز دیگری به پاکستان میباشد.

آقای اشرف غنی و داکتر صاحب عبدالله تا حال کوچکترین خدمتی به افغانستان نکرده اند.

مقرری وزای کابینه و والی ها و دیگر پست های کلیدی که همه سبب انارشی و بی امنیتی در کشور میشود تا حال تکمیل نشده است.

سفر های خارج داکتر صاحب غنی جز ریختن آبرو و عزت افغانستان، کدام نتیجه مثبتی نداشته است مثلاً سفر اول شان به پاکستان که حتی رئیس جمهور و صدر اعظم پاکستان هم از وی پذیرائی نکردند و تنها از طرف آغا شاهی در میدان هوایی استقبال شدند. و رفتن شان به صفت رئیس جمهور نزد رئیس ارتش و یا رئیس آی. اس. آی. به لاهور پندی. یا سفر اول شان به انگلستان که از جمله ۸۵ نفر هیات معیّتی شان ۵۵ نفر آن خواهان پناهندگی در کشور انگلستان شدند.

بیانیه ها و استعمال کلمات بیجای داکتر صاحب (بچه آدم نباشم). ۳۵۰ هزار عسکر و اردوی ملی داریم و کسی طرف ما چپ سیل کرده نمیتواند. بی امنیتی و ناآرامی در تمام نقاط افغانستان، حملات انتحاری حتی در کابل، تصرف ولسوالی ها توسط آی. اس. آی. پاکستان، بیکاری و فرار مردم از کشور. جا دادن کرزی در ارگ بعد از ختم دوره ریاست جمهوری شان و پرداخت مصارف دفتر کرزی ماهانه 400 هزار بالر از بودجه دولت، تغییر اسم میدان هوایی خواجه رواش بنام میدان بین المللی حامد کرزی، قتل فرخنده فجیع ترین قتل تاریخ بشریت آن هم در کابل و در نزدیکی ارگ و هزاران فجایع و جنایات دیگر از خدمات ارزنده زمان داکتر صاحب اشرف غنی میباشد و با وجود آن فکر میکند که سومین مغز متفکر جهان است و همه مردم از وی راضی و خوشنود هستند، و خدمات ویرا در گذشته هیچ کس انجام نداده است.

مذاکرات صلح با طالبان یا با پاکستان؟

اگر به گذشته‌ها نظر کنیم، اختلافات در بین افغانستان و پاکستان در زمان سلطنت ظاهر خان هم موجود بود و حتی به اوج خود رسیده بود. در آن زمان، آزادی پشتونستان، موضوع اختلاف بود و پشتونهای سرحدی افغانستان میخواستند در مناطق قبایل آزاد، دولت مستقل پشتونستان تاسیس شود. در آن وقت در بین افغانستان و پاکستان صرف جنگ تبلیغاتی موجود بود و پاکستان قدرت آنرا نداشت تا در افغانستان فعالیت تخریبی نماید و یا به خاک افغانستان تجاوز نماید.

در زمان داؤد خان و قتیبه در مقابل احزاب اسلامی از شدت کار گرفته شد و بعضی از اعضای و بزرگان احزاب اسلامی مانند برهان الدین ربانی، حکمتیار و احمد شاه مسعود به پاکستان رفتند و ابتدا در مقابل دولت داؤد خان و بعد در مقابل کمونست‌ها و شوروی جهاد را آغاز نمودند، دولت پاکستان، اداره و امور مجاهدین افغان را به آی.اس. آی. سپرد و آی. اس. آی. صرف هفت تنظیم مجاهدین را به رسمیت شناخت و به آنها اجازه فعالیت داد. تمام فعالیت‌ها و امور این مجاهدین از طرف آی. اس. آی. کنترل میشد و اداره آنها مستقیماً در دست آی. اس. آی. بود. کمک‌های دول خارجی به مجاهدین افغانستان هم از طریق آی. اس. آی. مطابق میل آی. اس. آی. در بین گروپ‌های مجاهدین توزیع میگردد. مجاهدین آزادی عمل نداشتند و رهبران و قومندانان بزرگ آنها همه تحت نظر و فرمان آی. اس. آی. بودند، و برای ملاقات رئیس آی. اس. آی. همین رهبران محترم جهادی ما ساعت‌ها در دهلیز انتظار میکشیدند. تأثیر امر جنرال ضیاع الحق، بالای رهبران مجاهدین از پیمان اتحادی که رهبران جهادی در خانه کعبه عقد کرده بودند زیاد تر بود، یعنی به عهد خانه کعبه تنظیم‌های جهادی متحد نشدند و آنرا شکستند اما به امر ضیا الحق اتحاد خود را حفظ کردند.

با تاسیس دولت مجاهدین و امارت اسلامی طالبان در افغانستان، هم دست آی. اس. آی. از سر آنها کوتاه نشد و تا اندازه از طرف پاکستان، کنترل و رهنمائی میشدند. عقب نشینی حکمتیار از چهار آسیاب در مقابل طالبان آنهم بدون فیر یک مرمی، به دار آویختن نجیب، شهادت ملا بور جان، شکستن بت‌های بامیان، بیانه سفیر پاکستان در روضه مزار شریف بلا فاصله بعد از اشغال مزار شریف توسط طالبان و صدها موضوعات دیگر ثابت میسازد که تمام امور افغانستان در وقت مجاهدین و طالبان از طرف پاکستان اداره میشد و در افغانستان دولت مستقل وجود نداشت.

قتل ملا محمد عمر، مقرری ملا اختر منصور بعوض وی، پنهان نمودن قتل ملا محمد عمر به مدت دوسال و توقیف ملا برادر نفر دوم طالبان در پاکستان همه نشان

میدهد که پاکستان فعلاً صد فیصد بر طالبان مسلط میباشد و طالبان بعد از سقوط امارت اسلامی از خود اراده مستقل ندارند.

بن لادن بعد از اشغال افغانستان توسط امریکا، چندین سال در پاکستان اقامت داشت و محل اقامت وی یک ثانیه هم از آی. اس. آی. پنهان نبود و حتی امنیت ویرا آی. اس. آی. تامین کرده بود و بعد از معامله گری با امریکا نه تنها محل اقامت ویرا به امریکائی ها نشان دادند بلکه در قتل وی هم دست آی. اس. آی. با امریکا شریک بود. تمام رهبران این گروه های به اصطلاح تروریستی را آی. اس. آی. برای تجارت خود در منطقه وزیرستان جمع آوری، تربیه و اکمال مینماید و بعد از آن بنام مبارزه با القاعده و غیره از امریکا ملیارد ها دالر میگیرد، بنام طالب از دولت افغانستان امتیازات میگیرد و حتی درین آواخر با آوردن داعش با پوتین هم داخل معامله شده اند، چنانچه پوتین حاضر شده با طالبان در مقابل داعش ائتلاف نماید که این یک امتیاز دیگر به پاکستان میباشد.

دولت پاکستان نه تنها اداره طالبان و مجاهدین را در دست دارند بلکه اداره تمام گروه های دیگر به اصطلاح تروریستی از قبیل القاعده، داعش، لشکر طیبه و گروه حقانی هم در دست پاکستان میباشد و پاکستان میتواند هر لحظه که خواسته باشد رهبران آنها را تعیین، تغیر، زندانی و حتی به قتل برساند.

تقریباً پنج ماه قبل لویدرستیز پاکستان رانیل شریف به افغانستان سفر کرده بود و به آقای اشرف غنی وعده داده بود که بعد از یک هفته ملا محمد عمر شخصاً، تاریخ مذاکره طالبان را با دولت افغانستان اعلان میکند. در حالیکه بعداً معلوم شد که ملا محمد عمر را دو سال قبل ملا اختر منصور در یک شفاخانه پاکستان توسط زهر بقتل رسانیده بود و لویدرستیز پاکستان با خبر اعلان مذاکرات صلح توسط یک مرده، رئیس جمهور افغانستان را فریب داده بود. این است سیاست پاکستان در مقابل افغانستان، آیا این کلانترین توهین به یک رئیس جمهور نیست؟

دولت پاکستان یک دولت بسیار قوی و دارای قدرت اتومی میباشد. به تمام قلمرو خود کنترل دارد و اگر یک مورچه هم داخل پاکستان شود از نظر آی. اس. آی. پنهان نمی ماند. از نگاه سیاست هم پاکستان به اصطلاح بچه انگلیس است و اشرف غنی، کرزی و امثال شانرا ده ها سال دیگر فریب میدهند. چین، امریکا و حتی روسیه و ایران به دوستی پاکستان توجه بیشتر دارند نسبت به دوستی دولت افغانستان. بناً دولت افغانستان باید بدون دراز کردن دست امید به سوی چین، امریکا یا عربستان، مستقیماً با دولت پاکستان داخل مذاکره شود و به پاکستان واضح سازد که دولت افغانستان با طالبان و داعش کدام مشکلی ندارد، با آنها مذاکره نمی کند و آنها را به رسمیت هم نمی شناسد، مشکل اصلی دولت پاکستان است و مذاکرت صلح باید بین افغانستان و پاکستان به سرپرستی ملل متحد صورت بگیرد و پاکستان از تجاوز و حمله به خاک افغانستان دست بردارد.

حتی افغانستان باید به ملل متحد شکایت نماید و با ارائه اسناد به ملل متحد ثابت سازد که پاکستان به خاک افغانستان تجاوز میکند و سبب نا آرامی و قتل و قتل در افغانستان میشود و باید جلو آن گرفته شود. اگر پاکستان طالب را در خاک خود تربیه، تجهیز و با افراد خود یکجا به افغانستان ارسال نکند، طالبان به تنهایی یک روز هم در مقابل دولت افغانستان مقاومت کرده نمیتواند و مجبور به صلح و یا تسلیم میشوند.

بناً دشمن اصلی افغانستان، پاکستان است که یک روز افراد خود را بنام طالب، روز دیگر بنام داعش، و روز دیگر بنام گروه حقانی و لشکر طیبیه به افغانستان ارسال مینماید، ولسوالی ها را اشغال میکنند، حملات انتحاری را انجام میدهند و در افغانستان که یک دولت مرکزی اصلاً وجود ندارد نا آرامی و بی امنیتی را بوجود می آورند.

متأسفانه این حقایق را دولت، سیاست مداران و اهل خبره افغانستان در نظر نمی گیرند و حتی از پاکستان میخواهند که در بین افغانستان و طالبان میانجگری نماید و یا پاکستان طالبان را به میز مذاکره بیاورد.

دلیل های زیادی وجود دارد که ثابت میسازد که دشمن اصلی پاکستان است نه طالبان و امید مذاکره با طالبان جز ضیاع وقت و دادن امتیازات به پاکستان چیز دیگری نمی باشد.

بناً دولت افغانستان باید از مذاکره بی نتیجه با طالبان که جز ضیاع وقت نیست صرف نظر نموده و با دشمن اصلی مذاکره و مشکل اساسی را حل نماید. اگر مشکل اساسی با پاکستان حل گردد، طالب و حملات انتحاری خود به خود از بین میرود.

۲۳ دسامبر ۲۰۱۱م.

وحدت ملی یا مشکل اساسی

اگرچه بعد از به قدرت رسیدن حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و بوجود آمدن تنظیم های مجاهدین، عدم اعتماد و اختلافات زیاد در بین تنظیم های جهادی و در بین دیگر گروه ها و احزاب موجود بود و سبب گشته شدن تعداد زیاد افغانها و ضعف وحدت ملی گردیده بود اما باوجود آن هم، همه تنظیم های اسلامی و مردم مسلمان افغانستان در مقابل عساکر شوروی و نوکران افغانی شان میجنگیدند و وحدت ملی در افغانستان از بین نرفته بود.

بعد از کامیابی مجاهدین و اخراج قوای روسی، اختلافات سابقه بعضی رهبران مجاهدین، قوماندانان جهادی و تنظیم ها از يك طرف و قدرت طلبی آنها و مداخله کشور های خارجی و همسایه از طرف دیگر، اختلافات و تعصبات قومی، مذهبی، لسانی و سمتی را شدید تر ساخت و جنگ های فرقه ئی آغاز شد که بعداً به جنگ های قومی و سمتی تبدیل گردید و سبب دشمنی های قومی، از بین رفتن وحدت ملی، ضعف داخلی، مداخله خارجی و از بین رفتن حاکمیت ملی و استقلال کشور گردید. بهر صورت از بین بردن وحدت ملی خیانت ملی است و اگر احیاء نشود خطر تجزیه کشور هر لحظه موجود میباشد. مرتکبین این خیانت ملی را هر افغان میشناسد و نام شان در تاریخ کشور ثبت میباشد.

همانطوریکه وحدت ملی یعنی اتحاد و وحدت در بین اقوام يك کشور سبب تقویة کشور، بوجود آوردن رهبری واحد، دولت مرکزی قوی، امنیت و آرامی میشود و جلو مداخله خارجی را میگیرد، بر همین ترتیب اختلاف و نفاق در بین اقوام و گروه هاسبب ضعف ملت، از بین رفتن وحدت ملی، رهبری واحد، دولت مرکزی و بالاخره مداخله کشور های خارجی میشود.

به سبب مهم بودن وحدت و اتحادخواوند (ج) در قرآنکریم در چندین جای بندگان را به اتحاد و همبستگی امر میکنند از نفاق و اختلاف منع مینمایند و نفاق و نفاق را که ضعف و تباهی میباشد و مفاد اتحاد و اتفاق را که قوت و کامیابی است به بندگان واضح میسازد.

همان طوریکه در بوجود آمدن اختلاف و از بین بردن وحدت ملی، بعضی رهبران تنظیم ها، بعضی قوماندانان جهادی و احزاب رول اساسی را بازی کردند و رول افراد عادی جامعه بصورت انفرادی کمتر بود به همین ترتیب در بوجود آوردن اتحاد و وحدت ملی هم رول رهبران تنظیم ها و بزرگان قومی زیاد تر است و افراد عادی بصورت انفرادی نمیتوانند در بوجود آوردن وحدت ملی رول اساسی را بازی نمایند مخصوصاً وقتیکه رهبری واحد هم وجود نداشته باشد و قدرت همه در دست تنظیم ها و احزاب باشد.

اگر تمام مشکلات موجوده کشور بصورت دقیق مطالعه شود منشأ و اساس همه آنها از الف تا یا، بشمول مداخله کشور های همسایه و اشغال افغانستان توسط قوای خارجی، بی اتفاقی و عدم موجودیت وحدت ملی و رهبری واحد میباشد. بناً برای از بین بردن تمام این مشکلات باید وحدت ملی احیاء گردد. قیام ملی و ظهور يك رهبر یا قائمملی که وحدت ملی را احیاء نماید در شرایط فعلی افغانستان که برادر به برادر اعتماد ندارد و تمام قدرت در دست تنظیم ها و گروه ها ئی میباشد که با هم دشمنی های عمیق داشته و فوق العاده از حمایه کشور های خارجی هم برخوردار هستند، بکلی نا ممکن میباشد.

اگر چه به نظر بعضی افغانها، آقای کرزی، اشرف غنی و هواداران شان وحدت ملی در کشور موجود است و علاوه ازینکه از بین نرفته بلکه تحکیم نیز یافته است، اما این اشخاص شاید همین ائتلاف چند تنظیم و گروه را که برای بقای خود از روی

مجبوریت به اساس فشار خارجی با هم ائتلاف نموده اند، وحدت ملی بنامند و اختلافات قومی، مذهبی، لسانی و سمتی را که ریشه عمیق دارد و فعلاً موجود است نادیده بگیرند.

عاقبت این اختلافات و عدم موجودیت وحدت ملی خیلی خطر ناک بوده و در اکثر کشورها مخصوصاً در کشورهای افریقائی سبب تجزیه کشورها گردیده است. بنام برای رفع این مرض تباه کننده که به ضرر همه اقوام و فرد فرد ملت افغان میباشد و به هیچ فردی مفادی ندارد باید هر چه زودتر اقدام گردد.

بعضی ها قوای خارجی را اساس تمام بدبختی ها میدانند و خروج آنها را تقاضا میکنند. جای شك نیست که قوای خارجی در بوجود آوردن این بدبختی ها و از بین بردن وحدت ملی رول دارند اما اگر قوای خارجی قبل از تامین وحدت ملی و تشکیل يك دولت مرکزی قوی از افغانستان خارج شود در آنصورت این ائتلاف فعلی که به اثر فشار کشورهای خارجی بوجود آمده به بسیار زودی از بین خواهند رفت و همین گروه ها که فعلاً بنام اردوی ملی و پولیس ملی از امتیازات عسکری برخوردار هستند با اسلحه که فعلاً دارند و کشور را به گدام و انبار اسلحه تبدیل نموده اند چنان به جان هم خواهند افتاد که جنگها و خرابی های گذشته فراموش خواهد شد.

بهر صورت وحدت ملی در کشور وجود ندارد و تا وقتیکه این تنظیم ها و احزاب با رهبران شان موجود باشند وحدت ملی بوجود آمده نمی تواند. پس یگانه راهی که باقی میماند این است که همین رهبران، قوماندانان و سران تنظیم ها و گروه ها که در بین قوم و مردم خود اعتبار دارند و قدرت اقتصادی هم بدست شان است و اکثریت قشر فعال ملت را تشکیل میدهند و وحدت ملی را هم همین ها بصورت ارادی یا غیر ارادی از بین برده اند، شهادت اسلاف خود یعنی شهادت استاد ربانی، قومندان مسعود، مزاری و دیگران را که به جز کفن، مال و ثروت را ازین دنیا با خود نبردند بخاطر بیاورند و با کمی تفکر نفس های خود را تغیر دهند و با يك احساس انسانی، اخلاقی، دینی، و بالاخره ترس از روز قیامت و جواب دادن به حضور خداوند(ج)، خود خواهی تکبر و قدرت طلبی را کنار گذاشته تنظیم ها و احزاب خود را به منظور بوجود آوردن وحدت ملی منحل نموده، خود شان خود را خلع سلاح و قوم و مردم خود را به اتحاد و اتفاق دعوت و رهنمائی نمایند و زمینه را برای بوجود آمدن يك رهبر ملی، وحدت ملی و دولت مرکزی مستقل و آزاد مساعد بسازند که درین صورت هم خداوند(ج) از آنها راضی خواهد شد و هم مردم آنها را خواهند بخشید و هم در تاریخ نام شان جاویدان باقی خواهد ماند.

و اگر خدا نا خواسته هنوز هم به عقل نیایند و از سرنوشت گذشتگان عبرت نگیرند و از روز قیامت، و حاضر شدن در میدان محشر هم ترس نداشته باشند، یگانه راهی که باقی میماند این است که خداوند(ج) این فرعونان را هم به سرنوشت فرعون و لشکرش گرفتار نماید و ملت افغان را از شر آنها نجات دهد.

هر افغانی که در مورد احیاء وحدت ملی و حل مشکلات فعلی فکر میکند و یا راه حلی را پیشنهاد مینماید باید جنبه عملی آن را با شرایط موجوده افغانستان، مداخله کشور های خارجی و علت از بین رفتن وحدت ملی قبلی در نظر بگیرد تا برای حل این مشکل اساسی راه حل عملی پیدا گردد.

۲۸ اکتوبر ۲۰۱۰ م.

خطر تجزیه افغانستان

در افغانستان اقوام مختلف زندگی میکنند و هر قوم از خود لسان یا زبان مخصوص دارد. اگرچه در بعضی از ولایات بعضی اقوام اکثریت جمعیت را تشکیل میدهد اما باز هم در همان ولایت اقوام دیگری هم زندگی میکنند، یعنی يك ولایت به يك قوم خاص مربوط نیست. تمام این اقوام اگر پشتون باشند یا تاجک و هزاره یا هندو، همه از هزاران سال قبل بنام افغان یاد میشوند و کلمه افغان هم تنها به قوم پشتون تعلق ندارد و حتی پشتون های آن طرف خط دیورند هم افغان هستند چنانچه خوشحال خان خټک میفرماید:

دافغان په ننگ مي وتړله توره ننگیالی د زمانې خوشحال خټک يم
این که کدام قوم اکثریت را تشکیل میدهد و کدام قوم اقلیت را، تا چند سال قبل در افغانستان موضوع مهم و قابل بحث نبود، همه به نام افغان یاد میشدند و به نام افغان افتخار میکردند.

تخم نفاق را که انگلیس ها قبلاً کاشته بودند هم به فضل خداوند (ج) حاصل نداده بود و تمام اقوام، پشتون، هزاره، تاجک، ازبک و غیره اگر شیعه بودند یا سنی برادر وار باهم زندگی میکردند و علاوه ازینکه اختلافی نداشتند باهم دوستی، قرابت و خویشاوندی هم داشتند. تعداد زیاد افرادی موجود بودند که پدر و مادر شان دارای لسان مختلف و حتی دارای مذهب مختلف بودند.

متأسفانه با اشغال شوروی، مهاجرت ها شروع شد و اکثریت افغانها در کشور های پاکستان و ایران مهاجر شدند و چون در جهاد افغانستان در مقابل روس رهبری واحد وجود نداشت، تمام رهبران و قوماندانان بزرگ جهادی را بدون اینکه اهلیت رهبری را داشته باشند و یا شخصیت های ملی و شناخته شده باشند، کشور های خارج مخصوصاً I.S.I پاکستان، C.I.A امریکا و ایران برای افغانها به حیث رهبر تعیین نمودند.

بعضی از این رهبران و قوماندانان به کمک های مادی و معنوی کشور های خارج، صاحب قدرت زیاد شدند و اقارب و اقوام خود را هم دور خود جمع کردند و بعد از اخراج شوروی برای بدست آوردن قدرت، آنها قوم های خود را با دیگر اقوام به

اصطلاح جنگ انداختند و جنگهای تنظیمی و قومی را شروع کردند که هر تنظیم از طرف يك کشور خارجی کمک و حمایه میگردد. به این ترتیب این نوکران خارج در بین ملت يك پارچه، تخم نفاق کاشتند که این تخم نفاق با تخم نفاقی را که انگلیس ها قبلاً کاشته بودند فرق داشت و این بار حاصل و نتیجه این تخم نفاق که در خارج اصلاح، تربیه و پیوند شده بود فوق العاده ثمر بخش واقع شدو چنان حاصلی داد که درگیری بین گروه حزب وحدت مزاری و حزب سیاف در شهر کابل، سبب برخورد هزاره و پشتون در کشور های خارج و حتی در اروپا و امریکا میگردد. یعنی جای دوستی و قرابت دیرینه را که يك عامل وحدت ملی بود دشمنی و نفرت گرفت و قوم ها را از هم دور و جدا کردند.

احمد شاه مسعود به اصطلاح (قهرمان ملی) به تشکیل شورای نظار و اتحادیه سمت شمال پرداخت و اختلافات لسانی و قومی را به اختلافات سمتی تبدیل نمود که این يك اقدام عملی در از بین بردن وحدت ملی و تجزیه افغانستان بود.

فعلاً با اشغال نظامی امریکا و سرنگونی دولت طالبان، قدرت بعضی رهبران و قوماندانان جهادی هنوز هم زیاد شده و تقریباً در عمل، ملت واحد به ملیت های کوچک تجزیه و تقسیم شده و هر قوم یا ملیت از خود رهبر دارد و از وی پیروی و اطاعت میکند.

در زمان جهاد عده زیاد قوم هزاره و شیعه افغانستان به کشور ایران مهاجرت کردند. اگر چه در ایران مدعیان ولایت و امامت یا آخوند ها که قدرت را در دست داشتند شیعه های صفوی یا رافضی بودند و شیعه های افغانستان شیعه های عادی بودند و با مذهب سنی اختلافات جزئی داشتند، اما در طول سی سال مهاجرت و زندگی در جامعه شیعه ایران، شیعه های افغان فوق العاده تحت تاثیر شیعه های رافضی و آخوند ها رفتند و بعضی افغانهای شیعه در مراکز مذهبی ایران تحصیل کردند و دولت مذهبی ایران هم با کمک های مادی و معنوی کوشش کرد تا شیعه های افغانی را به شیعه های صفوی یا رافضی تبدیل نمایند. بناً در بین شیعه های افغانستان نیز آیت الله ها و حجت الاسلام ها بوجود آمدندو شیخ آصف محسنی هم به آیت الله محسنی تبدیل گردید.

از طرف دیگر دولت ایران تنظیم حرکت اسلامی آیت الله محسنی و حزب وحدت را برای حفظ منافع ایران در افغانستان کمک های همه جانبه نمود که تا حال این کمک ها هنوز هم دوام دارد بناً شیعه ها و هزاره های افغانستان پیرو آخوند های ایران شدند و منافع ایران را بالاتر از منافع افغانستان میدانند.

اشغال نظامی امریکا و رویکار آمدن کرزی و اتحاد شمال هم با موافقه دولت ایران بود و به همین اساس امروز ایران در امور افغانستان دست باز دارد و اگر اوضاع افغانستان دقیقاً مطالعه شود به این نتیجه میرسیم که امروز تاثیر ایران در افغانستان نسبت به تاثیر امریکا زیاد تر میباشد و در حقیقت قوای امریکا افغانستان را برای ایران اشغال نموده اند. ولایت بامیان، امروز کاملاً در دست ایران است، نصف زمین های هرات را ایران و ایرانی ها خریده اند و قبایله شرعی آنها دارند. پوهنتون کابل در دست ایرانی ها است و لانه جاسوسی ایران یا حوزه علمیه رافضی ها بنام حوزه علمیه خاتم النبیین را دولت آخوندی ایران به مصرف میلیون هادالر در کابل توسط

پیرو صادق شان آیت الله محسنی تاسیس نموده که بصورت خیلی زیرکانه علاوه از شاگردان شیعه، شاگردان سنی را هم جذب میکند تا در آینده افکار مذهبی و سیاسی آخوند های ایران را توسط این شاگردان سنی بسادگی در مغز نسل های آینده افغان جای دهند، و اگر جلو این کار گرفته نشود در ظرف سی یا چهل سال آینده دین اسلام و مذهب سنی جای خود را به شیعه رافضی خواهد داد و آخوند های ایران امور مذهبی افغانستان را متسقیماً در دست خواهند گرفت.

آخوند های ایران امت اسلام یا اسلام را که يك عامل قوی و محکم وحدت ملی در افغانستان بود نیز به دو قسمت تقسیم کردند و یک عامل قوی وحدت ملی افغانها را از بین بردند.

فعلاً جای قرابت، خویشی و دوستی را نفرت و دشمنی گرفته و حتی اختلافات مذهبی، لسانی و قومی سبب جدائی و از هم پاشیدن مناسبات فامیل هاشده است. اگر شیعه و سنی و یا پشتون و تاجک و ازبک روابط دوستانه هم داشته باشند این روابط و دوستی، قلبی و حقیقی نه بلکه دوستی یا صمیمیت ظاهری و سیاسی میباشد.

يك حقیقت را که هیچ کس انکار کرده نمی تواند این است که متأسفانه ملت افغان يك ملت بی اتفاق است و اکثریت مطلق ملت افغان، چه پشتون، چه هزاره، چه ازبک و چه تاجک، بواسطه کشور های خارجی و همسایه و همین رهبران وطنفروش امروز به جان هم افتاده اند و وحدت ملی در افغانستان قطعاً وجود ندارد. اکثر کور دلان بی خرد کلمه افغان را صرف به قوم پشتون نسبت میدهند و اقوام خود شانرا که قرن ها در افغانستان زندگی نموده و بنام افغان افتخار میکردند افغان نمی دانند و وحدت ملی را از بین میبرند و با از بین بردن وحدت ملی در حقیقت این ملت مظلوم خودش بر خود ظلم میکند.

با وجود تمام این حقایق تلخ هنوز هم اکثریت مردم افغانستان همیشه به ملیت خود افتخار میکنند و حتی خود را از همه ملت ها بالاتر و بهتر میدانند. وطن دوستی، شجاعت، غیرت، مهمانوازی، دانش و فهمیدگی و همه صفات خوب و عالی را همیشه به افغانها نسبت میدهند و به تاریخ و گذشته های خود افتخار میکنند.

در حقیقت شاه شجاع، ببرک، مسعود، کرزی، سیاف، ربانی، خلیلی، محقق، محسنی، دوستم و غیره که در زمان قدرت شان، انگلیس ها، روس ها و امریکائی ها را به افغانستان آوردند و هر يك آنها ده ها هزار طرفدار و پیرو دارند با پیروانشان همه افغان هستند و از کدام کشور دیگری نیامده اند. یعنی ملت افغان از همین اشخاص دون همت و وطنفروش تشکیل شده که قدرت نظامی، قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی نیز در دست آنها است. جای شک نیست که یک تعداد افغانهای واقعی و صادق هم درین ملت وجود دارند ام چون قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی ندارند، برای کسب آزادی، تامین وحدت ملی و اتحاد، هیچ کاری انجام داده نمی توانند و این شعر خوشحال خان در مورد اکثریت ملت افغان کاملاً صدق میکند:

چی د نفس (۱) د پاره څه کا دا سگان
چی په فکر، ذکر نه وي د شیطان
ولې هیڅ عمل بی نه وي په قرآن

په کاته شم و عالم و ته حیران
هسي چاري ئي پيداشي له وجوده
تل قرآن دوراندي ایبني قرآن لولي

د کیمیا غوندي نایاب شول دانایان
لکه نور کانی، لبر ندي ناکسان
ولی بنه سیري به لبر (۲) وي افغانان
د آدم لکه نسله نه گنیم افغان
د پلار پند يي هم بنه نه لگي په خان

په کوم لوري پسي خُم، چېرته يي غوارم
بنه سیري لعل و یا قوت دی موندل نشي
که په نور خلکو کي بنه سیري موندل شي
د غفریت دي، که د دیودي، که د ددي
که هر خو ورته د پند خبري وائي

۱: یا عوض نفس، نس ۲: یا عوض لبر، کم

آیا با وجود این حقایق موجود هنوز هم میتوانیم ادعا کنیم که این ملت، یکپارچه، شجاع و غیور میباشد و مسلمانی و وطن دوستی آنها را هم کسی ندارد؟

کشور های همسایه، قدرت های بزرگ و همه رهبران با پیروانشان باید بدانند که تجزیه افغانستان نه تنها به نفع هیچ کشور و هیچ قومی نیست بلکه به ضرر همه کشور ها و همه اقوام میباشد. تجزیه افغانستان سبب تجزیه کشور های همسایه و سرایت بحران و نا آرامی فعلی افغانستان به تمام منطقه میگردد که هیچ کشوری قدرت مهار کردن آنرا نخواهد داشت.

۱۰ نومبر ۲۰۰۳ م.

طاغوت و دوستان طاغوت

کلمه طاغوت اصلاً کلمه عربی است و در قرآنکریم تقریباًدر هشت آیت یعنی هشت بار ذکر شده است. طاغوت در لغت به معنی متعددی مانند متجاوز، سرکش، شیطان، معبود باطل و بت و صنم می باشد. به معنی لغوی، طاغوت به کسی گفته می شود که از حد مشروع خود تجاوز کرده باشد.

اما به اصطلاح قرآن مراد از طاغوت آن انسانی است که از حد بنده گی تجاوز کند و خودش در روی زمین مالکیت و باداری کند و بندگان خداوند (ج) را بنده گان خود بسازد.

برای تشریح و شناختن بهتر طاغوت باید مراحل سرکشی یک بنده در مقابل خداوند (ج) توضیح گردد. سرکشی یک بنده در مقابل خداوند (ج) سه مرحله دارد. مرحله اول آن است که بنده به لحاظ اساسی حق خداوند (ج) را قبول کند اما در میدان عمل خلاف حکم خداوند (ج) حرکت کند که این فسق است و چنین بنده را فاسق می گویند. مرحله دوم آنست که اساساً بنده از فرمانبرداری خداوند (ج) رو گرداند، یا خود را مستقل بداند و یا به بنده گی کس دیگری گردن نهد، که این مرحله کفر است و این نوع بنده را کافر می نامند.

مرحله سوم آنست که بنده در مقابل خداوند(ج) سرکشی کند و در ملک و رعیت خداوند(ج) برای نافذ ساختن احکام خود کمر بندد. و وقتی که انسان به این مرحله برسد برای وی طاغوت گفته می شود.

هیچ کس به معنی درست بنده مؤمن الله شده نمی تواند تا آن که از طاغوت انکار نکند. در آیات قرآن ذکر شده که طاغوت را دوست تان نگیرید، به طاغوت ایمان نیاورید، قضایای تان را نزد طاغوت حل و فصل نکنید، در راه طاغوت یعنی برای طاغوت جنگ نکنید و بنده طاغوت نباشید.

با در نظر داشت توضیحات فوق دو سؤال ذیل مطرح می شود:

اول آیا آن کافر دجال که خودش از فرمانبرداری خداوند(ج) رو گردان است و در ملک و رعیت خداوند(ج) (در تمام کشور های اسلامی) برای نافذ ساختن احکام و قوانین خود، و از بین بردن قوانین و شریعت اسلامی کمر بسته است، طاغوت نیست؟

دوم آیا آن گروه و اشخاصی که به لحاظ اساسی حق حکم خداوند(ج) یا قرآنکریم را قبول می کنند اما طاغوت را دوست می گیرند و به عوض احکام قرآن، در کشور شان قوانین طاغوت را تطبیق می کنند، آیا آنان فاسق و دوستان طاغوت نیستند؟

اگر گوش ها بشنوند، چشم ها ببینند و قلب ها درک کنند، همه این طاغوت را خواهند شناخت. از وی انکار خواهند کرد. با وی دوستی و در راه وی جنگ نخواهند کرد و بنده وی نخواهند شد. اما اگر چشمان نبینند، گوش ها نشنوند و قلب ها درک نکنند پس صاحبان این قلب ها، گوشها و چشم ها، آن غافلانی هستند که از چهار پایان بدتر می باشند و مطابق آیت مبارکه ۱۷۹ سوره الاعراف، برای دوزخ آفریده شده اند: «
وَلَقَدْ دَرَأْنَا لَجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَّهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

آنانی که اضافه تر از ده ها هزار عسکر امریکایی را با طیارات توپها و راکت های شان در افغانستان نمی بینند و اشغال نظامی افغانستان توسط امریکا و فرمانروایی امریکا و روس را در افغانستان درک نمی کنند و یا آن را نادیده می گیرند، آیا هنوز هم ادعا می کنند که چشم های شان میبیند و گوشهای شان می شنود و قلب های شان درک می کند؟ این اشخاص و گروه ها، دشمنان خداوند(ج) را بر خلاف احکام صریح قرآن، دوست خود می دانند و ادعا می کنند که آنان به کمک شان آمده اند و می گذارند که به بسیار بی رحمی آینده شان را تعیین نمایند و قوانین شان را دیکته کنند. و به بهانه دیموکراسی، حقوق بشر و حقوق زن، قوانین غربی یا قوانین طاغوت را جانشین قوانین اسلامی و شریعت اسلامی بسازند.

آیا رهبران اکثر کشور های اسلامی و سران دولت انتقالی افغانستان و رهبران آن تنظیم های جهادی که در اتحاد شمال شامل بودند، و طرفداران و مدافعین دولت انتقالی، طاغوت را دوست نگرفته اند؟ آیا قضایای خود را نزد طاغوت حل نکرده اند

و نمی‌کنند؟ آیا برای طاغوت و به امر طاغوت جنگ نمی‌کنند؟ پس ایمان به طاغوت و بنده‌گی طاغوت چه معنی خواهد داشت؟

کسانی که وضع فعلی کشور های اسلامی و مخصوصاً وضع افغانستان و افغانان را مشاهده می‌کنند اما آن را نادیده می‌گیرند و یا طور دیگر توجیه می‌کنند و یا به اساس دشمنی طالب و القاعده و یا رسیدن به قدرت از تطبیق قوانین و شریعت اسلامی روگردان می‌شوند و برای خدمت و خوش ساختن طاغوت با کلمات بازی می‌کنند و قوانین طاغوت را جانشین احکام قرآن و شریعت اسلامی می‌سازند، باید بدانند که اگر افغانان یا مسلمانان عادی، بازی با کلمات آنان و دوستی و غلامی پنهانی آنان را درک نکنند و یا در مقابل آن از روی مجبوریت سکوت نمایند، خداوند(ج) گفتار و اعمال آنان را می‌بیند و درک می‌کند و آنان به زودی به جزای اعمال شان خواهند رسید.

اگر در شرایط کنونی جهاد در مقابل این طاغوت زمان و دشمنان خداوند(ج) و دشمنان دین ناممکن باشد، اطاعت، دوستی و بنده‌گی آنان نیز جائز نیست.

۸ جنوری ۲۰۰۲ م.

مهمان نوازی یا جزای احسان

بعد از این که افغانستان توسط قوای روسی تقریباً ۲۲ سال قبل اشغال شد، مردم افغانستان برای آزادی افغانستان در مقابل روس ها و کمونستان داخلی اعلان جهاد کردند. چون اکثریت مجاهدین و تنظیم های آنان در پاکستان مرکز داشتند، جهاد افغانستان هم از پاکستان شروع شد و از همانجا اداره و رهنمائی می‌شد. چون کلمه جهاد در اسلام معنی وسیع دارد بناً این جهاد تنها به افغانان منحصر نماند و تقریباً مسلمانان همه کشور های اسلامی از قبیل پاکستان، ترکیه و کشورهای عربی نیز در جهاد اشتراک کردند. تعداد پاکستانی ها و مخصوصاً مسلمانان عرب در جهاد افغانستان فوق العاده زیاد بودند. این مجاهدین خارجی منبع اصلی تمویل جهاد افغانستان بودند. و تمام کمک های کشور های عرب به وسیله آنان به افغانستان سرازیر می‌شد. این مجاهدین خارجی به سبب کمک های مالی و جانی آنان، نزد افغانان و تنظیم های جهادی از احترام و عزت خاص برخوردار بودند. رهبران تنظیم های مجاهدین و قومندانان مجاهدین همه با آنان روابط نزدیک و خاص داشتند و به دوستی آنان افتخار می‌کردند. از افغانان کمتر کسی است که به اسم عبدالله عزام و اسامه بن لادن که از بزرگان این مجاهدین خارجی بودند آشنائی نداشته باشد. عبدالله عزام در وقت جهاد افغانستان جام شهادت نوشید و زنده گی خود را فدای جهاد افغانستان نمود. هزاران مجاهد عرب و خارجی دیگر هم در جهاد افغانستان شهید شدند که روزنامه ها و جرائد آن وقت تنظیم های مجاهدین همه از عکس های شهداء و داستان های قهرمانی این مجاهدین پر می‌باشد. به عقیده این مجاهدین خارجی اسلام مرز نداشت و از همین جهت، خانه، فامیل، زنده گی و وطن خود را گذاشته و

برای جهاد به افغانستان آمده بودند. موفقیت افغانان در مقابل روس و کمونستان داخلی و آزادی افغانستان زیاد تر نتیجه جهاد و فداکاری های همین مجاهدین خارجی می باشد، که هیچ کس از آن انکار کرده نمی تواند. چون اکثریت این مجاهدین بدون موافقه قبلی حکومت های شان در جهاد اشتراک کرده بودند، رفتن دوباره آنان به کشور های شان ممکن نبود و به همین دلیل حکومت استاد ربانی برای اکثریت آنان ملیت افغانی داده بود. کلمه مجاهد اسم و یا مقامی است که خداوند(ج) چنین اشخاص را در قرآن کریم به این نام یاد کرده است. اما امروز این مجاهدین خارجی را امریکا به نام تروریست های بین المللی یاد می کند. و برای از بین بردن آنان به افغانستان حمله می کند. یک عده افغانان نیز به پیروی از امریکا بدون این که فکر کنند که این اشخاص روزی در سنگر های جهاد با آنان یک جا برای آزادی افغانستان در مقابل روس و در راه خداوند(ج) جهاد می کردند، همین مجاهدین همسنگر خود را به نام تروریست های عرب، پاکستانی و چرچینی یاد می کنند. این جماعت افغانان به عوض قدردانی از خدمات این مجاهدین مسلمان، که سال های متمادی را با آنان در سنگر جهاد سبزی نموده و هزاران شهید داده اند و ملیون ها دالر را در جهاد افغانستان مصرف نموده اند، آنان را به بسیار بی رحمی به قتل می رسانند و یا زنده به قوای امریکائی تسلیم می نمایند. دلیل آن هم اینست که امریکا آنان را ترورست یاد می کند. جالب تر از آن این است که افغانانی که با قوای امریکائی یکجا به دستگیری و قتل این مجاهدین مسلمان اقدام می کنند خود را هنوز هم به نام مجاهدین هم یاد می کنند. علاوهً افغانان به عوض کمک و سرپرستی از فامیل های این مجاهدین، با فامیل، اطفال و زنان این مجاهدین رفتار غیر انسانی می کنند و این همه ظلم و ستم و رویه غیر انسانی صرف برای کسب رضائیت امریکا و کشور های غربی و روسیه می باشد.

از طرف دیگر همین گروه افغانان و دولت فعلی افغانستان، خیانت کمونستان و جنایات و تجاوز روسیه را به افغانستان عفو می کنند و به عوض این که از روسیه تاوان جنگ را مطالبه نمایند با روسیه دوستی می کنند. به عساکر روس باز اجازه دخول به افغانستان را می دهند و خون یک و نیم ملیون شهید را فراموش می کنند. این است عقیده و دوستی افغانان با امریکا و روسیه، و این است مهمان نوازی و غیرت افغانی در مقابل مجاهدین مسلمان. این است جزاء و پاداش احسان از طرف افغانان، و این است اسلام و افغانیت.

مؤسسه ملل متحد

سازمان یا مؤسسه ملل متحد که در سال ۱۹۴۵ در ایالات متحده امریکا تاسیس شده، اصلاً جانشین مجمع اتحاد ملل یا League of Nations می باشد که در سال ۱۹۱۹ م. برای حفظ صلح جهانی و حمایت همکاری مشترک بین کشور ها تاسیس شده بود و مرکز آن در ژنیو بود. مجمع اتحاد ملل ۵۹ عضو داشت و ایالات متحده امریکا عضو آن نبود و در سال ۱۹۴۶ بعد از تاسیس ملل متحد منحل گردید.

اهداف مؤسسه ملل متحد از نگاه تیوری همه اهداف عالی، منطقی و انسانی می باشد. مثلاً حفظ و نگهداری صلح جهانی، تدابیر مشترک در مقابل تهدیدات صلح و اعمال تعرضی، همکاری بین المللی برای حل پروبلم های اجتماعی، اقتصادی، کلتوری و بشری، حمایت حقوق بشر بدون تبعیض و تعصبات نژادی، جنسی، دینی و زبانی، حکمیت و داوری در مناقشات بین المللی همه از جمله اهداف ملل متحد می باشند. هم چنان اعضای ملل متحد مسوولیت دارند تا اختلافات خود را به صورت صلح آمیز و بدون توصل به روز و استعمال قوه حل نموده از تهدید به روز خود داری نموده و متجاوز را حمایه نکنند و در اقدامات مشترک صلح حصه بگیرند. حمایت ارتباطات دوستی بین کشور ها به اساس مساوات و خود ارادیت از جمله اهداف دیگر این مؤسسه می باشد.

اما متأسفانه در عمل اقدامات و تصامیم این مؤسسه به اساس عدالت و مساوات و بدون تبعیض نیست و علت آن این است که تهداب این مؤسسه به اساس مساوات و عدالت گذاشته نشده است. یعنی اصلاً کشور های عضو آن در حقیقت دارای حقوق مساوی نیستند و اعضای دایمی شورای امنیت یعنی کشور های بزرگ و قدرتمند دارای حق و امتیاز خاص یعنی حق ویتو میباشند و بر کشور های دیگر تفوق خاص دارند. هر چیزی که این کشور ها بخواهند تصویب می کنند و هر چه را نخواهند رد می کنند. و این امر اساس بی عدالتی و عدم مساوات را در اقدامات و تصامیم این مؤسسه به وجود آورده است. داشتن حق ویتو، کشور های دیگر را همیشه محتاج و فرمان بردار کشور های قدرتمند می سازد و سایر کشور ها برای بقای خویش مجبور هستند به هر قیمتی که باشد با یکی از این کشور های قدرتمند که حق ویتو دارند ارتباط نزدیک بر قرار نمایند.

اگر تصاویب و فیصله های این مؤسسه را در مورد موضوعات مهم جهانی مطالعه کنیم به این نتیجه می رسیم که همه آن در حقیقت تصامیم کشور ها و قدرت های بزرگ است که دارای حق ویتو می باشند و صرف برای آن از طریق ملل متحد شکل قانونی داده شده است. در این مؤسسه هیچگاه بر ضد یک کشور قدرتمند که دارای حق ویتو باشد کدام فیصله به عمل آمده نمی تواند و اگر کدام فیصله به عمل آید آن را عملی نمی کنند. مثلاً فیصله های ملل متحد در مورد تجاوز شوروی بر افغانستان که همه نقش بر آب بود. حتی کشور هائی که حق ویتو ندارند اما با کشور

های دارای حق ویتو مخصوصاً ایالات متحده ارتباط قوی دارند نیز می توانند فیصله های این مؤسسه را زیر پا گذاشته و به آن اهمیتی ندهند. مانند فیصله های ملل متحد در مورد اسرائیل که اولاً ایالات متحده از چنین فیصله ها جلوگیری می کند و اگر احیاناً جلوگیری نکند نیز آن فیصله ها عملی نمی گردد. و یا فیصله های ملل متحد در مورد یوگوسلاویا که همیشه به اثر حمایت شوروی از آن کشور بی اثر و بی نتیجه مانده است.

بعد از تجزیه اتحاد شوروی، مؤسسه ملل متحد کاملاً شکل دیگری اختیار کرده یعنی به یک مؤسسه زیاده دتر امریکائی تبدیل شده است که به تصامیم و فیصله های حکومت ایالات متحده شکل قانونی می دهد. چون کشور های قدرتمند که دارای حق ویتو می باشند اکثرأ متحدین ایالات متحده هستند و یا با داشتن حق ویتو، آن ها هم با ایالات متحده در این مؤسسه منافع مشترک دارند بناً نه اعتراضی دارند و نه می خواهند که این مؤسسه را اصلاح نمایند. پس یگانه قربانی فیصله های آن، کشور های کوچک مخصوصاً کشورهای اسلامی می باشند که با اشتراک شان در این مؤسسه حکم نابودی خود را خود شان تصویب می نمایند.

تصامیم ملل متحد مخصوصاً بر ضد کشور های اسلامی به سرعت اتخاذ می شود و اقدامات آن هم به سرعت عملی می شود. گرفتن تصامیم هم بدون جنجال و بحث می باشد. مانند تصامیم ملل متحد در مورد تحریم اقتصادی امارت اسلامی افغانستان در سال گذشته.

فعالیت های ملل متحد برای آزادی تیمور شرقی و خاموشی آن در قتل عام و از بین بردن و نابودی کامل چرچین توسط روس ها و سایر موضوعات دیگر به وضاحت دشمنی این مؤسسه و جهانیان را در مقابل اسلام به اثبات رسانیده است. امپراطوری امریکا و سوء استفاده آن از مؤسسه ملل متحد، برای کشور های غیر اسلامی در این مرحله آن قدر خطرناک نیست و روابط ایالات متحده امریکا با آن ها و حتی با شوروی و چین هم کریمانه می باشد و تمام قدرت آن در راه از بین بردن اسلام و کشورهای اسلامی به کار می رود، که البته با گذشت زمان دیگر کشور ها هم مصئون نخواهند ماند. بناً بهتر است که همه کشور ها و مخصوصاً کشورهای اسلامی از خواب غفلت بیدار شده و در آزادی و اصلاح مؤسسه ملل متحد و از بین بردن حق ویتوی کشور های بزرگ اقدام نمایند و اساس این مؤسسه را به اساس عدالت و مساوات تغیر دهند. و اگر اصلاح آن ممکن نباشد بهتر است حکم نابودی خود را خود شان تصویب ننموده و از عضویت این مؤسسه خارج شوند. به همان اندازه که موجودیت یک مؤسسه ملل متحد سالم برای جهان ضروری و مفید می باشد به همان اندازه موجودیت یک مؤسسه ملل متحد غیر سالم مضر و خطرناک می باشد.

دین و سیاست

این نظریه که دین و سیاست موضوعات جداگانه می باشند و باید دین در سیاست مداخله نکند، اصلاً در کشور های غیر اسلامی به وجود آمده و بعضی مسلمانان که از اسلام آگاهی کامل ندارند نیز از آن طرفداری نموده و آنرا قبول دارند و حتی نمی خواهند که در مساجد و مجالس اسلامی هم از سیاست و موضوعات سیاسی صحبت شود.

اگر کتب آسمانی مخصوصاً قرآن کریم به صورت عمومی دیده شود همه دارای اوامر و نواهی می باشند که از طرف خداوند(ج) برای تنظیم امور زندگی بشر فرستاده شده و همه انسان ها مکلف می باشند که احکام الهی را در تمام ساحات زندگی بدون استثنای تطبیق نمایند. چون احکام الهی تعیین کننده امور زندگی می باشد و سیاست نیز یک جز از اجزای امور زندگی است بناً امور سیاسی و اداری نیز از این امر مستثنی نمیباشد. اگر اوامر الهی تطبیق نگردد و یا به اساس آن حکم نشود، این امر سر کشی از دین و احکام خداوند(ج) می باشد. و در مواردی که احکام الهی موجود باشد برای انسانها مخصوصاً مسلمانان جائز نیست که از خود قوانین وضع و آن را تطبیق نمایند.

اگر آیات قرآن کریم و احادیث پیغمبر(ص) ملاحظه گردد آیات و احادیث زیادی در مورد امور زندگی، روابط فردی، روابط اجتماعی، روابط اقتصادی و روابط سیاسی انسانها وجود دارد بناً دین اسلام تنها روزه، نماز و عبادت نیست که به خانه و مسجد محدود گردد بلکه دین اسلام اداره و سیاست را که یک قسمت امور زندگی به آن ارتباط دارد نیز در بر می گیرد. اصول اسلام بر حکم استوار است و اگر طبقه حاکمه یک کشور به اساس قرآن کریم حکم نکند دین اسلام و جامعه را خراب می سازند. با اصول و قواعد دیگری زندگی را سر و سامان دادن و یا نظام سیاسی و اداری یک کشور را بناء نهادن در برابر قرآن بغاوت می باشد.

قرآن کریم در مورد تطبیق احکام و آیات نازل شده در اخیر آیات ۴۴، ۴۵ و ۴۷ سورة المائدة چنین حکم می کند: اخیر آیت ۴۴ (و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون) اخیر آیت ۴۵ (و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون) اخیر آیت ۴۷ (و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون) در این آیات مبارکه، الله (ج) بدون استثنای در باره آن اشخاصی که مطابق قانون نازل شده الهی فیصله نمی کنند سه حکم صادر نموده است. اول این که آنان کافران اند. دوم این که آنان ظالمان اند. و سوم این که آنان فاسقان اند. مطلب واضح اینست که کسی که حکم خداوند(ج) و قانون نازل شده او را می گذارد و به قانون وضع کرده خود یا دیگران فیصله و عمل می کند وی مرتکب سه جرم بزرگ می شود. اول این که این کار وی معنی

منکر شدن از حکم الله (ج) را دارد. دوم این کار وی خلاف عدالت و انصاف است. چرا که حکمی که به تمام معنی به اساس عدالت و انصاف شده می توانست آن امر را خداوند (ج) داده بود. پس وقتی که به انحراف از حکم خداوند (ج) فیصله صادر کرد، پس ظلم کرد. سوم این که با وجود بندگی، با انحراف از قانون بادار خود قانون خود یا قانون کس دیگری را نافذ کرد پس در حقیقت از دائره بندگی و اطاعت پا بیرون گذاشت، که این فسق است. هر جا که از قانون الهی انحراف موجود باشد آنجا، کفر، ظلم و فسق موجود می باشد.

به هر صورت هدف از بما انزل الله در آیات فوق، تورات، انجیل و مخصوصاً قرآن کریم است که در آیات ۴۸ و ۴۹ همین سوره واضح گردیده است. در آیات ۴۰ و ۶۷ سوره یوسف و در آیت ۵۷ سوره انعام چنین ذکر گردیده است: (ان الحكم الا لله) نیست حکم مگر الله را. یعنی حق یا قدرت فرمانروائی غیر از الله به هیچ کسی نیست. در بسیاری آیات دیگر هم ذکر شده که حکم یا فرمانروائی صرف خداوند (ج) را می باشد. کلمه حکم درین آیات و در آیات ذکر شده قبلی همه عام می باشند و تنها مربوط به دین و یا روزه، نماز و عبادت نمی باشد. خلاصه اینکه همه بنده گان خداوند (ج) مکلفیت دارند که صرف امر و حکم خداوند (ج) و پیغمبر (ص) را در تمام امور تطبیق نموده در نافرمانی خداوند (ج) از هیچ مخلوقی اطاعت نکنند. در این مورد حدیث شریف «لا طاعة للمخلوق فی معصية الخالق» هم باید همیشه در نظر گرفته شود.

بعضی علما به اساس آیات و احادیث، این سخن را که دین در سیاست مداخله نکند و سیاست از دین جدا باشد، در دین کفر محض می دانند و شخصی که این سخن را بگوید وی را از اسلام خارج می دانند. و امت اسلامی به این امر اتفاق کرده که کسی که غیر ما انزل الله را به حیث شریعت بگیرد اگر چه یک قانون هم باشد پس او خارج از اسلام است.

علاوئاً اگر سیاست از دین جدا می بود پیغمبر (ص) و خلفای راشدین این کار را عملی می کردند و آنان که رهبران دینی بودند در اداره، سیاست و غیره مداخله نمی کردند و برای امور سیاسی و اداری شخص دیگری را تعیین و انتخاب می کردند. اما بر عکس آنان به اساس قرآن و احکام الهی نماز را امامت می کردند، سرزمین اسلامی را اداره می کردند، امور زندگی را تنظیم و رهنمائی می کردند، سیاست را تعیین می کردند و جهاد را به پیش می بردند. پس این موضوع واضح می سازد که در اسلام دین از سیاست جدا نیست و هر کسی که سیاست را از دین جدا می کند از دین معلومات ندارد و این نظریه را غیر شعوری قبول نموده است.

چون همه امور زندگی افراد مثلاً خوردن، نوشیدن، طرز صحبت کردن، طریقه کسب کردن و مصرف کردن پول و مال، معامله و رفتار با اقارب، همسایه، مسلمان، یهود، نصاری، مشرک و همه در اسلام به اساس احکام خداوند (ج) و احادیث پیغمبر (ص) تعیین می شود. پس چطور امکان دارد که سیاست یعنی امور اداره و رهنمائی دولت و ارتباط دولت با دول دیگر، خارج از احکام الهی و به اساس تدابیر و اقدامات بشری تعیین گردد. آیا سیاست از موضوعات فوق خارج می باشد که دین در آن مداخله نکند؟ به این اساس گفته می توانیم که دین نه تنها در سیاست مداخله می

کند بلکه دین سیاست را تعیین می کند. اما بر عکس سیاست باید در دین مداخله نکند و دین را تغییر ندهد چرا که دین اوامر و احکام خداوند(ج) و سیاست تدابیر و اقدامات بشری می باشد.

کشور های اسلامی از اسارت و بنده گی وقتی خلاص می شوند که سیاست خود را به اساس و بنای دین اسلام تعیین نمایند. ایمان آوردن به بعضی قسمت های کتاب و انکار از بعضی قسمت های آن جایز نیست و جزای آن خواری در دنیا و عذاب شدید در آخرت می باشد.

۲ جنوری ۲۰۱۶

افغانستان در چهل سال اخیر

در چهل سال اخیر در افغانستان تحولات و تغییرات زیادی رخ داده که این تحولات نه تنها اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تغییر داده بلکه مردم، زمین، وحتى آب و هوای افغانستان را هم تغییر داده و یا و به اصطلاح دقیقتر فاسد ساخته است.

چهل سال قبل در بین مردم، دوستی، صمیمیت، اعتماد و احترام موجود بود و به اصطلاح هر کس حد خود را میشناخت، دشمنی و نفرت بسیار کم بود یا اصلاً وجود نداشت. امروز دشمنی، نفرت و بی اعتمادی به اوج خود رسیده و حتی برادر به برادر خود اعتماد ندارد. احترام بکلی از بین رفته و اکثریت مطلق افغانها غیر از نفع شخصی خود و دالر امریکائی چیز دیگری را نمی شناسد. چهل سال قبل مردم افغانستان از چاه ها، جوی ها، چشمه ها و دریا ها بدون ترس و اندیشه آب مینوشیدند و هوای پاک و صاف را در شهر ها، قریه ها و هر نقطه کشور تنفس میکردند، زمین و خاک، آلوده نبود و حتی برای جلوگیری از خونریزی مردم عادی بالای زخم های کوچک خود خاک می انداختند و در بین همه مردم و اقوام مختلف، احترام، صمیمیت و دوستی موجود بود، خورد ها بزرگانرا احترام میکردند و در جامعه آرامی و عدالت نسبی موجود بود.

اگر چه وضع افغانستان قبل از اشغال نظامی افغانستان توسط امریکا و متحدین آن هم خیلی خراب بود اما بعد از اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدین آن و سرازیر شدن میلیارد ها دالر وضع از بد بدتر گردید.

اگر این میلیارد ها دالر به عوض جیب های جنگ سالاران، زور مندان و وطن فروشان در زیر بنای اقتصادی افغانستان به مصرف میرسید، نه تنها تمام مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور رفع میگردد بلکه افغانستان از لست کشور های عقب مانده جهان هم خارج میگردد. چون هدف امریکا بعوض آبادی، بربادی و ویرانی بود بناً بطور بسیار ماهرانه توسط این پول ها اول مردم را و بعد توسط مردم، خاک، هوا و آب این کشور را فاسد ساختند و همان صنعت و زراعت اندکی

که موجود بود آنرا هم از بین بردند و مردم آنرا بیچاره و به کشور های همسایه و خارجی ها احتیاج ساختند.

حال که هدف امریکا بر آورده شده و همه چیز را فاسد ساختند و امکانات بهبودی آن را هم از بین بردند. میخواهد افغانستان را ترک نماید اما همین نوکران فاسد افغانی شان برای بقای آینده شان سعی مینماید تا قوای امریکائی از افغانستان خارج نشود.

علت دیگر این تغییرات منفی، زمامداران و همسایگان نا اهل افغانستان میباشد که آنها هم مانند امریکا و متحدین آن افغانستان فاسد را فاسد تر ساختند که امکانات نجات آن از دست بشر خارج میباشد و جز امید به درگاه پروردگار عالم کدام امکان و امید دیگری برای مردم افغانستان باقی نمانده است.

در وقت پادشاهی محمد ظاهر شاه، افغانستان از جمله کشور های پس مانده و غریب جهان بود اما با وجود آن برای هرکس یک لقمه نان و یک جای برای استراحت و خواب پیدا میشد، امنیت و آرامی از هر گوشه دنیا در افغانستان زیاد تر بود. زردی آدم ربائی قتل و غارت تقریباً وجود نداشت. ترس و هراس موجود نبود. امریکا، اصلاً به افغانستان کدام توجه و علاقه نداشت. شوروی سابق، پاکستان، ایران و چین که کشور های همسایه بودند با وجود دشمنی های سابقه در امور افغانستان جرأت مداخله را نداشتند و بصورت عمومی یک آرامی مطلق در کشور وجود داشت.

بعد از ظاهر خان، داؤد خان هم یک شخص متقی و وطن دوست بود، عیاش هم نبود اما فوق العاده خود خواه و دیکاتور و به اصطلاح یک انسان کله شیخ بود و به گفته یکی از دوستان نزدیکش حتی قبل از ریاست جمهوری اش همیشه میگفت که یا این کشور را درست میکنم و یا آنرا توته توته و پار چه پارچه میسازم که بالاخره به جور کردنش با وجود کودتا موفق نشد اما به نابودی آن مؤفق و کامیاب شد و بصورت غیر ارادی اساس برپادی افغانستان را گذاشت که نتیجه آن، بوجود آمدن کمونست ها، حکومت های مجاهدین، بوجود آمدن طالبان و تجاوز و اشغال امریکا و همه بد بختی های بی درمان در افغانستان میباشد.

ترکی، امین، بیرک، نجیب همه نوکران کی.جی.بی. بودند، افغانستان را به شوروی سابق تسلیم کردند و مرتکب خیانت ملی و جنایات بیشمار گردیدند.

اکثریت رهبران جهادی و قوماندانان بزرگ جهادی توسط آی. اس. آی پاکستان و اداره امنیت ملی ایران تعین، رشد و نمو کردند. حامد کرزی، اشرف غنی و عبدالله عبدالله را هم امریکا به قدرت رسانید. و این رهبران و بزرگان فاسد افغانستان را فاسد تر ساختند.

اگر چیزی که خراب شود یا صدمه ببیند امکانات جور کردن یا ترمیم و اصلاح آن وجود دارد، مثلاً اگر یک تعمیر خراب شود یا یک موتر خراب شود یا یک انسان مریض شود، امکانات جور شدن آن موجود است، اما اگر یک چیز خدا نا خواسته

فاسد شود، غیر ارینکه امکانات جور شدن آن وجود ندارد، روز بروز فاسد تر شده میرود تا اینکه از بین برود و نابود شود. حال که در وطن ما انسانها، زمین، آب، خاک، هوا و همه چیز را فاسد ساخته اند و روز بروز فاسد تر میسازند، هم امکانات جور شدن یا اصلاح آن وجود ندارد، مگر اینکه خداوند(ج) بر افغانها رحم کند و آنرا به قدرت خود اصلاح نماید.

۲۰ فبروری ۲۰۰۲ م.

هدف ایالات متحده چیست؟

بعد از واقعه ۱۱ سپتمبر در امریکا، ایالت متحده، برای دستگیری بن لادن و از بین بردن خطر حملات تروریستی، به افغانستان حمله نظامی کرد، میلیارد ها دالر را مصرف نمود، هزاران تن بمب در افغانستان فرو ریخت، خود شان هم تلفات نظامی دادند و افغانستان را هم به خاک و خون تبدیل کردند. نتیجه این اقدامات تا حال جز سرنگونی حکومت طالبان، به قدرت رسانیدن اتحاد سمت شمال (متحدین روس و ایران با یک سرپرست امریکائی)، به وجود آوردن بی نظمی و نا آرامی در افغانستان و منطقه، رویکار آوردن دو باره جنگ سالاران و مسلح ساختن دوباره دزدان و رهنان در افغانستان، چیز دیگری نبود و علاوه بن لادن که هدف اصلی این حمله بود هم دستگیر یا از بین نرفت.

اگر هدف امریکا واقعاً از بین بردن حملات تروریستی و آرامی امریکا و امریکائیان باشد در آن صورت حملات نظامی راه حل آن نیست، بلکه برعکس حملات نظامی و خراب کردن دیگر کشور ها سبب مخالفت مردم آن کشور هابا ایالات متحده میشود و خطر حملات تروریستی زیاد تر میسازد.

همین حالا امریکائی ها و حتی شخص رئیس جمهور امریکا با وجود این که کدام خطر برایشان وجود ندارد بصورت آزادانه حتی به اروپا هم سفر کرده نمی تواند و یک آلمانی، انگلیس ویا فرانسوی و یا رئیس جمهور های شان میتوانند به امن و بدون هراس به همه کشور ها سفر نمایند. سفارت خانه ها و قونسلگری همه کشور ها در هر جای دنیا بروی مردم باز است اما سفارت ها و قونسلگری های ایالات متحده در تمام کشور ها از سبب تدابیر امنیتی با حصار ها محاصره شده است. این همه نتیجه سیاست نادرست ایالات متحده و مداخلات آن در دیگر کشور ها میباشد.

اگر هدف دولت امریکا، واقعاً آرامی امریکا و امریکائیان باشد باید در امور دیگر کشور ها مداخله نکند، حملات نظامی خود را قطع نماید و عساکر خود را از دیگر کشور ها خرج نماید. و این یگانه راه آرامی و از بین بردن خطر حملات

تروریستی میباید، که دولت امریکا میتواند بدون تلفات نظامی و مصرف حتی یک دالر امریکائی به این هدف برسد.

به هر کشور باید حق داده شود که نظام سیاسی خود را خودش تعیین نماید. و امریکا باید دیگر کشورها را به تطبیق نظام دیموکراسی مجبور نسازد و نفرت مردم آن کشورها را در مقابل امریکا بوجود نیاورد.

همین طور که نظام اسلامی و شریعت اسلامی در کشورهای غربی و امریکا از طرف اکثریت مطلق مردم، به عوض نظام دیموکراسی قابل قبول نیست، به همین ترتیب نظام دیموکراسی و قوانین آن برای اکثریت مردم کشورهای مسلمان قابل قبول نمی باشد. و همان طوریکه پوشیدن چادر و حجاب اسلامی برای اکثریت زنان اروپائی و امریکائی غیر ممکن می باشد، دور کردن چادر و حجاب اسلامی برای اکثریت زنان مسلمان نیز ناممکن می باشد.

به آزادی همه کشورها باید احترام شود و هیچ کشور در امور کشور دیگری مداخله نکند. مداخله یا حمله یک کشور به کشور دیگر طبعاً سبب نفرت و حمله متقابل میشود و کشوریکه به وی حمله یا تجاوز صورت گرفته اگر قدرت حمله متقابل را نداشته باشد طبعاً از حملات تروریستی استفاده میکند.

امریکا و کشورهای غربی مطمئن باشند که از یک طرف اسلام دین صلح است و اسلام و کشورهای اسلامی برای آنان خطری ندارد و از طرف دیگر در اسلام، نظام اسلامی و شریعت اسلامی، آزادی فردی، حقوق زنان و حقوق بشر به حد کافی وجود دارد و مسلمانان برای بدست آوردن این حقوق به نظام دیموکراسی ضرورت ندارند. حتی اگر امریکا و کشورهای غربی زمامداران کشورهای اسلامی را به عوض تطبیق نظام دیموکراسی به تطبیق اسلام و قوانین اسلامی تشویق کنند و یا مجبور بسازند این امر در صلح و آرامی جهان و از بین بردن تروریسم کمک بزرگی خواهد کرد چرا که اسلام دین صلح است و تروریسم را محکوم میکند.

اگر امریکا و کشورهای غربی با در نظر داشت نکات فوق سیاست مناسبی را انتخاب نمایند، یعنی قوای خود را از کشورهای دیگر خارج نماید، برای یهودیان و مردم فلسطین حقوق مساوی قائل شوند و یک طرف را حمایه و تقویه و طرف دیگر را خوار، ذیل و نابود نسازند، در امور سیاسی و مذهبی دیگر کشورها نکنند و آنان را به قبول کردن نظام دیموکراسی مجبور نسازند، امریکا و متحدین آن می توانند بدون مصارف نظامی و درد سر، حملات تروریستی و مخالفت با امریکا را از بین ببرند. و برای امریکا، مردم امریکا، متحدین امریکا و تمام مردم جهان صلح و آرامی عمومی و دائمی را به وجود بیاورد.

اگر هدف امریکا حفظ منافع اقتصادی و دسترسی به منابع نفت و گاز شرق میانه و آسیای مرکزی و یا حضور نظامی و یا داشتن پایگاه نظامی در آسیای مرکزی و یا شرق میانه باشد این هدف را هم میتواند بدون حملات نظامی و مصرف میلیاردها دلار و پیاده نمودن عسکر و تلفات نظامی بدست بیاورد مانند پایگاه نظامی امریکا در قطر، و حتی میتواند در کشور های فقیر آسیای میانه زمین مورد ضرورت خود را برای پایگاه نظامی با مصارف کمتر از یک حمله نظامی تهیه نماید.

۶ سپتامبر ۲۰۱۱م.

شهادت بن لادن و سیاست پاکستان در برابر مجاهدین

طوریکه همه میدانند اسامه بن لادن اصلاً تبعه عربستان سعودی بود و در اروپا، امریکا و مخصوصاً افغانستان و پاکستان همه مردم با نام وی آشنائی دارند. وی در زمان جهاد افغانستان برای جهاد در راه خداوند (ج) به افغانستان رفت و در افغانستان و پاکستان از طرف رهبران جهادی و همه مردم و حتی دولت امریکا به گرمی استقبال گردید.

وی خلاف دیگر مجاهدین با جان و مال خود در راه خداوند (ج) جهاد کرد و یک مجاهد و غازی بود که بعداً جام شهادت را هم نوشید و سه لقب یا مقام بزرگ را در اسلام کمائی کرد. اگرچه بعضی ها واقعه ۱۱ سپتامبر را به وی نسبت میدهند و ویرا تروریست مینامند اما بر عکس بعضی اروپائی ها و امریکائی ها با نوشتن کتابها و اسناد و مدارک معتبر این اتهام را رد نموده اند. باز هم، الغیب عند الله. درین مقاله زیاد تر موضوع شهادت وی، با دست داشتن مستقیم پاکستان درین قضیه مورد بررسی قرار میگیرد.

حکومت پاکستان سالها از محل اقامت اسامه اظهار بی خبری میکرد، در حالیکه اسامه در شهر ایت آباد، در چهل کیلومتری اسلام آباد مرکز پاکستان در منزلش که در جوار قشله عسکری پاکستان بود زندگی میکرد و در همان جا به شهادت رسید. اگر اسامه در وزیرستان و یا دیگر مناطق سرحدی زندگی میکرد و در آنجا شهید میگردید شاید این ادعای پاکستان تا حدی قابل قبول میبود اما چطور امکان دارد که اداره آی. اس. آی. پاکستان که محل اقامت مهاجرین و مجاهدین عادی را زیر نظر دارد و کنترل میکند، محل اقامت یک شخصیت بزرگ مانند بن لادن را که با فامیل و اولاد هایش در مرکز پاکستان، آنهم در نزدیکی قشله عسکری زندگی میکرد نداند، بناً این ادعای پاکستان دروغ محض، پوچ و بی منطق میباشد و معلوم میشود که حکومت پاکستان از ابتدا تا وقت شهادت بن لادن محل اقامت وی را میدانست اما آنرا بدون بدست آوردن امتیازات مالی و سیاسی افشا نمیکرد.

چون هیچ یک از بزرگان مجاهدین بدون محافظین و اسلحه در پاکستان زندگی نمی کند این که چطور اسامه به حیث یکی از بزرگان مجاهدین، بدون محافظ و اصلحه زندگی میکرد دلیلش غیر ازین چیز دیگری نیست که، آی. اس. آی. پاکستان به اسامه گرنتی نموده بود که آنها بوسیله قشله عسکری ترتیبات امنیتی ویرا به عهده میگیرند و وی به اسلحه و محافظ ضرورت ندارد و اسامه هم به اساس اعتمادی که به آنها داشت گپ شانرا قبول کرده و به خیال راحت بدون اسلحه و محافظ در داخل منزلش در شهر ایت آباد زندگی میکرد.

بالاخره دولت پاکستان با خاصیت پست و غلامانه که دارد و شاید هم فشار امریکا و کسب امتیازات سیاسی و دریافت ملیارد ها دالر، به قوای امریکائی محل اقامت بن لادن را افشا نمود و آنها به اساس موافقه قبلی پاکستان به شهادت بن لادن در جوار قشله عسکری به خیال راحت اقدام نموده اند. بدون موافقت قبلی، عملیات امریکا در جوار قشله عسکری بکلی ناممکن میباشد. علاوه قطع نمودن برق ها در آن منطقه در وقت عملیات و گفتار آخرین بن لادن که گفته بود با من خیانت کردند، همه ثابت میسازد که خائن، و قاتل اصلی حکومت پاکستان است که با گلوله روبرت اوئل امریکائی بن لادن را به شهادت رسانیده است. خداوند متعال جنت فردوس را نصیبش بگرداند.

دولت پاکستان از نگاه انسانی و یا اسلامی به مهاجرین و مجاهدین پناه نمیدهد بلکه علت پناه دادن منافع اقتصادی و کسب امتیازات سیاسی است. و برای کسب این امتیازات حتی رهبران مجاهدین را به قتل هم میرساند.

علاوتاً کمکهای های نظامی و مالی تمام کشور ها به مجاهدین و مهاجرین افغان مستقیماً به افغانها داده نمیشد بلکه تمام کمک ها به دولت پاکستان داده میشود و دولت پاکستان اول ضرورت خود را از آن اخذ و باقیمانده یعنی از گاو غدود را، حسب دلخواه خود به تنظیم های مجاهدین توزیع میکرد. بناً گفته میتوانیم که از برکت جهاد افغانستان، پاکستان آباد و صاحب بم اتمی شد و افغانستان را ویران کرد.

دولت پاکستان از یک طرف بنام القاعده، داعش، لشکر طیبه، گروه حقانی وغیره افراد خود را برای فعالیت های تخریبی، دزدی، غارت و بی امنیتی، به افغانستان میفرستد و از طرف دیگر بنام مبارزه با تروریست ها از ایالات متحده باصطلاح احمق پولی و امتیازات سیاسی به دست می آورد در حالیکه شاید داعش و یا القاعده فعلاً در پاکستان قطعاً وجود نداشته باشد. پاکستان با پیش گرفتن چنین سیاست اصلاً بالای مجاهدین و مهاجرین تجارت میکند و عواید پاکستان سالانه ازین ناحیه از عاید ملی پاکستان زیاد تر میباشد و به همین دلیل نمی خواهد با آمدن آرامی در افغانستان عواید سرشار خود را از دست بدهد.

دستاورد های دیموکراسی در افغانستان

۱: قتل یا شهادت فرخنده ملکزاده، در شهر کابل در نزدیکی ارگ ریاست جمهوری، در محضر عام و موجودیت قوای پولیس، که فجیع ترین قتل در تاریخ بشر در تمام دنیا می باشد. اگر چه عکس ها و فلم های واقعه قتل موجود است اما از تشریح واقعه قتل قلم من عاجز می باشد. به قاتلین علاوه از اینکه جزای اعدام داده نشد، برای خاموش ساختن و فراموش شدن این واقعه از ذهن مردم، دولت فامیل فرخنده را به تاجکستان پناهنده ساخت.

۲: تجاوز جنسی به یک دختر خورد سال از طرف قوای امنیت ملی برای چندین مراتبه در چندین روز در کاپیسا، والدین و موسفیدان کاپیسا عرض خود را تا ولسی جرگه یا خانه ملت رسانیدند، اما دوسیه آنرا شخص رئیس جمهور برای بررسی خواست و در ارگ ریاست جمهوری آنرا حفظ وقضیه را خاموش ساخت.

۳: تجاوز جنسی در چوک قندوز در محضر عام از طرف یکی از زورمندان بر یک خانم. درین قضیه هم علاوه از اینکه دولت مجرم را جزا نداد، مردم به اصطلاح مسلمان هم غیر از اینکه صحنه را تماشا کردند کدام اقدامی نکردند.

۴: ربودن چندین خانم و تجاوز جنسی بر آنان در پغمان، که بعد از ختم عروسی به منزل شان میرفتند، دستاورد دیگر دیموکراسی می باشد، که چنین جنایات را غیر از زورمندان مسلح، اشخاص عادی انجام داده نمی توانند.

۵: ربودن نامزد یک پسر جوان از طرف زورمندان در شهر کابل که آن جوان در چوک پشتونستان خود را آتش زد و نتیجه تحقیق آن هم معلوم نشد.

۶: تجاوز جنسی به احمد ایشچی پیر مرد، که در فکر و ذکر شیطان هم نمی آید، دست آورد دیگر دیموکراسی است، که توسط بزرگترین قدرتمند انجام شده است.

۷: اختلاس ۹۰۰ میلیون دالری کابل بانک توسط قدرتمندان و زورمندان که درین اختلاس دار و دسته پنجاه نفری حامد کرزی بشمول دو برادرش، مارشال فهیم و برادرش، زاخیل وال، احمد ضیا مسعود و دیگر بزرگان دولت حامد کرزی دست دارند و اشرف غنی دوسیه این اختلاس را بررسی و با کمترین جزا به چند نفر محدود دوسیه را حفظ و موضوع را ختم و خاموش کرد.

۸: فساد اداری و تصرف ملکیت های عامه توسط زورمندان و قدرت مندان و حتی رؤسای جمهور، گرفتن معاش مستعمری از ایران، تصرف زمین ارگ برای ساختن خانه شخصی از پول دولت، تصرف زمین ارگ و ساختن کلیسا بغرض پخش دین مسیحی در زمین ارگ (ملکیت عامه)، از بودجه دولت به مصرف پنج میلیون دالر، تغییر دادن اسم میدان هوایی خواجه رواج، به اسم کرزی گرفتن سالانه ۴۰۰ هزار دالر مصارف دفتر شخصی از بودجه وزارت مالیه بعد از ختم دوره ریاست جمهوری، و تقسیم چوکی های دولتی به اقارب و خویشاوندان مخصوصاً توسط رئیس جمهوری که گفته بود چوکی های وزارت، زمین های پدرم نیست که با آن معامله کنم، اما بعداً با وجود آنکه با آن معامله کرد ازین زمین های پدری، حق کا کا ها و دیگر اقارب را نیز ادا کرد.

۹: ظهور دزدان، آدم ربایان، انجام دزدی های مسلحانه، حملات انتحاری و مسلح ساختن دو باره مردم در سراسر کشور، که در تمام این غارتگری ها، دزدی ها و حملات انتحاری دست زورمندان و قدرتمندان بصورت مستقیم یا غیرمستقیم دخیل میباشد. و به عاملین آن با وجود دستگیری کدام جزا داده نمیشود. بطور مثال حمله انتحاری در مراسم تجلیل روز مولود شریف و دست داشتن محقق در آن، که عاملین این حمله در موتر های وی که از مصونیت بر خور دار است، از سرحد ایران بکابل منتقل شده بودند.

۱۰: حمایت علنی رؤسای جمهور از پاکستان و ایران: بطور مثال وقتیکه صد ها راکت از خاک پاکستان به ولایت کنر فیر میشود و مردم منطقه، والی کنر، قومندان سرحدی، وزیر دفاع و حتی آیساف آنرا تأیید میکنند، اما آقای کرزی همه آنرا تبلیغات دشمن برای خراب ساختن مناسبات افغانستان و پاکستان میدانند و مسله را خاموش میسازد.

وقتیکه ملا رسول نفر دوم طالبان در آن زمان، برای سقوط دادن غزنی وارد غزنی میشود و چندین روز عملیات جنگی انجام میدهد و والی غزنی از مرگز و قوای امریکائی برای گرفتاری وی کمک میخواهد وزارت داخله افغانستان، اظهارات والی را رد نموده و دولت هم خاموشی میمانند.

۱۱: از بین بردن امنیت، عدالت و آرامی: در چند سالی که در کشور شریعت اسلامی بر قرار بود حتی یک جنایت هم مانند جنایات فوق صورت نگرفته بود، مردم آرام بودند، دزدان، آدم ربایان و جنایت کاران وجود نداشتند، وبه بادی گاردها و محافظین ضرورت نبود، فعلاً درین دوران دیموکراسی غیر ازین که ترس و وحشت در بین مردم عادی وجود دارد و مردم حتی در خانه های خود هم آرام نیستند، الحمد لله همین قدرتمندان از رئیس جمهورتا رهبران گذشته جهادی، وزرا، وکلای ولسی جرگه، مشرانو جرگه و رؤسای عادی نیز علاوه از ینکه در خانه های خود خواب آرام ندارند، بدون بادی گارد یا محافظین بیرون هم رفته نمیتوانند و حتی

در درون اطاق و یا حویلی منزل خود نیز به بادی گارد و تدابیر امنیتی ضرورت دارند و ارمان خواب آرام با خود در گور خواهند برد.

واقعات متذکره همه دست‌آورد های دیموکراسی میباشد و به حدی زیاد است که قلم از نوشتن آن عاجز است. من که از شنیدن اخبار دل سرد شده ام از واقعات کشور بسیار کم می شنوم، چند مثال آنرا بطور مثبت نمونه خروار نوشتم تا مانند واقعات دیگر فراموش مردم نشود. اگر این واقعات و حوادث در یک کشور غیر اسلامی رخ دهد آنقدر تکانه‌دهنده نخواهد بود، اما در افغانستان که یک کشور اسلامی است و هر فرد آن داد میزند که اسلام ما را کسی ندارد، رخدادهای چنین واقعات غیر از اینکه تکانه‌دهنده است شرم آور نیز میباشد. و یقین است تا وقتیکه این دیموکراسی و مردم فاسد موجود باشند وضع از بد تر خواهد شد.

افغانان باید دست‌آورد های دیموکراسی را که همه خیانت، جنایت و نا آرامی میباشد با دست آورد های شریعت اسلامی که صلح، آرامی و عدالت میباشد مقایسه نموده و بعد قضاوت نمایند، اما وای بر مردمی که با آوردن دیموکراسی خود و ملت را نا آرام ساختند و استقلال و حاکمیت کشور را هم از دست دادند.

بد بختانه بعضی کور دلان بی خرد با کمترین مفاد شخصی که برای شان میرسد، تمام این بی عدالتی ها، نا آرامی ها و بدبختی ها را نادیده گرفته و با بی شرمی وضع موجوده را آرام و عادی دانسته و از آن دفاع میکنند.

مردم افغانستان را خداوند متعال در چهل سال اخیر چندین بار امتحان کرد. مردم به آرامی زمان ظاهر شاه ناشکری نمودند و شوق دیموکراسی کردند، خداوند (ج) کمونستان و حکومت مجاهدین را با نا آرامی های آن بر آنان مسلط نمود، بعد از آن باز خداوند (ج) بر ملت مظلوم افغان رحم کرد و با برقراری نظام و شریعت اسلامی دو باره آرامی، امنیت و عدالت را در کشور برقرار نمود. باز هم به اثر ناشکری و بی بند و باری و خواست خود آنان، نظام دیموکراسی را با تمام نا آرامی و بد بختی های آن بر آنان مسلط نمود. دیده شود که خداوند (ج) بار دیگر بر این ملت رحم خواهد کرد و امنیت و آرامی را به این کشور باز خواهد گردانید یا نه؟

پایان

Die Krise Afghanistans



Habib Rahman Ulfat

November 2018